محمد بن حسن حر عاملی

ترجمهٔ حبیب روحانی

محمد بن حسن حرّ عاملی

پاک از خطا

ترجمهٔ حبیب روحانی

حرّ عاملی، محمد بن حسن، ۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ ق.
[التنبیه بالمعلوم: البرهان علی تنزیه المعصوم عن السهو و النسیان. فارسی.]
پاک از خطا / محمد بن حسن حرّ عاملی؛ تحقیق محمود البدری؛ ترجمه حبیب روحانی.-- مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۷۵ ص.
ISBN 964-444-906-1
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. عصمت. الف.بدری، محمود، ۱۹۵۶- ، محقق. ب.روحانی، حبیب، ۱۳۱۴- ، مترجم. ج.عنوان. د.عنوان: التنبیه بالمعلوم: البرهان علی تنزیه المعصوم عن السهو و النسیان. فارسی.
BP ۲۲۳ /۳۲/ ۴ ح ۹۰۴۱ت ۲۹۷/۴۳
کتابخانه ملّی ایران ۴۸۴۹۹ _ ۸۱م

پاک از خطا

محمد بن حسن حرّ عاملی

ترجمه حبیب روحانی

ویراسته سیدجلال قیامی میرحسینی

چاپ دوم ۱۳۸۴ / ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۹۵۰۰ ریال
چاپ وصحافی : مؤسسهٔ چاپ آستان قدس رضوی
تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهشهای اسلامی: ۲۲۳۰۸۰۳
فروشگاه‌های کتاب بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: ۲۲۳۳۹۲۳ ، قم: ۷۷۳۳۰۲۹
شرکت به نشر، دفتر مرکزی (مشهد) تلفن ۷ _ ۸۵۱۱۱۳۶، دورنگار ۸۵۱۵۵۶۰
Web Site: www.islamic-rf.org E-mail:info@islamic-rf.org

فهرست مطالب

مقدّمهٔ مؤلّف

ثنا و سپاس شایستهٔ ایزد پاکی است که پیامبران و اوصیایشان را به عنوان حافظان ایمان بر گزید و آنان را بر آدمیان و پریان حجت قرار داد و در هر زمان بر تمام جهانیان ممتاز کرد، بر طبق نصّ قرآن، پلیدی از ساحت آنان دور کرد و به پاکی موصوفشان فرمود و از سهو و شک و نسیان منزّهشان ساخت؛ صلوات و درود خدا بر آنان در تمام زمانها باد.

امّا بعد؛ نیازمند به خدای بی‌نیاز، محمّد بن حسن حرّ عاملی که خدا با لطف پنهانش با او مدارا کند می‌گوید: این رساله‌ای است درنفی سهو از اهل عصمت علیهم السلام و بیان اندکی ازدلایل عقلی و نصوص نقلی بر آن و سخنان گروهی از اصحاب در این باب و ردّ شبههٔ کسانی که سهو در عبادت را برآنان جایز دانسته‌اند و توجیه احادیثی که به ظاهر دلالت برسهو آنان می‌کنند و برخی نظایر آنها وآنچه بااین مطلب مناسبت داشته باشد.

آنچه مرا به تألیف این رساله فرا خواند، نخست درخواست برخی از فضلا بود و دوم، اشتباه امر بر بعضی دیگر و سوم، اهمیّت مسأله و چهارم، این که ندیدم کسانی را که در این باره دلایلی کافی و سخنانی

مستدل داشته باشند، مگر گروهی اندک آن هم به سخنانی نارسا.

امّا من امیدوارم با این رساله شبهه به کلی بر طرف شود و برای هر صاحب بصیرت و اندیشه‌ای حق روشن شود.

این مطالب را بر دوازده فصل مرتّب کرده‌ام به منظور تبرّک به عدد شریف (۱۲ امام علیهم السلام)

۱ - ذکر جملاتی چند از عبارات دانشمندانمان که تصریح کرده‌اند به نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در عبادات و جز آنها.

۲ - ذکر متن سخن کسی که سهو در عبادت، نه در تبلیغ را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و بر امام علیه السلام جایز دانسته است واین شخص ابن بابویه - رحمة الله علیه - می‌باشد.

۳ - بیان آیات قرآنی که بر نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام به طور اطلاق دلالت می‌کند.

۴ - ذکر احادیث مورد اعتماد که بر این امر دلالت دارد.

۵ - بیان ادلهٔ عقلی در این مورد.

۶ - شرح برخی مفاسد که مترتب بر جواز سهو بر معصوم است.

۷ - ذکر شبههٔ کسانی که سهو بر معصوم را روا می‌دانند.

۸ - بیان ضعیف بودن این شبهه.

۹ - بیان مخدوش بودن و بطلان این شبهه.

۱۰ - توجیه و تأویل احادیث سهو.

۱۱ - پاسخ از استدلال ابن بابویه به طور تفصیل.

۱۲ - ذکر برخی نظایر برای احادیث سهو که حمل آنها بر ظاهرشان درست نیست و باید تفسیر و توجیه شوند.

فصل نخست

عبارات جمعی از علما در بارهٔ نفی سهو از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیهم‌السلام در عبادات و غیر آنها[1]

دانشمندان اسلامی در بیشتر کتابهایشان در مسائل فرعی و نیز تمام کتابهای اصولی‌شان به نفی سهو از ساحت پاک معصومین علیهم‌السلام به طور عموم و اطلاق تصریح کرده‌اند که هم شامل عبادات و هم غیر آنها می‌شود و دلیلهای فراوانی (به خصوص) در مورد عبادات آورده‌اند، امّا

۱ـ سخن راجع به مسألهٔ سهو النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله در بیشتر کتابهای عقاید و کلام، فراوان است و اندیشهٔ شیعهٔ امامیه در این مورد، نفی سهو از رسول اکرم و امامان علیهم‌السلام است و بر این گفته اجماع دارند، مگر اندکی مثل صدوق و استادش که این دو، از خلال خبر ذوالیدین که بعضی روایت کرده‌اند، نسبت سهو به ساحت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله داده‌اند و بسیاری از دانشمندان و فقها در ردّ و بطلان آن کتاب نوشته‌اند که مقدم بر همهٔ اینها، شیخ مفید، محمّد بن نعمان رحمه‌الله و سیّد مرتضی هستند، ویکی از این دو، رساله‌ای مخصوص در ردّ بر صدوق راجع به این مسأله نوشته که علامه مجلسی هم تمام آن را در کتاب *بحارالانوار* ۱۰۴/۱۷ آورده، چنان که خود نیز سخن را در این مورد طولانی کرده و در بیان شذوذ اخباری که گویندگان به سهو به آن استدلال کرده‌اند، به تفصیل بحث کرده است. همچنین سید عبدالله شبّر رحمه‌الله در کتابش *حق الیقین*، ۹۳۱ و *مصابیح الأنوار* ۱۳۳/۲ این عقیده را ردّ کرده است.

باید دانست که ردّ این اندیشهٔ صدوق منحصر به کتابهای کلامی نیست بلکه در بسیاری از کتب فقهی هم ردّ شده است، مانند *التذکره* و *المنتهی* علامه و جز اینها،

چون تمام آن کتابها نزد من حاضر نیست، هم اکنون به ایراد آنچه برای من ممکن است، می‌پردازم:

شیخ بزرگوار، رئیس قوم، ابو جعفر محمّد بن حسن طوسی‌ﷺ در کتابش *التهذیب*، پس از ذکر روایتی که می‌گوید رسول خداﷺ هرگز دو سجدهٔ سهو انجام نداد و هیچ فقیهی هم آن را انجام نمی‌دهد[۱]، چنین گفته است:

فتوای من مضمون همین خبر است، امّا اخبار گذشته که پیامبرﷺ سهو کرد و سجدهٔ سهو انجام داد، بر طبق فتوای عامه است، و ما هم آنها را آوردیم، چون متضمّن احکامی مورد عمل‌اند، چنان که شرح دادیم.[۲]

در جای دیگر، پس از آن که دو حدیث را که متضمّن داستان ذوشمالین‌اند[۳]، به عنوان منافات ذکر کرده، چنین گفته است: علاوه بر این که دو حدیث اوّل چیزی را در بر دارند که مانع تمسک به آنهاست و آن

۱ـ *التهذیب* ۲/۱ـ۳۵۰ ح(۱۴۵۴) ۴۲؛ *بحارالانوار* ۱۰۲/۱۷ ح۸.

۲ـ سند این خبر از خبرهای گذشته قویتر است واخبار گذشته دلالت می‌کنند بر این که این مضمون در بیان عامه مشهور بوده است. پس این اخبار در شرح آنچه آنها می‌گویند وارد شده است *التهذیب*، همان مشخصات.

۳ـ مجمع *البحرین* در حرف ی د ی ضمن ذوالیدین، او را با ذوشمالین یکی می‌داند و می‌گوید همان کسی است که به پیامبرﷺ گفت: آیا نماز کوتاه شده یا تو فراموش کردی؟ و می‌گوید: به او ذوالیدین گفته‌اند، چون دستهایش دراز بوده، یا چون با هر دو کار می‌کرده و ذوشمالین گفته‌اند، گویا به ضعف آن دو اشاره کرده‌اند، سپس در پانوشت از *تنقیح المقال* مقامی ص ۳۹۷ نقل کرده است که صدوق در فقیه اشتباه کرده و این دو شخص را یکی دانسته، در حالی که این سهو بزرگی است؛ زیرا ذوالیدین خِرباق اسلمی است که در زمان معاویه از دنیا رفت، و ذوشمالین، ابو محمد، عمیر بن عبد عمر خزاعی حلیف بنی زهره است که روز جنگ بدر کشته شده است؛ *مجمع البحرین* ۴ـ۵۷۵/۳.

داستان ذوالشمالین و سهو النبی است و این چیزی است که عقل از پذیرش آن امتناع دارد.

کتاب *الاستبصار* باب السهو فی صلاة المغرب، پس از آن که دو حدیث را به عنوان منافات ذکر کرده و میان آنها و حدیثهای گذشته جمع کرده است، چنین می‌گوید: «با این که در این دو حدیث، چیزی وجود دارد که از تمسک به آنها جلوگیری می‌کند و آن، اعتراض ذوالشمالین و حدیث سهو النبی است، زیرا ادلّه قاطع بر آن که سهو و غلط بر پیامبرﷺ روا نیست، از این معنا جلوگیری می‌کنند.[۱]

همچنین در *الاستبصار* باب(کسی که بی‌وضو برای قومی نماز بخواند)[۲] پس از ذکر حدیثی به این مضمون که علی‌ؑ برای گروهی بدون طهارت نماز خواند سپس نماینده‌اش فریاد زد: امیر مؤمنانؑ بی وضو بوده است، نمازتان را اعاده کنید[۳] ـ می‌گوید: این خبر، شاذ و بر خلاف احادیث است و آنچه چنین باشد به آن عمل نمی‌شود.

مهمترین فسادی که به صحت آن زیان می‌رساند، این است که امیر مؤمنانؑ بی وضو برای مردم نماز خوانده است و آنچه ما را از این نادرستی در امان می‌دارد، جنبهٔ معصوم بودن آن حضرت می‌باشد.

در *التهذیب* نیز هنگام ذکر این حدیث چنین فرموده است.[۴] شیخ

۱ـ *الاستبصار* ۳۷۱/۱.

۲ـ باب من صلی بقوم علی غیر وضوء در نسخه «ب، د» و *استبصار* چنین است و در نسخهٔ ج به جای «علی» و «من» آمده است.

۳ـ *الاستبصار* ۴۳۳/۱ ح۵.

۴ـ *التهذیب* ۴۰/۳ ح۶.

مفیدﷺ در رساله‌ای منسوب به او[1] در ردّ هرکسی که سهو بر پیامبرﷺ و امامانﷺ را در عبادت جایز می‌داند (این رساله گاهی به سید مرتضی نسبت داده می‌شود[2]) همان قول اول درست‌تر است ـ می‌گوید: ای برادر، من از آنچه تو از قول برخی استادانت راجع به سهو پیامبرﷺ در نماز و خوابیدن او تا زمانی که وقت نماز گذشت، نوشته‌ای آگاهی یافتم. و سپس مضمون عبارت آیندهٔ صدوق را تا این جا نقل می‌کند:

خدا تو را با عبادتش عزیز گرداند از من خواستی که نظرم را در بارهٔ آنچه از او (صدوق) نقل کردی بنویسم وحقیقت معنای آن را بیان کنم.

حال با درخواست توفیقِ صواب از خداوند، در پاسخ می‌گویم:

آنچه ازاو (شیخ صدوق) حکایت کرده‌ای، تلاش بی جایی است که در شأن او نیست، بلکه به این وسیله نقص و ناتوانی علمی خود را آشکار ساخته است و اگر در پیشرفت خود، موفق می‌بود در مطلبی که خوب وارد نیست و در تخصص او نمی‌باشد و راهی به معرفت آن ندارد حرفی

۱ـ رساله‌ای است در عدم سهو پیامبرﷺ که ردّ کرده روایتی را که گمان می‌شود رسول خداﷺ نماز چهار رکعتی را سهواً به دو رکعتی سلام داده است.

۲ـ رسالهٔ منسوب به سید مرتضی غیر از این است، بلکه رساله‌ای است در تنزیه انبیاء و ائمهﷺ اعرج از ابی عبدالله جعفر بن محمّدﷺ روایت کرده و در آخر آن صدوق می‌گوید: «غلاة مفوّضه که خدا لعنتشان کند، سهو نبی را منکرند و می‌گویند: اگر جایز باشد که آن حضرت در نماز سهو کند، در تبلیغ هم جایز خواهد بود، زیرا نماز بر آن حضرت واجب است، چنان که تبلیغ هم بر او واجب است.» و سپس گفته است: «استاد ما محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه‌الله می‌گوید: نخستین درجهٔ غلو نفی سهو از پیامبرﷺ است... من لا یحضره الفقیه ۲۳۳/۱ ح۱۰۳۱.

نمی‌زد چه کنیم که هوای نفس، آدمی را به هلاکت می‌کشاند، از بی‌توفیقی، به خدا پناه می‌بریم و از او درخواست حفظ از گمراهی داریم و می‌خواهیم که در راه حق و طریق روشن به لطف و کرمش راهنمایی‌مان کند.

حدیثی که ناصبی‌ها و شیعیان تقلیدی روایت کرده‌اند که: «پیامبرﷺ در نمازش سهو کرده و دو رکعتی سلام داد و چون متوجه شد که اشتباه کرده دو رکعت اضافه کرد و سپس دو سجدهٔ سهو انجام داد.[1] از اخبار واحدی است که مفید علم نیست و به آن عمل نمی‌شود و کسی که به آن عمل کند در کار خود به گمان اعتماد کرده است نَه به یقین، و حال آن که خدای تعالی از عمل به گمان در دین نهی کرده واز گفتار به غیر علم ویقین در دین برحذر داشته، و در چند آیه فرموده است

۱ ـ ﴿...وَ أَنْ تَقُولُوا علی الله ما لا تعلمون﴾: این دشمن است که شما را بر آن می‌دارد که بدی و زشتی کنید و نسبت به خدا چیزهایی را که علم ندارید، بگویید.)[2]

۱ـ این حدیث با الفاظ گوناگون و در زمانهای متعدد و در بسیاری از کتابهای، حدیث، نزد فریقین مشهور است، *الکافی* ۳۵۵/۳ با سند مرفوع به ابی عبدالله‌ؑ در حدیث طولانی نقل کرده که رسول خداﷺ نماز ظهر را با مردم دو رکعت خواند و سهواً سلام داد، ذوشمالین گفت: ای رسول خدا آیا راجع به نماز چیزی نازل شده است؟ پیامبرﷺ فرمود: مگر چه شده است؟ گفت: دو رکعت خواندید. حضرت (خطاب به مردم) فرمود: آیا شما هم چنین می‌گویید؟ گفتند: آری. پس حضرت بلند شد نماز را با مردم کامل کرد و دو سجده سهو نیز با آنها انجام داد... تا آخر. و صحیح مسلم ۴۰۳/۱ و *سنن النسائی* ۳/۲۰ـ۲۵ و *سنن ابو داوود* ۱/۱۱۸ـ۱۲۲ ح ۴۳۵ ـ ۴۴۷.

۲ـ بقره/ ۱۶۹.

۲ ـ ﴿الّا من شهد بالحق و هم یعلمون﴾:... مگر آنان که از روی علم (نَه گمان) گواهی به حق دهند.[۱]

۳ ـ ﴿وَ لاٰ تَقفُ مٰا لَیس لَكَ بِهِ عِلم﴾: چیزی را که به آن علم نداری، پیروی مکن.[۲]

۴ ـ ﴿و ما یتبع اکثرهم الا ظنّاً ان الظّن لا یغنی من الحق شیئاً﴾: بیشتر این مردم از چیزی جز گمان پیروی نمی‌کنند، در صورتی که گمان هیچ گونه بی نیازی از حق نمی‌آورد.[۳]

۵ ـ ﴿ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرصون﴾: مشرکان از چیزی جز گمان پیروی نمی‌کنند و جز آن که دروغی بیافند کاری ندارند.[۴]

و جز اینها در آیات قرآن [که از گفتار بدون علم راجع به دین خدا بر حذر می‌دارد و تهدید و مذمت می‌کند کسانی را که در دین به گمان عمل کنند و آنان را مورد سرزنش قرار می‌دهد و آگاهشان می‌سازد که این کار در دین و شرع بر خلاف حق است][۵] فراوان است.

حال وقتی که حدیث سهو پیامبرﷺ از اخبار آحادی است[۶] که هر کس به آن عمل کند عمل به ظنّ کرده است، عقیده به صحّت و قطعی

۱ـ زخرف /۸۶.
۲ـ اسراء /۳۶.
۳ـ یونس /۳۶.
۴ـ یونس /۶۶.
۵ـ همان.
۶ـ دانشمندان علم حدیث، روایات را از جهت راویان به متواتر و آحاد تقسیم کرده‌اند و آنچه را که ویژگیهای متواتر نداشته باشد، از نوع آحاد شمرده‌اند، خواه راوی آن یکی باشد یا بیشتر.

بودن آن روا نیست، بلکه باید از آن صرف نظر کرد و به چیزی توسّل جست که اقتضای علم و یقین می‌کند و آن کمال آن حضرت و عصمت اوست که خداوند او را از هر اشتباهی در کارش نگهداری می‌کند و در گفتار و کردارش راجع به دین و شریعت، موفق می‌دارد. و همین مقدار در باطل بودن حکم کسی که به سهو پیامبرﷺ در نمازش حکم می‌دهد کافی است.[۱]

باقی ماندهٔ رسالهٔ مذکور ان شاءالله در آینده می‌آید.

مرحوم محقّق در کتاب مختصر *النافع* می‌گوید:

در روایت حلبی است که از امام صادق شنید که در دو سجدهٔ سهو می‌گوید: بسم الله و بالله و صلی الله علی محمّد و آل محمّد، و مرتبهٔ دیگر شنید که می‌گوید: بسم الله و بالله السلام علیك ایهاالنبی و رحمة الله و برکاته. (پس محقق می‌گوید): حق بالاتر بودن منصب امامت از سهو در عبادت است[۲] و لازمهٔ این قول به طریق اولی برتر بودن منصب نبوت از سهو است و بدون شک مقصود محقّق نیزهمین بوده، زیرا پیغمبر امام نیز هست، چنان که در قرآن وحدیث به آن تصریح شده است.

ممکن است منظور محقّق این باشد: معنای قول حلبی که شنید، امامؑ در سجدهٔ سهو چنین می‌گوید، این است که امام به عنوان فتوا و تعلیم چنین فرموده است، نه این که سهو کرده و سجده انجام داده باشد.

بنا بر این، معنای این که امام در سجدهٔ سهو چنین فرموده، این است

۱ـ از رسالهٔ عدم سهو النبیﷺ تألیف شیخ مفید.

۲ـ مختصر *النافع* /۴۵، ط دارالکتاب العربی بمصر.

که این همان دعا و ذکر سجده سهو است، نه این که خودش سجده کرده باشد؛ چنان که امامان﷩ گفته‌اند: دیه[1] قتل صد شتر است.

علامه﵀ در *التذکره* فرموده است:

خبر ذوالیدین به نظر ما باطل است، زیرا پیامبرﷺ معصوم است و سهو بر او جایز نیست، به علاوه جمعی از اصحاب حدیث، آن را مورد اشکال قرار داده‌اند. چرا که راوی آن، ابو هریره است که دو سال پس از مرگ ذوالیدین اسلام آورده است، در حالی که ذوالیدین در جنگ بدر کشته شد که این جنگ دو سال پس از هجرت بوده است و ابو هریره هفت سال بعد از هجرت مسلمان شد.[2]

کسانی که به این حدیث استدلال می‌کنند می‌گویند شخصی که در روز جنگ بدر کشته شد، ذوالشمالین است که نامش عبدالله بن عمر و بن فضله خزاعی[3] بوده، امّا ذوالیدین پس از پیامبرﷺ زنده بود و در زمان معاویه از دنیا رفت، قبرش در ذی خُشُب واقع شده و نامش خِرباق است،[4] زیرا عمران بن حصین این حدیث را روایت کرده وسپس می‌گوید:

۱ـ *ارشاد الساری* ۳۶۵/۲؛ *عمدة‌القاری* ۲۶۴/۴.

۲ـ *الطبقات الکبری* ۳۲۷/۴؛ *تهذیب التهذیب*، ۲۹۰/۱۲؛ *تهذیب الاسماء واللغات* ۱۸۶/۱؛ *شرح صحیح مسلم نووی* ۲۴۵/۳؛ *الاصابه* ۴۲۲/۱.

۳ـ در کتاب *التذکره* به جای نضله فضله نوشته و در *اسدالغابه* ۳۳۰/۳ عبد عمروبن نضله خزاعی و در جای دیگری (۱۴۱/۲) گفته است: عمیر بن عبد عمروبن نضلة بن عمروبن غبشان بن سلیم بن مالک بن اقصی بن حارثة بن عمروبن عامر.

۴ـ برخی گفته‌اند: نام ذوالیدین خِرباق بن عمرو از بنی سلیم بوده، و نام ذوشمالین عمیر بن عبد، عمرو ابن نضلهٔ خزاعی می‌باشد، گروهی دیگر گفته‌اند: ذویدین و ذوشمالین نام یک شخص است و جز اینها، و نام ذوالیدین به این معنا است که با هر دو دست کار می‌کرده یا این که دستهایش دراز بوده است. *تهذیب الاسماء و اللغات* ۱۸۵/۱؛

خرباق برخاست و گفت: آیا نماز، کوتاه شده است؟[1]

از این اشکال پاسخ داده شده است که اوزاعی گفته: ذوشمالین برخاست و گفت: آیا نماز کوتاه شده [یا تو فراموش کردی ای رسول‌خداﷺ[2]][3]؟ ولی ذو شمالین در جنگ بدر به قتل رسید.[4]

از طریق خاصّه از امام صادقؑ نقل شده است که به ذوالید، ذوالشمالین نیز می‌گفته‌اند.[5]

همچنین (علامه) در رسالهٔ سعدیه‌اش گفته است: مسلمانان در این جا به اختلاف سخن گفته‌اند گروهی بر آنند که بر پیامبرﷺ هیچ خطا و سهوی روا نیست.

گروهی دیگر به جواز سهو بر آن حضرت قایل شده، گفته‌اند: روزی در نماز صبح پس از سورهٔ حمد، سورهٔ «والنجم» را شروع کرد تا به این آیه رسید ﴿افرأیتم اللاّت والعزّی و مناة الثالثة الأُخری﴾[6] و سپس چنین خواند:

الاصابه ۴۲۲/۱ و ۳۳/۳؛ *الطبقات الکبری* ۱۶۷/۳، شرح صحیح مسلم تألیف نووی ۲۴۱/۳ (در پانوشت صفحهٔ ۵۰ دستنوشت آخرین تحقیق از پانوشت مجمع‌البحرین نوشته شده مراجعه شود (مترجم).

۱ـ *سنن ابن ماجه* ۳۸۴/۱ ح ۱۳۱۵؛ *سنن النسائی* ۲۶/۳؛ *سنن ابی داوود* ۲۶۷/۱ ح ۱۰۱۸.

۲ـ این جمله در نسخهٔ ب نیست.

۳ـ *صحیح مسلم* ۴۰۴/۱ ح۹۹؛ *سنن النسائی* ۲۲/۳؛ *الموطأ* ۹۴/۱ ح۵۹؛ *سنن‌البیهقی* ۳۳۵/۲.

۴ـ این عبارت را شیخ در *الخلاف* آورده، ۴۰۵/۱ مسأله ۱۵۴.

۵ـ *الکافی* ۳۵۷/۳ ح۶، *التهذیب* ۲۴۵/۲ ح۱۴۳۳.

۶ـ نجم /۱۹ و ۲۰: ای مشرکان آیا لات و عزّا و منات، بت دیگر و درجهٔ سوم تان را می‌بینید (که موجودی بی اثر است)؟

تلك الغرانيق العلی،[1] منها الشفاعة ترتجی: اینها پرندگان زیبای بلند مقامی‌هستند که امید شفاعت از آنها می‌رود. امّا بعد متوجّه شد و ساکت گردید.[2] و این در حقیقت، کفر است.

سپس گفتند:

رسول خداﷺ روزی نماز عصر را دو رکعت خواند و سلام داد، آن گاه حدیث ذوالشمالین را آورده‌اند.

علامه می‌گوید: این عقیده در نهایت تباهی است. و حق همان قول اوّل (عدم جواز سهو و خطا) است زیرا اگر (در یک مورد) روا باشد به تمام اقوال و افعالش سرایت می‌کند و به آنچه از جانب خدا خبر می‌دهد و در بارهٔ شرایع و ادیان می‌گوید اعتمادی نمی‌ماند، چون احتمال این که سهواً زیاد و کم کند، وجود دارد و فلسفه بعثت منتفی می‌شود.

از چیزهای خیلی روشن این است که توصیف پیامبرﷺ به عصمت، بهتر و شایسته‌تر از آن است که او را به ضدّ آن بستاییم. بنا بر این، سزاوار است که او را معصوم بدانیم، زیرا در این امر، ضررِ محتمل، بلکه معلوم

۱ـ در اسطورهٔ غرانیق این گونه است و در رسالهٔ سعدیه به جای «العلی» «الاولی» آمده است.

۲ـ این افسانهٔ غرانیق را بسیاری از علما تکذیب کرده‌اند، از جملهٔ آنها علامه سید مرتضی عسکری است که بر روشن ساختن بطلان و ساختگی آن از نظر متن و سند توفیق یافته است. همچنین آنچه علامه عبدالحسین شرف الدین در کتاب ارزشمندش *ابوهریره* نوشته است. از قدما، کسانی که به این مسأله پرداخته‌اند، محمّد بن اسحاق بن خزیمه «ت ۳۱۱هـ» روایات غرانیق را از ساختگی‌های زنادقه می‌داند ودر این باره کتابی تصنیف کرده است.

دیگری شیخ احمد بن عبدالفتاح بن یوسف المجیری است در کتابش *منهل التحقیق فی مسألة الغرانیق* ـ خطّی» به الاعلم مراجعه شود، ۱۵۲/۱.

دفع می‌شود.[1] این سخن علامه، صراحت دارد در این که سهو در عبادت، با عصمت منافات دارد.

فاضل مقداد در کتاب شرح *نهج المسترشدین* وجوب عصمت پیامبر وامام را از سهو در هر یک از اقسام چهارگانه، مربوط به تبلیغ قوانین شرعی واعتقاد دینی و دنیایی، از علمای شیعه نقل کرده و دلیلهایی که آورده، بر آن استدلال کرده است.[2]

۱ـ *الرّسالة السعدیه* /۷۶، ط النجف الاشرف.

۲ـ *ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین* /۳۰۳. علامه در *نهج المسترشدین* گفته است: از آنچه گفتیم معلوم شد که جایز نیست از معصوم هیچ خطایی، صادر شود، چه از صغایر باشد و چه از کبایر، چه عمدی و چه سهوی و چه غلطی در تأویل باشد، و واجب است که از اوّل عمرش تا آخر از همهٔ این خطاها، پاک و منزّه باشد.

فاضل مقداد در *ارشاد الطالبین*، در شرح این عبارت می‌گوید: علامه در استدلال بر مطلوبش اشاره به اختلاف مردم در این مورد کرده وخلاصهٔ اقوال این است:

افعال انبیا از چهار بخش بیرون نیست:

اوّل، اعتقاد دینی.

دوم، کارهای دینی که از آنها صادر می‌شود.

سوم، تبلیغ احکام و بیان قوانین شریعت.

چهارم، کارهای مربوط به دنیای آنان، که از امور دینی نیست.

در بخش اوّل، بیشتر مردم اتّفاق کرده‌اند به عصمت آنان، به جز خوارج که کفر را بر آنان جایز دانسته‌اند، زیرا معتقدند هر گناهی که از آنها صادر شود، کفر است و گناه را از آنها روا می‌دانند، پس کفر را بر ایشان جایز می‌دانند، برخلاف ابن فورک که جایز می‌داند که خداوند، کافری را به رسالت مبعوث کند امّا می‌گوید: این امر جایز، تحقق نمی‌یابد. ولی برخی حشویه به وقوع آن هم قایل شده و برخی دیگر از باب تقیه کفر بر پیامبرﷺ را جایز دانسته، امّا این قول باطل است، زیرا به طور کلّی موجب اخفای دین می‌شود، چرا که مناسبترین زمان برای تقیه، هنگام اظهار دعوت است که اکثر مردم منکر آن هستند.

در بخش دوم می‌گوید: غیر امامیه، پیش از بعثت، کبایر و صغایر را بر آنها جایز می‌دانند، و در زمان بعثت اختلاف کرده‌اند: اشاعره می‌گویند: کبایر اصلاً بر آنها جایز

شیخ ما مرحوم شیخ بهاءالدّین (جبل عاملی) در پاسخ *المسائل المدنیّات* می‌گوید: عصمت انبیا و ائمّه ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ از سهو و نسیان، چیزی است که ما (علمای شیعه) بر آن، اجماع داریم وخروج یک فرد معلوم النسب (مثل شیخ صدوق) زیانی به اجماع وارد نمی‌سازد، بلکه نسبت دادن سهو به خود او در این مسأله، سزاوارتر از نسبت دادن آن به انبیاعلیهم السلام است.

همچنین می‌گوید: منظور مرحوم صدوق‌رحمه الله که سهو پیامبرصلی الله علیه وآله را از جانب خدا می‌داند، این است که سبب سهو آن حضرت، از قبیل مسلّط ساختن خواب بر او، از ناحیهٔ خدا و به منظور مصالح دینی یا دنیایی بوده، زیراکارهای خداوند معلّل به اغراض است، و این از ناحیهٔ شیطان نیست، چون او قدرت تسلیط خواب را بر آن حضرت ندارد. و مراد وی از این که

نیست، ولی صغایر، سهواً جایز است. و معتزله کبایر را به طور مطلق ممنوع می‌دانند، امّا در صغایر اختلاف دارند، برخی می‌گویند: با تأویل و توجیه جایز است، چنان که می‌گویند: حضرت آدم‌علیه السلام، نهی از شجره را به شجرهٔ مشخصی تأویل کرد، در حالی که مراد نوع شجره بود، زیرا گاهی اشاره به نوع هم می‌شود، مثل قول رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله هذا وضوء لا یقبل الله تعالی الصلاة الا به: خدا نماز را جز با وضو قبول نمی‌کند. (*الرّسالة السعدیه*)

بعضی از معتزله می‌گویند بدون تأویل هم جایز است، امّا به خاطر ثواب زیادی که پیامبران دارند، این گناه از آنها ناچیز شمرده می‌شود. حشویه اقدام به کبایر را جایز دانسته‌اند و برخی از آنها تعمد بر کبایر را ممنوع و تعمّد بر صغایر را جایز دانسته‌اند.

در بخش سوم، بر عدم جواز خطا در امور تبلیغ و بیان احکام اجماع دارند.

در بخش چهارم، بیشتر مردم سهو بر انبیا را در این قسم روا دانسته‌اند.

امّا اصحاب ما به طور مطلق حکم به عصمت پیامبران داده‌اند، چه پیش از نبوّت چه پس از آن، چه از کبایر و چه از صغایر، چه عمدی و چه سهوی و دلیل بر این اطلاق چیزهایی بود که گذشت.

سهو ما از ناحیهٔ شیطان است، این است که سبب آن وسوسه‌های شیطانی و خیالات فریبنده است که همه از کارهای شیطان است.

وی در ادامه گفته است: روایتی که می‌گوید: در نماز، خواب بر آن حضرت غلبه کرد، از نظر سند معتبر است و اصحاب ما آن را پذیرفته‌اند، حتی شهید در *الذکری* گفته است: ردّی برای این روایت ندیده‌ایم. و این که اصحاب ما غیر از صدوق هم این روایت را پذیرفته‌اند، گواه راستینی است بر این که خواب را سهو نمی‌شمارند و عرف نیز دلالت بر این معنا دارد.[1]

شهید در *الذکری* بعد از نقل خبر ذوالیدین می‌گوید: این حدیث در میان امامیّه متروک است، زیرا دلیل عقلی بر عصمت پیامبرﷺ از سهو وجود دارد و هیچ کس این اندیشه را نپذیرفته مگر ابن بابویه که استادش محمّد بن حسن بن ولید نقل کرده که نخستین درجهٔ غلوّ، نفی سهو از پیامبرﷺ است. امّا از این گفته باید اعراض کرد، زیرا روایاتش معارض به مثل است. پس باید به حکم عقل رجوع کرد، و بر فرضی که نقل صحیح باشد، باید تأویل و توجیه شود بر این که اجماع امامیه، در روزگاران پیش از شیخین (صدوق و استادش) و بعداز آنها، بر نفی سهو از پیامبر و امامانعليهم السلام است.[2]

طوسی (محقّق) در *التجرید* گفته است: واجب است که پیامبرﷺ عصمت، هوشمندی، زیرکی نیروی اندیشه را دارا بوده، از سهو و هر

۱ـ به کتاب *الذکری*/۱۳۴ چاپ سنگی مراجعه شود.

۲ـ *الذکری* /۲۱۵، چاپ سنگی.

عیبی که موجب نقص و نفرت است، به دور باشد.

علامه حلّی در شرح تجرید سخنی همین گونه بلکه بلیغ‌تر از آن گفته است.[۱]

شیخ مفید در شرح *اعتقادات* ابن بابویه، سخنی طولانی و رسا دارد، به این مضمون که عقیدهٔ به نفی سهو از پیامبر و امامان ربطی به غلوّ ندارد، بلکه عقیده به جواز سهو، نقص در اصل اعتقاد است.[۲]

علّامه در کتاب *المنتهی* در مسأله تکبیر در دو سجدهٔ سهو، پس از آن که حدیثی را در بارهٔ سهو النبیﷺ آورده است، می‌گوید: پاسخ ما این است که این حدیث در نظر ما باطل است، زیرا سهو بر پیامبرﷺ محال است.[۳] و در مسألهٔ دیگری از قول شیخ نقل کرده است که: قول مالک، باطل است، زیرا سهو بر پیامبرﷺ محال است.[۴]

شیخ طوسی در کتاب *المختلف*، پس از ذکر حدیث سهو، می‌گوید: این حدیث، چیزی را در بر دارد که به اجماع، متروک است و آن، سهو النبیﷺ می‌باشد. سپس می‌گوید: سهوی که در حدیث نسبت به پیامبرﷺ داده شده است، حمل بر این می‌شود که حضرت (بعضی جزئیات نماز را) برای این ترک کرده که احکام نماز را (عملاً) به مردم بفهماند، زیرا می‌داند که صحابه از آن جهت به گفته‌هایش عمل می‌کنند

۱ـ کشف المراد فی شرح تجرید الإعتقاد/۳۴۹

۲ـ شرح اعتقادات الصدوق /۱۳۵ و چاپ شده ضمن مصنّفات شیخ مفید.

۳ـ منتهی المطلب ۴۱۸/۱ چاپ سنگی.

۴ـ همان /۴۱۹.

که غالباً با اعمالش مطابق است. پس حضرت[۱] می‌خواست احکام نماز را زبانی و عملی به آنها بفهماند و به همین منظور، نمازی راکه با آنها خوانده بود، دو رکعت واجب، غیر از چهار رکعتی انتخاب کرده بود.

به علاوه، ابن بابویه در این جا گفتاری ضعیف آورده است که هیچ اعتباری ندارد.[۲] پس صاحب مختلف بعد از ذکر عبارت آیندهٔ او می‌گوید: این آخر سخن ابن بابویه است و البته سخنی است ناصواب، و حق این است که مقام پیامبرﷺ را از سهو دور بدانیم و ما این مطلب را در کتابهای کلامی خود، که ویژهٔ آن است، بیان کردیم.[۳]

[از شیخ بهاءالدین نقل می‌کنند که شخصی از او راجع به قول ابن بابویه که پیامبرﷺ سهو کرد، پرسید او گفت: ابن بابویه خود، سهو کرده است، زیرا او به سهو کردن سزاوارتر از پیامبر اکرمﷺ می‌باشد. و این پاسخی است در نهایت زیبایی. همچنین به ذوالیدین و هر کس دیگر که به آن حضرت نسبت سهو دهد، می‌توان همین پاسخ را داد، زیرا همهٔ آنها به سهو و غلط شایسته تراند و ان شاءالله تحقیق در این باره می‌آید].

دانشمندان ما (شیعه) در کتابهای اصولی خود آنچه را که موجب نفی سهو است، روشن ساخته‌اند.

در کتابهای اصول دین، بحث اثبات عصمت و نفی خطا و سهو و فراموشی از پیامبرﷺ و امامؑ به طور اطلاق یعنی چه پیش از نبوّت

۱ـ مختلف الشیعه ۱۹۷/۲ و ۱۹۸.

۲ـ در پانوشت ص ۵۲ دستنویس، شمارهٔ ۴ به آن اشاره شد.

۳ـ مختلف الشیعه ۲۰۰/۲ چاپ جدید قم تحقیق مؤسّسهٔ نشر اسلامی، تاریخ ۱۴۱۴ هـ.ق.

وامامت و چه پس از آن و چه در امور عبادی ـ یا در غیر آن، و با دلیلهای روشنی در این باره، استدلال شده است که ان شاءالله تعالی می‌آید.

درکتابهای اصول فقه یادآوری می‌شود سنّتی که پیروی از آن وعمل به آن و تکیه بر آن واجب است، گفتار پیامبر و امام یا فعل آنها و یـا تـقریر آنهاست.

در بحث از فعل پیامبر و امام فعل ایشان را فقط به سه بخش تـقسیم می‌کنند: وجوب، استحباب و اباحه و از کراهت تا چه رسد به تـحریم و سهو آن نامی نمی‌برند. آن گاه حکم می‌کنند که فعل او به صراحت دال بر جواز دست و با قـرینه دال بـر وجـوب استحباب است. و تـرک آن، بـا صراحت، بر نفی وجوب و با قرینه، حمل بر کراهت و تحریم می‌شود. و همهٔ اینها دلیل بر این است که فعل پیامبر و امام، نزد آنها حجّت است به طور اطلاق و نوعی از تبلیغ است، زیرا پیروی از آن و اقتدا به وی واجب است، به نص قرآن و دلایل دیگر.

به هر روی، عبادت آن حضرت به طور قـطع تـبلیغ، و تـبلیغ او هـم عبادت است و فرقی میان این دو ـ آن گونه که برخی گفته‌اند ـ وجود ندارد. چنان که فرموده است: «نماز کنید چنان که می‌بینید من نماز می‌کنم»[1] و «عباداتتان را از من یاد بگیرید»[2] و جز اینها. به همین اندازه اشاره از نقل

۱ـ «صلوا کما رأیتمونی اصلّی» شرح الموطّا /۱۴۲، المغنی، ابن قدامه، ۴۶۰/۱، کنزالعمّال ۲۰۱/۷ صحیح البخاری ۲۰۳/۲؛ مسند احمد ۵۳/۵؛ در این منبع، به جای فعل «رأیتمونی» «ترونی» آمده، علامهٔ حلّی در الرّسالة السعدیه/۹۶ نیز این روایت را آورده است.

۲ـ «خذوا عنّی مناسککم» السنن الکبری، بیهقی ۱۲۵/۵؛ التمهید، ابن عبدالبر ۶۹/۲

عبارات اصحاب در کتابهای اصولی *کافی* است، به آن منابع (اگر لازم باشد) مراجعه کنید که دلیل است بر آنچه ما گفته‌ایم.

سیّد بن طاووس در کتابش *الطّرائف*[1] و کتابهای دیگرش با عباراتی

و ۹۱ و۹۸؛ *فتح الباری* ۲۱۷/۱ و ۴۹۹؛ *اتحاف السّادة المتقین*، الزبیدی ۴۳۷/۴ *البدایة والنهایة* ۱۸۴/۵ و ۲۱۵؛ *ارواء الغلیل*، البانی ۲۷۱/۴.

۱ـ ابن طاووس در *الطرائف* می‌گوید: از جملهٔ دلیلها، روایتی است که حمیدی در *الجمع بین الصحیحین* در حدیث ۲۴۵، از احادیث مورد اتفاق از مسند *ابوهریره*، در حدیث یزید بن ابراهیم از محمّد بن ابی هریره نقل کرده که گفت: پیامبرﷺ یکی از دو نماز ظهر و عصر را با ما انجام داد. (محمّد بن سیرین می‌گوید: گمان بیشتر من بر این است که نماز عصر بود) و در رکعت دوم سلام گفت؛ سپس برخاست به طرف جویی که در جلو مسجد بود، رفت و خشمگین دست خود را بر آن گذارد، در حالی که ابوبکر و عمر هم بودند، و ترسیدند که با آن حضرت سخن بگویند، امّا مردم به سرعت بیرون رفتند و گفتند: آیا نماز کوتاه شده؟ در میان آن جمع، مردی بود که پیامبرﷺ او را «ذوالیدین» می‌نامید، گفت: ای پیامبر خدا، آیا شما فراموش کردید یا نماز قصر شده است؟ فرمود: من فراموش نکردم نماز هم قصر نشده است، او گفت: خیر، بلکه شما فراموش کردید. حضرت فرمود: ذوالیدین راست می‌گوید، پس برخاست دو رکعت نماز خواند و پس از سلام تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجده‌های دیگرش ولی آن را طول داد، سپس سر از سجده بر داشت و تکبیر گفت.

[عبدالمحمود (سید بن طاووس) می‌گوید]: خوشا به حال کسی که جدایی ورزد از این چهار مذهب که مثل چنین گفته‌هایی در بارهٔ پیامبر خود می‌گویند و این گونه روایات را دربارهٔ او تصدیق می‌کنند. از تازه‌های این حدیث، این است که ابوبکر و عمر متوجّه بودند که آن حضرت سهو و اشتباه کرده است. کاش می‌دانستیم کدام یک از راویان از باطن این دو نفر آگاه بوده‌اند تا برای آنها این گونه گواهی دهند یا از عصمت آنها آگاه بوده‌اند تا آنها را از پیامبرشان کاملتر و حاضرالذهن‌تر و آگاهتر بدانند. به علاوه، چه کسی و از کجا دانستند که آن حضرت اشتباه کرده و چگونه احتمال ندادند که در نماز تخفیف حاصل شده و دو رکعتی شده باشد و چگونه به خود اجازه دادند که به آن حضرت سوء ظنّ پیدا کنند و پیش از آن که خود، اعتراف کند، بگویند: سهو و اشتباه کردی؟ کاش می‌دانستم چگونه راویان این حدیث را درست می‌دانند که راجع به پیامبرشان بگویند: سهو و اشتباه کرده و ابوبکر و عمر را در مقابل سایر صحابه و بنی هاشم و عترت آن حضرت از چنین سهوی منزّه بدانند و آن دو از نجابتشان بیم داشتند که در این باره با

همانند آنچه، ما از اصحابمان در گذشته نقل کردیم، تصریح فرموده است.

همچنین اصحاب ما در این باره کتابها و رساله‌هایی تألیف کرده‌اند که از جملهٔ آنها رسالهٔ شیخ مفید است که قدری از آن را در گذشته نقل کردیم و ان شاءالله باقی ماندهٔ آن را در آینده می‌آوریم.

از جملهٔ آنها مطلبی است که نجاشی در کتاب *الرّجال* آورده، وی می‌گوید: اسحاق بن حسین بن بکران، ابوالحسین الغفری[1] التمّار، کثیرالسّماع [از نظر مذهبی ضعیف است][2] او را در کوفه دیدم، در آن جا مجاور بود، کتاب کلینی را از او روایت می‌کرد [و در آن وقت[3] اهل غلوّ بود[4]] و من چیزی از او نشنیدم. کتابهایی دارد از قبیل *الرّد علی الغلاة*، نفی

پیامبر بگویند؟

و ای کاش می‌دانستم چه کسی از این دو نفر روایت کرده که در چند مورد به پیامبر ﷺ اعتراض کردند که برخی از این روایات در گذشته ذکر شد و برخی دیگر، ان شاءالله در آینده نزدیک خواهد آمد.

و از طرفی چگونه این راویان می‌پسندند که برخود دروغ ببندند و تناقض بگویند و خود را متهم سازند و بگویند: عمر و ابوبکر شرم داشتند که به حضرت اعتراض کنند: چرا نماز را دو رکعتی خوانده است؟

سیّد در برخی اوقات و جاها به منظور تقیّه از خلفا، خود را عبدالمحمود نیز می‌نامید. شهید ثانی: همهٔ علما بندگان محمود خدا هستند، نسبش به داوود بن حسن پسر امّ داوود برادر رضاعی امام ششم می‌رسد، عمل امّ داوود در مفاتیح آمده است، الطرائف. ـ م.

۱ـ در سایر نسخه‌ها، نامش چنین آمده، و در نسخهٔ «د» به جای ابوالحسین، ابوالحسن و در رجال نجاشی، اسحق بن حسن بن بکران، ابوالحسین العقرائی ذکر شده است.

۲ـ *رجال النجاشی*.

۳ـ همان.

۴ـ سیّد خوئی ﷺ می‌گوید: ظاهر این است که جملهٔ: (آن وقت) اشاره به زمان

السّهو عن النبی، *وعدد الأئمه*[1]، و جز اینها که در ذهنم نیست و خدا توفیق دهنده است.

روایت اسحق، کتاب کلینی می‌باشد و منظور این است که روایت کردن اسحاق، کتاب کافی را در عنفوان جوانی بوده و نجاشی در آن زمان وجود نداشته و به این دلیل، چیزی از او نشنیده، بلکه در زمان شیبه او را دیده و او مجاور کوفه بوده است. *معجم رجال الحدیث* ۴۵/۳.

۱ـ *رجال النجاشی* /۷۴ شماره ۱۷۸.

فصل دوم

سخن کسی که در خصوصِ عبادت، سهو بر پیامبر و امام را جایز می‌دانند

او تنها، ابن بابویه است چنان که نص بر آن گذشت اگر چه او این قول را به برخی از مشایخ خود نیز نسبت داده، چنان که در آینده یاد آوری خواهیم کرد ـ زیرا از کسانی که ابن بابویه چنین نسبتی به آنها داده؛ تصریحی به آن دیده نشده جز همین نسبت که احتمال سهو و غلط و اشتباهش بسیار است.

ابن بابویه در کتاب *من لا یحضره الفقیه* می‌گوید: حسن بن محبوب، از رباطی و او از سعید اعرج روایت کرده است که امام صادقعليه‌السلام می‌فرمود: خدای تعالی هنگام نماز بامداد، خواب را بر پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله مسلّط کرد تا خورشید برآمد، پس حضرت از خواب برخاست در آغاز دو رکعتِ پیش از فجر را خواند و سپس نماز صبح را انجام داد، و خداوند او را دچار سهو کرد و در دو رکعتی سلام داد ـ آنگاه امامعليه‌السلام داستان ذوالشمالین را بیان فرمود ـ خدا این کار را در بارهٔ آن حضرت، فقط به خاطر رحمت و شفقت

بر این امّت انجام داد که اگر مسلمانی خوابش برد و یا در نمازش سهو کرد، مبادا سرزنش شود، بلکه گفته شود رسول خداﷺ که فخر کاینات است، چنین بوده است، ما که جای خود دارد.[۱]

ابن بابویه پس از ذکر این حدیث می‌گوید: غلات و مفوضه خدایشان از رحمتش دور گرداند، سهو النبیﷺ را منکرند و می‌گویند اگر در نماز سهو بر آن حضرت روا باشد، در تبلیغ نیز روا خواهد بود، چون نماز هم مانند تبلیغ بر او واجب است.

امّا این دلیل ما را قانع نمی‌کند زیرا در تمام کارهای مشترک هر چه برای دیگران هست برای او نیز هست: بر او نماز واجب است مانند همهٔ دیگران که مثل او پیامبر نیستند.

امّا حالتی که ویژهٔ اوست نبوّت است و تبلیغ از شرایط آن است و آنچه در نماز بر او جایز است، در تبلیغ بر او روا نیست، چون این عبادتی مخصوص او است، امّا نماز، عبادتی است مشترک که با این امر، عبودیت و بندگی او ثابت می‌شود ولی از این که بدون قصد و اراده از انجام وظیفهٔ الهی‌اش خواب بر او مسلّط می‌شود، عدم ربوبیّت او ثابت می‌شود، زیرا کسی که هیچ گونه خوابش نمی‌گیرد، خدای حیّ قیّوم است.

به علاوه سهو پیامبر مانند سهو ما نیست، زیرا سهو او از طرف خداست که ثابت شود او بشر و مخلوق است و همچون خدا مورد پرستش دیگران واقع نشود. همچنین برای این که مردم بدانند وقتی که

۱ـ من لا یحضره الفقیه ۳۵۸/۱ ح۱۰۳۱ از جملهٔ «خدا این کار را...» ممکن است از تتمه حدیث و یا از سخن ابن بابویه باشد.

سهو کردند حکمش چگونه است. و سهو ما از ناحیهٔ شیطان است امّا او بر پیامبر ﷺ و امامان ﷺ تسلّطی ندارد (تسلط او تنها بر کسانی است که او را ولیّ و دوست خود بگیرند و نیز آنان که به خدا شرک آورند)[1] و کسانی از گمراهان که از شیطان پیروی کنند.

آنهایی که مخالف سهو النبی ﷺ هستند، می‌گویند: در میان یاران رسول خدا ﷺ کسی به نام ذوالیدین وجود نداشته و حقیقتی برای چنین انسان و چنین حدیثی نیست، امّا اینها دروغ گفته‌اند، زیرا این شخص معروف است و او ابو محمّد عمیر بن عبد عمرو، معروف به ذوالیدین است و مخالف و موافق از او روایت کرده‌اند و در کتاب وصف [*قتال*][2] *القاسطین بصفّین* از او خبرهایی نقل شده است.

استاد ما محمّد بن حسن بن ولید، می‌گفت: نخستین درجه در غلوّ، نفی سهو از پیامبر ﷺ است. و اگر روا باشد که اخبار وارد شده در مورد سهو النبی، رد شود، تمام اخبار را می‌توان رد کرد واگر چنین باشد، دین و شریعت باطل می‌شود. و من خود را مأجور می‌دانم که ان شاءالله کتاب مستقلّی در بارهٔ سهو پیامبر ﷺ و ردّ منکران بنویسم.[3]

۱ـ نحل/۱۰۰، ذکر این آیه در این مورد تناسبی ندارد، زیرا این آیه مربوط به فساق یا کفّاری است که شیطان را ولیّ خود گرفته‌اند، امّا از این کلام مصنف معلوم می‌شود که سهو شیطانی تنها از کسی بروز می‌کند که شیطان را ولیّ خود گرفته باشد با این که دانشمندان مؤمن نیز در نمازشان شک می‌کنند، در حالی که شیطان را ولیّ خود نگرفته‌اند.

۲ـ نسخهٔ خود منبع.

۳ـ من لایحضره الفقیه ۳۵۸/۱ ـ ۳۶۰ حدیث ۱۰۳۱، خلاصهٔ سخن صدوق، این است که سهو پیامبر ﷺ درواقع چیزی است که خداوند بر او مسلّط کرده است برای

چنان که ملاحظه می‌کنید، سخن ابن بابویه، بسیار ضعیف است و ما ان شاءالله آن را بیان خواهیم کرد.

شیخ مفید نیز این سخن ابن بابویه را در اوّل رساله‌اش آورده وسپس کلامی را که ما در گذشته نقل کردیم بیان کرده است.

شیخ طبرسی در مجمع *البیان*، ذیل آیهٔ **﴿و اذا رأیت الّذین یخوضون فی آیاتنا... ـ و امّا ینسینك الشیطان فلا تقعد بعدالذکری﴾**[۱] از جبائی نقل کرده است که این آیه دلیل بر بطلان قول امامیه است که نسیان بر انبیا را روا نمی‌دانند. آن گاه طبرسی می‌گوید: این قول، نادرست است، زیرا امامیه سهو بر معصومین را در اموری که از طرف خدا مأموریت دارند (امور تبلیغی) جایز نمی‌دانند، امّا در غیر آن امور (عبادتهای شخصی) نسیان یا سهو را جایز می‌دانند؛ البته در صورتی که منجر به اخلال در عقل نشود.[۲]

آنچه جبائی از امامیّه نقل کرده که نسیان بر انبیا را جایز نمی‌دانند، درست است و به گفتهٔ گروه اندکی از آنها اعتباری نیست. و حاصل اعتراض طبرسی بر جبائی این است که امامیه در این قول متفق نیستند،

مصلحتی از قبیل نفی ربوبیّت از او واثبات این که او بشری است مخلوق و تعلیم حکم سهو به مردم در عبادات، و امثال آن. امّا سهوی که بر ما عارض می‌شود، از شیطان است و پیامبر ﷺ منزّه از این است، زیرا شیطان را بر او راهی نیست.

بنا براین، از نظر صدوق سهو، دو بخش است، بخشی شیطانی است که عارض بر انسانها می‌شود به استثنای معصومین و بخشی از سوی خداست که بر معصومین و امثال آنها عارض می‌شود به خاطر مصلحتی که خداوند سبحان آن را مقدّر ساخته است.

۱ـ هرگاه دیدی کسانی را که آیات ما را به استهزا می‌گیرند، از آنها روی برگردان، تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان این تکلیف را از یادت ببرد به مجرّد این که به یادت آید از جا برخیز و از آن پس با ستمگران منشین؛ انعام/۶۸.

۲ـ مجمع *البیان* ۳۱۷/۷.

بلکه برخی از آنها سهو و نسیان را جایز می‌دانند.

پس قول او را که «امامیّه سهو و نسیان را بر انبیا جایز می‌دانند» باید حمل بر «بعضی از امامیّه» کنیم و گرنه سخنی نادرست خواهد بود، چنان که پوشیده نیست.

به علاوه، طبرسی در این سخن چنان‌که مشاهده می‌شود، تصریح به جواز آن نکرده است، با این که احتمال می‌رود خطاب در آیه (۶۸ انعام) عام باشد، مثل آیهٔ ﴿ولوتری اذ وقفوا﴾[1] یا هر چند خطاب به پیامبرﷺ است، امّا منظور غیر آن حضرت باشد مثل ﴿لئن اشرکت لیحبطنّ عملك﴾[2]

احتمال دیگر این است که نسیان به معنای ترک باشد[3]، و ابن بابویه هم ناچار است که آیه را توجیه و تأویل کند، چنان که ان شاءالله خواهد آمد.

۱ـ این جمله در اوّل دو آیه سورهٔ انعام: ۲۷ و ۳۰.
۲ـ اگر تو مشرک شوی، اعمالت باطل می‌شود، زمر/۶۵.
۳ـ این احتمال بعیدی است که با سیاق و معنای آیه نمی‌سازد.

فصل سوم

ذکر عباراتی مبنی بر این که سهو و شک و نسیان در پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیهم‌السلام وجود ندارد

به طور اطلاق و عموم، دلالت برخی از آیات قرآنی بر عصمت معصومین، چه در عبادات و چه در غیر عبادات معلوم و مشهود است و در این زمینه آیات فراوانی است که برخی از آنها به ضمیمه مقدمهٔ عقلی دیگر یا روایت مورد اعتمادی بر این مطلب دلالت می‌کنند و ما از این آیات به ذکر دوازده آیه اکتفا می‌کنیم :

نخست این قول خدای تعالی است: ﴿انّ الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین [ذرّیة بعضها من بعض والله سمیع علیم]﴾.[1]

سر آمد مفسّران، ابو علی فضل بن حسن طَبرسی در مجمع *البیان* چنین می‌گوید: اصطفاء و اجتباء واختیار به معنای برگزیدن است و بر وزن افتعال از لغت صفوه می‌آید و این از بهترین نمونه‌های سخن است که

۱ـ به راستی خداوند، حضرت آدم و نوح و خانوادهٔ ابراهیم و خانوادهٔ عمران را بر جهانیان برگزید. آل عمران / ۳۳.

برای آنچه معلوم و مورد نظر است، نمونه‌هایی از محسوسات آورده، زیرا صافی به معنای چیزی از مشهود است که از لکّه‌های کدورت و تیرگی خالی باشد. این جا خداوند خلوص این پیامبران را از فساد ظاهر و باطن، به خلوص صافی از لکه‌های چرک تشبیه کرده است. در بارهٔ معنای آل عمران گفته‌اند: به معنای آل ابراهیم است و در قرآءت اهل بیتعليهم‌السلام و آل محمّد آمده، و گفته‌اند منظور از آل ابراهیم، آل محمّد است و واجب است که این بزرگان معظّم، معصوم ومنزّه از ناشایستگی‌ها و نواقص باشند، زیرا خداوند کسی را بر نمی‌گزیند مگر چنین باشد و باطنش در طهارت و عصمت مثل ظاهرش باشد.

این آیه، بر فضیلت انبیا بر فرشتگان نیز دلالت دارد، زیرا کلمهٔ «عالمین» تمام فرشتگان و جز آنها از آفریدگان فرامی‌گیرد. و خداوند آنچه را که ذریهٔ پیامبر می‌گویند، می‌شنود و آنچه راکه در درون دارند، می‌داند و چون از پایداری آنها در کارها و گفتارهای‌شان آگاه است، آنان را بر غیرشان برتری و فضیلت داده است.[1]

از تفسیری که در این آیه آمده به چند وجه زیر بر عصمت انبیا استدلال شده است:

۱ ـ وجوب پیروی از گفتارها و کردارهای انبیا، مستلزم وجود عصمت در آنهاست.

۲ ـ چون خطا بر آنها به طور مطلق محال است، لازمه‌اش عصمت است.

---

۱ ـ *مجمع البیان* ۴۳۳/۳.

۳ ـ لازمهٔ دلالت آیه بر طهارت ظاهر و باطن و صفای آنها از تمام کدورتها و عیبها آن است که هیچ گونه سهو و نسیان در آنها راه نیابد، زیرا سبب و موجبی برای آن در آنها یافت نمی‌شود.

۴ ـ استقامت و پایداری آنها در گفته‌ها و کردارهایشان که از این آیه استفاده می‌شود با تجویز سهو در آنها منافات دارد، زیرا لازمه‌اش نادرستی در افعال واقوال (و تناقض است): وقتی نماز (چهار رکعتی) را به قول آنها در دو رکعت سلام دهد و سخن بگوید ودو رکعت واجب را ترک کند، چه درستی و استقامتی تحقّق می‌یابد؟

آیهٔ دوم: ﴿قل ان کنتم تحبون الله فاتّبعونی یُحْبِبْکمُ الله﴾[1].

این آیه بر وجوب اطاعت و پیروی از کارها و فرمانها وگفتارهای پیامبر اکرمﷺ دلالت دارد واگر سهو اشتباه بر او روا باشد، با توجّه به این که اطاعت او واجب یا حدّاقل لازم است، پیروی از باطل خواهد بود و نیز اگر سهو بر او روا باشد، احتمال آن در تمام افعال و اقوالش می‌آید و این قول به اتّفاق آرا فاسد و به طور قطع، خلاف مدلول آیه و منافی با وجوب عصمت در پیامبر و امامؑ می‌باشد.

آیه سوم: ﴿لقد کان لکم فی رسول الله اُسْوة حسنة لِمَن کان یرجوالله والیوم الآخر و ذکر الله کثیراً﴾[2].

برخی از دانشمندان شیعه به این آیه بر وجوب اقتدای به پیامبرﷺ

۱ـ ای پیامبر به مردم بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا هم شما رادوست بدارد. آل عمران / ۳۱.

۲ـ برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. احزاب /۲۱.

استدلال کرده‌اند و مقصود ما از این آیه حاصل است، زیرا صریح است در این که اقتدای به آن حضرت نیکو و راجح است، اگر چه مقدماتش ثابت نشده باشد. و اگر در فعل آن حضرت احتمال سهو باشد به هیچ وجه پیروی از او روا نیست، نه عملش دلیل بر جواز و نه ترکش دلیل بر نفی وجوب خواهد بود. علاوه بر این که تمام کارهای او نوعی از تبلیغ است. حتی عبادتهایی که انجام می‌دهد مشخص نیست که کدام یک به منظور تبلیغ است و کدام یک به منظور غیر آن، بلکه باید تمام آنها را تبلیغ به حساب آوریم و گرنه ادامهٔ تکلیف معلوم نمی‌شود.

آیهٔ چهارم: **﴿انّما یریدالله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیراً﴾**[1].

این آیه دلالت بر عصمت اهل‌بیت می‌کند، زیرابه دلایلی که در اصول و تفاسیر و روایات فراوانی از عامه و خاصه آمده مخصوص اهل‌بیت است[2] و نیز پاکی آنها را از هر عیب، نقص، دروغ، خطا و غلط، فرامی‌گیرد و با حدیث ذوالشمالین هم منافات دارد، چنان که بیان خواهد شد،

۱ـ خداوند خواسته است که هر پلیدی را از شما خانواده بزداید و پاک و پاکیزه‌تان بدارد. احزاب /۳۳.

۲ـ برخی از کتابهایی که اختصاص این آیه را به اهل بیت پیامبر ﷺ ذکر کرده‌اند، عبارت‌اند از: *مسند احمد* ۲۵۹/۳ و ۲۸۵/۳؛ *تفسیر طبری* ۲۲/۶؛ *اسدالغابه* ۵۲۱/۵؛ ۱۷۶/۵؛ *الدّرالمنثور* ۱۹۹/۵؛ *کنزالعمال* ۹۶/۵؛ *مشکل الآثار* ۳۳۲/۱؛ *مستدرک الحاکم* ۱۷۲/۳؛ *کفایة الطالب* /۹۳؛ *مقاتل الطالبیین* /۵۱؛ *شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید* ۱۱/۴؛ *مجمع الزّوائد* ۱۴۶/۹؛ *الجامع الصحیح* ۳۶/۵؛ *تفسیر ابن کثیر* ۴۸۳/۳؛ *سنن البیهقی* ۱۵۲/۲؛ *المناقب ابن المغازلی* /۳۰۱؛ *اسباب النزول* /۲۳۹؛ *ذخائرالعقبی* /۲۱؛ *شواهدالتنزیل* ۲۹۱/۲؛ *تاریخ بغداد* ۲۷۸/۱۰؛ *الرّیاض النضره* /۱۸۸؛ *الاستیعاب* ۵۹۸/۲؛ *مسند ابی داوود* ۲۷۴/۸؛ *اشفته الصّادی*/۱۲.

ان شاءالله.

آیهٔ پنجم: ﴿و ما ینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی﴾[1].

این آیه دلالت دارد که پیامبر اکرمﷺ جز به وحی سخن نمی‌گوید، از این رو محال است که نماز را در غیر محلش سلام دهد و پیش از تمام شدن نمازش سخن بگوید و ذوالشمالین را که به قول حضّار صادق بوده تکذیب کند و سپس به خطای خود اعتراف نماید؛ همهٔ اینها با مدلول آیه منافات دارد.

آیهٔ ششم: ﴿ما آتاکم الرّسول فخذوه و مانهکم عنه فانتهوا﴾[2].

این آیه دلالت می‌کند که بدون هیچ شرط و قیدی باید تسلیم و فرمان بردار گفتارها و کردارهای پیامبر ﷺ بود. پس اگر بر آن حضرت سهو و اشتباه روا باشد که شامل هر فعل و قول او می‌شود، مخالفتش با معنای آیه، روشن است و منافات آن با حدیث ذوشمالین، روشنتر.

آیهٔ هفتم: ﴿و تعیها اذنٌ واعیة﴾[3]

مرحوم طبرسی و دیگران از طرق عامّه و خاصّه روایت کرده‌اند که این آیه در بارهٔ امیر مؤمنانؑ نازل شده است که آن حضرت فرمود: «هرگز چیزی از رسول خدا نشنیدم که آن را فراموش کرده باشم»[4] این کلام

۱ـ پیامبرﷺ هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و سخن او به جز وحی الهی نیست. نجم/۲ و ۳.

۲ـ آنچه پیامبرﷺ به شما دستور می‌دهد بپذیرید و آنچه شما را از آن باز می‌دارد واگذارید. حشر قسمتی از آیهٔ ۶.

۳ـ و گوش شنوا، آن پندها را می‌شنود. الحاقه /۱۲.

۴ـ ماسمعت شیئاً من رسول اللهﷺ فنسیته. مجمع البیان ۳۴۵/۹، بحارالانوار، ۸۲/۷-۸۵.

عمومیّت دارد و شامل تبلیغ و غیر آن نیز می‌شود.

با توجه به این که امام علی‌ﷺ سخن پیامبر را در هر مورد که باشد فراموش نکند، به طریق اَولیٰ و با دلایل گذشته و آینده عروض نسیان بر پیامبرﷺ محال خواهد بود.

آیهٔ هشتم: ﴿سَنُقْرِئُكَ فَلاٰ تَنْسىٰ﴾[1].

این آیه عامّ است و تنها شامل امور تبلیغی نیست، زیرا حدّ عدم فراموشی به قراءت محدود نشده و کسی هم قائل به فرق میان پیش از نزول آیه وپیش از قراءت با پس از آن نشده است. بنابراین، کسی که فرق میان اینها بگذارد، با اجماع مخالفت کرده است.

آیهٔ نهم: ﴿یا ایّها الّذین آمنوا صَلّوا علیه و سلّموا تسلیماً﴾[2].

در احادیث فراوانی آمده است که منظور از این آیه اطاعت و فرمان برداری در مقابل گفته‌ها وکردارهای پیامبر اکرم است و دلالت فعل امر به اطاعت پیامبرﷺ بر عدم سهو آن حضرت از دلایل گذشته روشن است و دلایل بر تسلیم هم از قرآن و احادیث فراوان است، اگر چه بر ما جایز باشد که در وجوب تسلیم آن حضرت سهو و اشتباه بکنیم.

آیهٔ دهم: ﴿وَ رَحْمَتِی وَ سِعَتْ کُلَّ شیءٍ فسأکتبها للذین یتّقونَ و یؤتون الزکوة والّذین هم بآیاتنا یؤمنون، الّذین یتّبعون الرّسول النّبی الأمّی...﴾[3].

۱ـ آیات قرآن را بر تو می‌خوانیم، پس آنها را فراموش نمی‌کنی، اعلی /۶.

۲ـ خدا و فرشتگانش بر روان پاک پیامبر درود می‌فرستند، شما هم ای اهل ایمان بر او صلوات و درود فرستید و با تعظیم واجلال بر او سلام گویید و تسلیم فرمانش شوید. احزاب /۵۵.

۳ـ و رحمت من همهٔ موجودات را فراگرفته است و برای آنان که تقوا پیشه کنند و

دلالت این آیه بر مقصود، از مطالبی که گذشت، روشن می‌شود.

آیهٔ یازدهم: ﴿فآمنوا بالله و رسوله النبی الأُمّیِ الّذی یُؤمن بـالله و کـلماته واتّبعوه لعلکم تهتدون﴾[1].

دلالت این آیه بر مطلب، از مطالب گذشته روشن‌تر است.

آیهٔ دوازدهم: ﴿فویلٌ للمصلّین الّذین هم عن صلاتهم ساهون﴾[2].

اگر رسول اکرمﷺ در نمازش سهو و اشتباه کند مشمول این تهدید و مذمّت می‌شود و این امری است محال.

امّا این قول خداوند: ﴿ولقد عهدنا الی آدم مـن قـبل فـنسی ولم نـجدله عزماً﴾[3].

در بارهٔ «نِسیَ» طَبرسی از ابن عبّاس نقل کرده که بـه مـعنای «تَـرَکَ» است.[4]

کلینیؒ در حدیثی طولانی از امام صادقؑ نـقل کـرده است کـه فرمود: «نَسِیَ» به معنای «تَرَکَ» است واین مطلب در باب «فیه نکت و نتف من التنزیل فی الوالایه»[5] موجود است. دراین باب نکته‌ها و گـزیده‌هایی

زکات دهند و آنان که به آیات ما ایمان آورند، همانهایی که پیروی مـی‌کنند از رسـول و پیامبر امّی...) اعراف/۱۵۶.

۱ـ پس به خدا و فرستاده‌اش ایمان بیاورید، آن پیامبر درس ناخوانده‌ای که ایمان به خدا و کلماتش دارد واز او پیروی کنید تا هدایت یابید، اعراف/۱۵۸.

۲ـ پس وای بر نمازگزارانی که از انجام دادن نمازشان غفلت می‌کنند.

۳ـ ما با آدم از پیش، پیمان بسته بودیم، امّا او از یاد برد، پس عزم استواری بـرایش نیافتیم. طَه /۱۱۵.

۴ـ *مجمع البیان* ۳۲/۱۶.

۵ـ *الکافی* جلد۱: یک حدیث در اوایل بـاب بـه شـمارهٔ ۲۲ صـفحهٔ ۴۱۶ از امـام باقرؑ تا حدّی کوتاه ذکر شده، حدیثی دیگر که طولانی است از امام صادقؑ در آخر

است از قرآن که در بارهٔ ولایت، ذکر شده [باب بعدش فیه نتف وجوامعٌ... می‌باشد]. و در غیر این باب نیز آمده است.[۱]

پس این که بزرگان و معصومین علیهم السلام نسیان در این جا را به معنای ترک گرفته‌اند ـ با این که مربوط به تبلیغ نیست ـ بر آنچه ما گفتیم دلالت می‌کند که عصمت انبیاست و با جواز صدور نسیان و فراموشی از معصوم منافات دارد، علاوه بر آنچه گذشت و آنچه در آینده خواهد آمد و با این که دلیل درستی بر اثبات قول مخالفان وجود ندارد.

همچنین این قول خدای تعالی که از موسی حکایت می‌کند: ﴿لا تُؤاخذنی بما نسیتُ﴾[۲] و این قول خداوند حکایت از جوان: ﴿فانّی نسیت الحوت و ما انسانیه الاّ الشیطان﴾[۳].

مفسّران اهل حدیث روایت کرده‌اند که مقصود از «نسیان» در هر دو آیه، ترک است[۴] و دلالت می‌کند بر آنچه ما گفتیم و چون بدون تردید یکی از معانی نسیان، ترک است، پس بر طبق دلایلی که در گذشته گفتیم و در آینده خواهیم آورد، حمل بر این معنا واجب است.

عجیب است که کسی که تمام آیات و روایاتی را که ظاهرش منافی با عصمت است، تأویل و توجیه می‌کند امّا در این مورد که جداً باید تأویل

باب صفحهٔ ۲۳۶ به شمارهٔ ۹۲ ذکر شده است. و در الکافی ترجمهٔ دکتر مصطفوی جلد۲ همین باب. حدیث اول در صفحهٔ ۲۸۳ و حدیث دوم در صفحه ۳۱۷ آمده است ـ م.

۱ـ *الکافی*، ۲/۸ ح۱ باب طینة المؤمن والکافر، قسمت سوم اولین حدیث از امام باقر علیه السلام آمده است ـ م.

۲ـ مرا مؤاخذه مکن که شرط را از یاد بردم. الکهف /۷۳.

۳ـ من ماهی را آنجا گذاشتم و شیطان بود که آن را از یادم برد همان سوره /۶۳.

۴ـ *مفاتیح الغیب* ۹۲/۴، *انوارالتنزیل* ۵۹۸/۲.

شود و ظهور در این امر هم دارد، توقّف می‌کند.

البته آیهٔ اخیر به قول ابن بابویه نیز باید به این صورت تأویل شود، یا بگوید: آن جوانی که می‌گوید: فراموش کردم، غیر معصوم بوده یا بگوید: منظورش این است که جنگ با شیطان برای خلاصی از او باعث شد که عمداً ماهی را همان جا بگذارم.

این که گفتیم: ابن بابویه نیز باید این آیه را تأویل کند به این دلیل است که او نیز سهو و نسیانی را که از ناحیهٔ شیطان باشد، نسبت به معصومان تجویز نمی‌کند، بلکه چنان که گذشت، می‌گوید: سهو آنها از ناحیهٔ خداست.
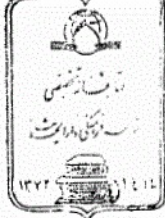
فصل چهارم

احادیث معتبری، از کتابهای مورد اعتماد در بارهٔ نفی سهو و شک و نسیان از معصومان علیهم السلام

این احادیث نیز فراوان است و هر چند همهٔ آنها در حال حاضر نزد من موجود نیست امّا آنچه را که اکنون به آنها دسترسی دارم، بر می‌شمارم.

حدیث نخست: حدیثی است که استاد بزرگوار، رئیس محدّثان، محمّد بن علیّ بن بابویه در پایان کتاب من لا یحضره *الفقیه* آورده و این کتابی است که آنچه در آن ذکر کرده مورد فتوای اوست و آن را صحیح می‌داند و معتقد است که حجت میان او و خدایش می‌باشد و تمامش از اصولی برگرفته شده که محلّ اعتماد و مرجع اندیشه است.

در این کتاب، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی از احمد بن محمّد بن سعید بن عقدهٔ کوفی، روایت کرده است که گفت: علیّ بن حسن بن فضّال، از پدرش از ابوالحسن علی بن موسی الرضا نقل کرده است که فرمود: برای امام چندین نشانه است.

امام داناترین، قوی‌ترین پرهیزگارترین، بردبارترین [شجاعترین

سخاوتمندترین] و عابدترینِ مردم است. [ختنه شده متولّد می‌شود] پاک و پاکیزه است، پشت سرش را می‌بیند چنان که جلو رویش را [امام سایه ندارد، وقتی از مادر متولد می‌شود بر روی دو دست به دنیا می‌آید، صدایش به شهادتین بلند است] محتلم نمی‌شود، چشمانش می‌خوابد و قلبش نمی‌خوابد، از عالم غیب با او سخن گفته می‌شود [زره رسول خدا بر اندام او راست می‌آید] بول و غایطی از او دیده نمی‌شود، زیراخدای تعالی زمین را مأمور فرو بردن آن کرده است... تا پایان حدیث[1].

دلالت این حدیث بر مطلب آشکار است و حالت پیامبرﷺ لازم است که بالاتر از امامعليه‌السلام باشد.

این روایت را در عیون الأخبار[2] نیز در باب علامات امام از امام رضاعليه‌السلام نقل کرده وطریق نقل یکی است.

حدیث دوم: حدیثی است که شیخ اجلّ، ثقةالاسلام محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب عقل و جهل *الکافی* روایت کرده است:

گروهی از اصحاب ما، از احمد بن محمّد از علی بن حدید از سماعة بن مهران روایت کرده‌اند که گفت: حضور امام ششم بودم وجمعی از دوستانش نیز حضور داشتند [از عقل و جهل، سخن به میان آمد] امام فرمود: عقل و لشکریانش و جهل و لشکریانش را بشناسید، تا هدایت شوید.

۱ـ *من لایحضره الفقیه* ۴/۴۱۸ به تفصیل آورده، *معانی الأخبار*/۱۰۲ ح۴؛ *الخصال*/۵۲۷ ح۱؛ *احتجاج طبرسی*/۴۳۶؛ *بحارالانوار* ۱۱۶/۲۵ ح /۱.

۲ـ *عیون اخبارالرّضا*عليه‌السلام ۲۱۲/۱ ح۱؛ *بحارالأنوار* ۱۱۶/۲۵ ح۱.

گفتم: قربانت شوم، ما، چیزی نمی‌دانیم، جز آنچه شما به ما آموخته‌اید.

فرمود: خدا عقل را آفرید ـ پس از ادامهٔ کلام فرمود ـ سپس برای عقل، هفتاد و پنج سرباز قرار داد. [جهل گفت: پروردگارا، عقل مخلوقی است مثل من پس به من نیز مثل آنچه به او داده‌ای بده، خداوند فرمود: آری، چنین است و به او نیز هفتاد و پنج سرباز عطا کرد.][1]

از هفتاد و پنج[2] سربازی که خداوند به عقل داد، یکی، خیر بود و ضدّ آن را شرّ قرار داد ـ تا آن جا که فرمود: ـ و علم و ضدّ آن جهل است و تسلیم و ضدّ آن شکّ است، و تذکّر و ضدّ آن سهو است و حفظ و ضدّ آن نسیان است ـ و سایر جنود عقل و جهل را ذکر کرد ـ و سپس گفت: تمام جنود عقل درکسی جمع نمی‌شود، مگر در پیامبر یا وصیّ پیامبر یا مؤمنی که خداوند دل او را به ایمان آزمایش کرده باشد امّا دیگران از پیروان ما، هیچ کس از این بیرون نیست که برخی از این جنود در او می‌باشد تا وقتی که به مرحلهٔ کمال برسد و از جنود جهل پاک شود که در این صورت، در رتبهٔ بالا با انبیا واوصیا قرار می‌گیرد. تا آخر حدیث.[3]

چنان که می‌بینید، این حدیث صراحت دارد بر این که انبیا واوصیاء جامع تمام جنود عقل‌اند که از جملهٔ آنها علم و تسلیم و تذکّر و حفظ می‌باشد و از تمام جنود جهل که جهل و شک و سهو و نسیان از آنهاست،

۱ـ این جمله‌ها در اصل منبع آمده است.
۲ـ در روایت، هفتاد و هشت آمده ولی برخی از آنها تکراری بوده است.
۳ـ *الکافی* ۱/۲۰ح ۱۴ به تفصیل آمده است. شیخ صدوق نیز در *الخصال* /۵۸۸ ح۱۳ آن را ذکر کرده است.

خالی و خالص و پاک‌اند و دلالت این حدیث نیز بر آنچه مطلوب ما است، واضح و روشن است.

حدیث سوم: حدیثی است که باز هم کلینی در باب اختلاف حدیث نقل کرده است: از علیّ بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از ابان بن ابی عبّاس از سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان‌ﷺ در حدیثی طولانی در آخر آن، وضع خود را با رسول خدا بیان می‌کند که پیامبرﷺ همهٔ دانشهای خود را به من آموخت و دعا کرد که خداوند، دانایی و فهم وحفظ آنها را به من عطا کند. و از آن زمان که در پیشگاه خدا برای من چنین دعا کرد، هیچ آیه‌ای از کتاب خدا وهیچ علمی را که به من املا کرد و آن را نوشتم، فراموش نکردم وهیچ چیز از حلال و حرام و امر و نهی که خدا به او آموخته بود، چه مربوط به گذشته چه آینده و چه در کتابی که بر کسانی پیش از او نازل شده است از اطاعت و معصیت، فروگذار نکرد، مگر این که به من آموخت و همهٔ آنها را حفظ کردم و حتی یک حرف از آنها را فراموش نکردم، سپس دستش را روی سینه‌ام گذاشت و از خدا خواست که قلبم را از علم و فهم و حکمت و نور پُر گرداند.

پس من گفتم: ای رسول خداﷺ پدر و مادرم فدایت باد از وقتی که در پیشگاه خدا برای من دعا کردی، فراموشی بر من عارض نشده است.

و نیز چیزی از من فوت نشد که ننوشته باشم آیا با این وضع باز هم بیم آن داری که مرا فراموشی فرا گیرد؟ فرمود: هرگز.[1]

۱ـ الکافی ۶۲/۱ ذیل ح ۱ به تفصیل آمده است.

در پایان این حدیث به چند نکته باید توجّه کرد.

۱ ـ نخست از امور قطعی این است که موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله از امام بالاتر است.

۲ ـ ظاهر امر این است که بسیاری از اشیای یاد شده از امور تبلیغی نبوده‌اند.

۳ ـ وقتی نسیان در این امور بر آن حضرت غیر ممکن باشد، در سایر این امور هم چنین خواهد بود.

۴ ـ بر پیامبر صلی الله علیه و آله محال است که در عدد رکعات نمازش اشتباه و دو رکعت را چهار رکعت خیال کند، زیرا بر فرضی که علم به همهٔ اشیای عالم نزد او نباشد، آگاهی وی نسبت به اکثر اشیای جهان قطعی است و آخر حدیث هم مطلق است، شامل تبلیغ و غیر آن می‌شود.

حدیث چهارم: حدیثی است که شیخ طوسی، رئیس الطایفه در کتاب *تهذیب* به اسنادش از عبدالله بن بکیر از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام آورده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز دو سجدهٔ سهو را انجام داد؟

فرمود: نه، و هیچ فقیهی آن را انجام نمی‌دهد.[1]

شیخ رحمه الله گفته است: من هم به مضمون این حدیث فتوا می‌دهم، و امّا اخباری که در گذشته آوردیم که پیامبر صلی الله علیه و آله سجدهٔ سهو انجام داده است، موافق رأی عامه می‌باشد.[2] این حدیث به خصوص بر محلّ نزاع (عدم

۱ـ *التهذیب* ۳۵۱/۲ *بحارالانوار* ۱۰۲/۱۷ ح۸.

۲ـ *التهذیب* ۳۵۱/۲.

سهو نبی ﷺ) دلالت می‌کند و بر مخالفتش با حدیث ذوالشمالین صراحت دارد و آن را ردّ می‌کند بدون این که احتمال تقیه در این حدیث باشد، در حالی که در حدیث ذی‌الشمالین احتمال این است که از باب تقیّه در روایت، از امام صادق نقل شده باشد، چنان‌که تحقیق آن در آینده خواهد آمد، ان شاءالله تعالی.

حدیث پنجم: حدیث مشهور مستفیض میان عامه و خاصه از پیامبر اکرم که فرمود: «صلّوا کما رأیتمونی اصلّی»: نماز بخوانید چنان‌که می‌بینید من نماز می‌گزارم.[1]

وجه دلالت در این حدیث، این است که پیامبر ﷺ دستور داده است در انجام نماز به او اقتدا و از او پیروی کنند بدون این که به نماز مخصوصی مقیّد باشد واگر احتمال اشتباه و فراموشی بر او جایز بود، اقتدای به او در هیچ نمازی روا نبود و در هر نمازش احتمال سهو می‌رفت، مگر در یک نماز که قصد تعلیم و تبلیغ داشته باشد و آن هم درمیان نمازهایش مشتبه است و معلوم نیست کدام نماز است بلکه درهر نمازی چنین احتمالی وجود دارد. و بر فرض تجویز سهو، علم به نسخ هیچ نمازی پیدانمی‌شود، بلکه نسخ به کلی ممنوع می‌شود، با این که به اتّفاق آرا، نسخ، امری است جایز، بر خلاف سهو.

به علاوه خود حضرت هیچ نمازی را به تبلیغ اختصاص نداده است.

حدیث ششم: نیز حدیثی است مشهور میان عامه و خاصّه که پیامبر ﷺ فرمود: خذوا عنی مناسککم: عبادتهای تان را از من یاد

۱ـ منابع این حدیث در صفحهٔ ۲۴ کتاب گذشت.

بگیرید.[۱]

وجه دلالت آن هم مثل حدیث گذشته است.

هر چند من این دو حدیث را در کتابهای حدیثی، شیعیان امامیه ندیده‌ام و تنها در کتابهای استدلالی مشاهده کرده‌ام، امّا، ممکن است که اصل اینها در روایات عامه موجود باشد، ولی مضامین آنها در عموم روایات گذشته و آینده یافت می‌شود.

حدیث هفتم: حدیثی است که مرحوم کلینی در اول کتاب حجّت روایت کرده است: از علیّ بن ابراهیم، از پدرش از حسن بن ابراهیم، از یونس بن یعقوب، از ابی عبدالله علیه‌السلام که به هشام بن حکم فرمود: آیا به من خبر نمی‌دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او پرسیدی؟

هشام آنچه اتّفاق افتاده بود، خدمت امام علیه‌السلام بیان کرد، تا درآخر گفت: به عمرو گفتم: خداوند هیچ یک از اعضای تو را بدون رهبری که شک را به یقین تبدیل کند، وانگذاشته است، آیا این همه مخلوق را در سرگردانی و شک و اختلاف می‌گذارد و برای آنها رهبری که هنگام سرگردانی و تردید به او مراجعه کنند، قرار نداده است؟

عمروبن عبید ساکت شد وبه من، هیچ نگفت.

امام صادق علیه‌السلام خندید و فرمود: این [استدلال] را چه کسی به تو آموخت؟

هشام بن حکم گفت: این چیزی است که از شما آموخته و فراهم ساخته بودم.

۱ـ اسناد این حدیث نیز در صفحهٔ ۲۵ کتاب نوشته شد.

امام فرمود: سوگند به خدا، این مطالب در صحیفه‌های ابراهیم و موسی، نوشته شده است.[۱]

این حدیث دلالت دارد که علّت نیاز به پیامبر و امام همین است که شک را برطرف سازد، اگر بر آنها هم شک روا باشد، آنها به مردم نیاز پیدا می‌کنند، چنان که به قول شما پیامبرﷺ به ذوالشمالین احتیاج پیدا کرد، و در این صورت فایدهٔ مطلوب از بین می‌رود.

حدیث هشتم: نیز حدیثی است که کلینی در کتاب حجّت باب «نادر و جامع در فضیلت و صفات» امام آورده: از ابو محمّد قاسم بن علاء، از عبدالعزیز بن مسلم از امام رضاؑ در حدیثی طولانی فرمود: ... وامام دانایی است که جهل در او راه ندارد و سرپرستی است که عقب نشینی ندارد ـ تا آن جا که می‌فرماید: امام، یگانهٔ زمان خویش است، کسی به همطرازی او نرسد، دانشمندی با او برابر نباشد، بدل، همانند و نظیر ندارد.[۲]

[۳]خداوند پیامبران وامامان را توفیق می‌دهد و از خزانهٔ علم و حکمت خود به آنها می‌بخشد آنچه را به دیگران نداده، لذا دانش آنها برتر از اهل زمانشان است. در ادامه می‌فرماید:...

چون خداوند بنده‌ای را برای اصلاح امور بندگانش برگزیند، سینه‌اش را برای آن کارها باز کند و چشمه‌های حکمت در دلش قرار دهد و دانش

۱ـ الکافی/۱۶۹ ح۳ به تفصیل سخنان امام صادقؑ با هشام آمده است.
۲ـ در الکافی این جملات قبل از عبارات اول آمده است ـ م.
۳ـ از اینجا تا آخر با فاصله وترتیب ذکر شده است ـ م.

را به او الهام کند که از آن پس، در پاسخ از هیچ سؤالی در نماند واز راه درست منحرف نشود. از این رو، او معصوم وتقویت شده و با توفیق استوارگشته، از هرگونه خطا و لغزش و افتادنی در امان است، خدا او را به این ویژگیها امتیاز بخشیده تا بر بندگانش، حجّتِ رسای او باشد[1]... تا آخر حدیث.

حال چگونه تصوّر می‌شود که شخصی با این صفات و صفاتی بزرگتر که در این حدیث و غیر آن آمده است، در کار خود، جاهل و به علم غیر خود نیازمند و در پاسخ سؤال، ناتوان و در مسیر راه درست، سرگردان و طبق ظاهر حدیث ذوالشمالین گرفتار خطا و لغزش و اشتباه باشد؟

حدیث نهم: حدیثی است که مرحوم صدوق در کتاب *علل الشرایع* باب: دلیلی که به آن سبب امامت در فرزندان حسین علیه السلام قرار گرفته، نه امام حسن علیه السلام آورده است، از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید از حمّادبن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی از فضیل (ابی الطفیل) از ابو جعفر علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله [به امیر مؤمنان علیه السلام] فرمود: بنویس آنچه بر تو املا می‌کنم.

امیر مؤمنان عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا از فراموشی بر من

۱ـ *الکافی*، ۱۹۸/۱ ـ ۲۲۴ ح۱ به تفصیل آمده، در ترجمهٔ دکتر مصطفوی جلد۱ ح۱ در باب «مخصوص و جامع در فضیلت و صفات امام» از صفحهٔ ۲۸۳ تا ۲۹۰ نوشته شده است. و در کتاب غیبت نعمانی /۲۱۶ ـ۲۲۴ ح۶ به اسنادش از محمّد بن یعقوب، *تحف العقول*/۴۳۸ از عبدالعزیز بن مسلم، کمال الدین صدوق/۱۷۵ح ۳۱ معانی الاخبار /۹۸ ح۲ الامالی /۵۳۶ ح۱ *عیون اخبارالرضا* علیه السلام ۲۱۶/۱ ح۱؛ الإحتجاج /۴۳۳ از قاسم بن مسلم. بحارالانوار ۱۲۰/۲۵ ـ ۱۲۹ ح ۴ از تمام منابع بالا.

می‌ترسی؟

فرمود: نه، از فراموشی بر تو بیمی ندارم، زیرا برای تو دعا کرده‌ام و از خدا خواسته‌ام که تو را نگاه دارد، امّا برای شریکانت بنویس. گفتم: شریکانم کیانند؟

فرمود: امامان از فرزندانت[1]... تا آخر حدیث.

از تتبّع احادیث معلوم می‌شود: این دانشهایی که امام آنها را نوشته، تمامش از کارهای تبلیغی نبوده، علاوه بر این که فراموشی در هر دو مورد مطلق است و مقیّد به چیزی نیست.

بنا براین، چگونه در علومی که پیامبر صلی الله علیه و آله از راه وحی به علی علیه السلام آموخته، ترس فراموشی بر او ندارد، امّا به قول شما برخود آن حضرت نسیان عارض می‌شود: نصف نمازش را فراموش می‌کند و نیاز پیدا می‌کند که مردم، آنچه را او فراموش کرده، یادش بیاورند وخطایش را بازگو کنند و به او بفهمانند که ندانسته، واجب را ترک کرده و عمل حرام (سلام و کلام در غیر مورد) انجام داده، و او را از شک و سهو در آورند؟

حدیث دهم: حدیثی است که کلینی رحمه الله در باب این که «امامان، علم پیامبر و تمام انبیا و رسولان را به ارث برده‌اند» روایت کرده است. از علیّ بن ابراهیم، از پدرش از حسن بن ابراهیم از یونس، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام که فرمود: خداوند حجتی را روی زمین قرار نداده است که وقتی از او چیزی بپرسند، بگوید: نمی‌دانم.[2]

۱ـ *علل الشرایع* /۲۰۸ ح ۱.

۲ـ ان الله لا یجعل حجة فی ارضه یسأل عن شیء فیقول: لا ادری. *الکافی*

با توجه به این حدیث چگونه است که از حجت خدا (پیامبر صلی الله علیه و آله) راجع به نمازش که آن را در همان وقت انجام داده است می‌پرسند و او می‌گوید: نمی‌دانم، و سپس محتاج به سؤال از مردم و کسب علم از آنها می‌شود، این بسیار شگفت‌انگیز است.

حدیث یازدهم: این حدیث را نیز کلینی در باب «صحیفه و جفر وجامعه و مصحف فاطمه علیها السلام» روایت کرده است: گروهی از اصحابمان از احمد بن محمّد، از صالح بن سعید، از احمد بن ابی بشر از بکر بن کرب صیرفی از امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: نزد ما، چیزی است که با آن، نیازی به مردم نداریم، لیکن مردم به ما نیاز دارند. در ادامهٔ حدیث ـ فرمود: و شما راجع به کاری (و سؤالی) نزد ما، می‌آیید، سپس ما می‌فهمیم که شما به آن عمل می‌کنید و یا آن را ترک می‌کنید.[1]

حدیث دوازدهم: حدیثی است که نیز کلینی روایت کرده است در باب: «شأن کسی که قرآن در شب قدر بر او نازل شده وتفسیر آن» ؛ از محمّد بن ابی عبدالله و محمّد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، همگی از حسن بن عباس جریشی از ابی جعفر ثانی (امام جواد) علیه السلام در حدیثی طولانی نقل کرده‌اند فرمود. به جانم سوگند در آسمان و زمین، حجّت خدایی نیست، مگر این که تأیید شده است و هر کس تأیید شده باشد هرگز خطا نمی‌کند.[2]

۱/۲۲۷ح۱ مفصل است؛ بحارالانوار ۱۱۴/۴۸ ح ۲۵؛ العوالم ۳۰۶/۲ ح۱؛ توحید الصدوق: /۲۷۳ح۱.

۱ـ وانکم لتأتونا بالامر فنعرف اذا اخذتم به و نعرف اذا ترکتموه. الکافی ۲۴۱/۱ح۶.

۲ـ ولعمری ما فی الارض ولا فی السّماء، من ولیّ الله الاّ هو مؤیّد و من ایّدلم یخطأ،

حدیث سیزدهم: همچنین کلینی در کافی «باب نادر که در آن ذکری از غیبت است» روایت کرده، از محمّد بن یحیی از عبدالله بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علیّ بن رئاب، از سَدیر صیرفی از امام باقر(ع) که وقتی به آن حضرت گفته شد خدا، می‌فرماید: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً: خدا دانای غیب است پس کسی را بر علم غیب خود آگاه نمی‌کند. امام، ادامهٔ آیه را تلاوت کرد: ﴿الاّ من ارتضی من رسول﴾[1] مگر پیامبری که مورد پسند او باشد، سپس گفت: به خدا سوگند، محمّد(ص) کسی است که مورد پسند او است.[2] تا آخر حدیث.

این حدیث از طریق اولویّت، مانند احادیث نظیر خودش دلالت می‌کند و تحقیقی مثل آن، گذشت.

حدیث چهاردهم: باز هم کلینی در *کافی* از احمد بن محمّد، از احمد حسن بن علی، از عمرو بن سعید از مصدّق بن صدقه از عمّار ساباطی: از امام صادق(ع) پرسیدم که آیا امام، علم غیب دارد؟ فرمود: خیر، امّا وقتی بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را به او اعلام می‌کند.[3]

حال، وقتی که امام معصوم با تعلیم از جانب خداوند آنچه را از علم غیب بخواهد، بداند بتواندبداند، چگونه روا است، از عمل خودش که همان ساعت انجام داده است، ناآگاه باشد، در حالی که علم غیب هم نیست؟

الکافی، ۱/۲۴۲ ح ۱.

۱ـ جنّ/۲۷.

۲ـ *الکافی* ۱/۲۵۶ ح ۲ به تفصیل آمد؛ *بحارالانوار* ۲۸۱/۶۷.

۳ـ ولکن اذا اراد ان یعلم الشیء اعلمه الله ذلك، *الکافی* ۱/۲۵۷ ح ۴.

حدیث پانزدهم: نیز کلینی در باب این که «امامان هرگاه بخواهند می‌دانند» از علی بن محمّد و غیر او، از سهل بن زیاد، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از بدربن ولید، از ابو ربیع شامی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: امام هرگاه بخواهد چیزی را بداند، می‌داند.[1]

حدیث شانزدهم: همچنان کلینی، از ابی علی اشعری، از محمّد بن عبدالجبار از صفوان، از ابن مسکان، از بدربن ولید از ابوربیع از امام صادق علیه السلام که فرمود: امام هرگاه بخواهد بداند، آگاه می‌شود.[2]

حدیث هفدهم: در *کافی* از محمّد بن یحیی، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از عمروبن سعید مداینی از ابو عبیده مداینی از امام صادق علیه السلام: «امام هرگاه بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را به او می‌آموزاند.»[3]

با توجّه به این روایات بر پیامبر صلی الله علیه و آله محال است که از کیفیّت نماز خود آگاه نباشد و به سؤال از ذوشمالین نیاز پیدا کند.

حدیث هجدهم: در باب این که: «امامان علیهم السلام از گذشته و آینده آگاهند و چیزی بر آنها پوشیده نیست» کلینی روایت کرده است: از احمد بن محمّد یعنی عاصمی[4] و محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از

۱ـ انّ الامام، اذا شاء ان یعلَم، عَلِمَ، الکافی ۲۵۸/۱ ح ۱.
۲ـ ان الامام اذا شاء ان یعلم اُعلم، *الکافی*، ۲۵۸/۱ ح ۲.
۳ـ ان الامام اذا اراد ان یعلم شیئاً، اعلمه الله ذلک، الکافی ۲۵۸/۱ ح ۳.
۴ـ این کلمه در دستنوشتها آمده، امّا در اصل منبع ذکر نشده است و شاید از مرحوم مصنّف باشد.

ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبدالله بن حمّاد، از سیف تمّار از امام صادقؑ در حدیثی فرمود: سوگند به پروردگار کعبه و سوگند به پروردگار خانه. ـ سه بار تکرار کرد ـ اگر نزد موسی و خضر قرار بگیرم به آنها خبر می‌دهم که من از آن دو، داناترم و آنها را از چیزی آگاه می‌کنم که نزد آنها نیست، زیرا آنها از گذشته آگاهند امّا علم آینده و حال تا روز قیامت، به آنها داده نشده است ولی ما این علم را از رسول خداﷺ به ارث برده‌ایم.[1]

حدیث نوزدهم: این حدیث را نیز کلینی روایت کرده است: از محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد، از محمّد بن سنان، از یونس بن یعقوب از حارث بن مغیره و عبدالاعلی و ابی عبیده و عبدالله بن بشر خثعمی، همهٔ اینها از امام صادقؑ روایت کرده‌اند که فرمود (به خدا سوگند، من می‌دانم آنچه را که در آسمانها و زمین و در بهشت و دوزخ می‌باشد و می‌دانم آنچه را که بوده و آنچه را که خواهد بود. سپس فرمود: اینها را از کتاب خداوند ـ عزّو جل ـ یاد گرفته‌ام که می‌فرماید: «فیه تبیان کلّ شیء: در آن، بیان هر چیزی هست.»[2]

حدیث بیستم: نیز کلینی روایت کرده است: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد از عمر بن عبدالعزیز از محمّد بن فضیل از ابی حمزه، گفت: از امام باقر ؑ شنیدم که فرمود: نَه، به خدا، عالم (امام معصوم)

۱ـ الکافی ۲۶۱/۱ ح۱، حدیث مفصّل است؛ البحار، ۱۴۴/۱۷ ح ۳۲ و ح۲۶/ ۱۱۱ ح ۹ و در آن، شرحی سودمند آمده است.

۲ـ ظاهراً نقل به معنا شده زیرا متن آیه این است: و نزّ لنا علیك الکتاب تبیاناً لکلّ شیء. سورهٔ نحل آیه ۸۹. الکافی ص۲۶۱/۱ روایت مفصل است.

هرگز، جاهل نباشد، چنان نیست که چیزی را بداند و چیز دیگری را نداند، آن گاه فرمود: خدا گرامی‌تر و والاتر از آن است که فرمانبری از بنده‌ای را واجب کند و علم آسمان[1] و زمینش را از او پنهان دارد، سپس فرمود: آن را از او پنهان نمی‌کند.[2] (باب: انّ الأئمة(ع) یعلمون علم ما کان و مایکون...).

حدیث بیست و یکم: در باب: «التفویض الی رسول الله والائمة(ع) فی امرالدین» از علیّ بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اُذینه از فضیل بن یسار از امام صادق(ع) که فرمود: خدای متعال پیامبرش را تأدیب کرد و ادبش را نیکو ساخت و چون ادب او را کامل کرد، فرمود: ﴿انّك لعلی خلق عظیم﴾[3] پس امور دین وامّت را به او تفویض کرد تا بندگانش را اداره کند و آن گاه فرمود: ﴿ما آتاکم الرّسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا﴾[4]. و رسول خدا(ص) استوار و موفق و مؤیّد به روح القدس بود، نسبت به سیاست و تدبیر خلق هیچ گونه لغزش و خطایی نداشت و به آداب الهی تربیت شد... تا آخر حدیث.[5]

۱ـ منظور از علم آسمان، علم به حقیقت آسمان و چیزهایی است که در آن وجود دارد از قبیل ستارگان و حرکات و حالات آنها و کسانی که در آن جا هستند از فرشتگان و حالات و اوضاع آنها، یا منظور علمی است که از آسمان می‌آید و علم زمین نیز این دو معنا را دارد.

۲ـ الکافی ۱/۲۶۲ ح ۳ (ترجمهٔ مصطفوی جلد۱ صفحهٔ۳۹۱)؛ *بصائر الدرجات* ۱۲۴/ ح ۲؛ *البحار* ۱۰۹/۹۶ ح۲.

۳ـ همانا تو (ای پیامبر(ص)) دارای خلق خوشی بزرگ هستی، قلم/۴.

۴ـ آنچه پیامبر به شما دستور داده اطاعت کنید و آنچه شما را از آن نهی کرده ترک کنید. حشر /۷.

۵ـ الکافی ۱/۲۶۶ ح۴ به تفصیل. (ترجمهٔ مصطفوی جلد۲ صفحهٔ ۵ ـ ۶).

شکی نیست که عبادت معصوم، ازجملهٔ سیاست خلق و عمل او مانند قولش حجّت است، و ما مأموریم که به طور مطلق از او پیروی کنیم چنان که گذشت ونیز در آینده خواهد آمد.

حدیث بیست و دوم: در باب: موالید ائمه علیهم السلام از علیّ بن محمّد، از برخی اصحاب از ابن ابی عمیر، از حریز از زراره از امام باقر علیه السلام که فرمود: برای امام ده نشانه است: پاکیزه و ختنه شده متولّد می‌شود ـ تا آن جا که فرمود ـ پلیدی جنابت بر او وارد نمی‌شود[گر چه غسل بر او واجب است] چشمش می‌خوابد امّا دلش نمی‌خوابد، خمیازه کشیدن و بغل باز کردن (که نشانهٔ کسالت و خواب آلودگی است) ندارد، از پشت سر مانند پیش رو، می‌بیند و تا پایان عمرش فرشتگان به او خبر می‌دهند.[1]

دلالت این روایت بر مطلب روشن است، بلکه بر نفی سهو از معصومین حتی در حال خواب دلالت می‌کند تا چه رسد به حالت بیداری.

حدیث بیست و سوم: در باب «التسلیم و فضل المسلمین»[2] است؛ گروهی از اصحاب، از احمد بن محمّد برقی از احمد بن محمّد بن ابی نصر از حمّادبن عثمان از عبدالله کاهلی، از امام صادق علیه السلام: اگر قومی

۱ـ *الکافی* ۳۸۸/۱ ح ۸ به تفصیل، *بحارالانوار* ۱۶۸/۲۵ ح۳۷. ترجمهٔ الکافی جلد۲ صفحهٔ ۲ ـ ۲۳۱.

۲ـ بیان تسلیم و فضیلت تسلیم شوندگان، مقصود از این باب، گردن نهادن شیعیان نسبت به اوامر و نواهی پیشوایان معصوم دینی است در همهٔ احوال و اوضاع که پایه وریشهٔ عقاید شیعه است *الکافی* ترجمهٔ دکتر مصطفوی جلد۲، توضیح صفحهٔ ۲۳۴.

خدای یکتا را عبادت کنند و نماز را به پا دارند و زکات را بدهند و حجّ خانهٔ خدا را انجام دهند و ماه رمضان را روزه بدارند و سپس نسبت به کاری که خدا یا پیامبرش انجام داده، بگویند: چرا چنان کرد و چنین نکرد، یا در اندیشهٔ خود چنین تصوّر کنند، جزو مشرکان قرار گیرند. آن‌گاه امام، این آیه را تلاوت کرد: (نَه، بر پروردگارت سوگند، ایمان نیاورند مگر این که تو را در اختلافات خویش حاکم کنند، سپس در دلهای خود از آنچه تو حکم کرده‌ای ملال و گرفتگی نیابند و بی چون و چرا گردن نهند)[1]. آن‌گاه فرمود: بر شما باد به تسلیم.[2]

با توجّه به این حدیث، خواه نسبت به عبادت و غیر آن شمول داشته یا مخصوص به عبادات باشد، برای کسی که در کار معصوم چون و چرا کند می‌توان اثبات شرک کرد، و مخالفت آن با حدیث ذوشمالین نیز اثبات می‌شود.

حدیث بیست و چهارم: همچنین در باب یاد شده، گروهی از اصحاب و راویان از سَدیر نقل کرده‌اند که گفت به امام باقر ﷺ گفتم: من دوستان شما را در حالی ترک کردم که با هم اختلاف داشتند و از یکدیگر بیزاری می‌جستند.

فرمود: تو را به وضع آنها چه کار؟ مردم سه تکلیف دارند: شناخت امامان. و تسلیم نسبت به آنچه از آنها وارد شده، و رجوع در اختلافات به ایشان.[3]

۱ـ نساء/۶۵.
۲ـ الکافی ۱/ ۳۹۰ ح ۲؛ ترجمه دکتر مصطفوی، جلد ۲، صفحهٔ ۲۳۵.
۳ـ الکافی ۱/ ۳۹ ح ۱.

احادیث وجوب تسلیم در پیشگاه معصومین به طور جدّی فراوان است و این امر اقوال و افعال آنها را شامل می‌شود و با احتمال سهو از آنان منافات دارد. تحقیق بیشتر در این مورد موکول به آینده است ـ ان شاءالله.

حدیث بیست و پنجم: حدیثی است که کلینی در باب: «من شکّ فی صلاته کلّها و لم یدرزاد او نقص[۱]» آورده، از محمّد بن مسلم از امام باقر﷣ که فرمود: هرگاه در نمازت زیاد شکّ کردی، اعتنا نکن و نمازت را ادامه بده تا شکّت برطرف شود، زیرا این کار شیطان است.[۲]

این حدیث را رئیس محدّثان ابوجعفر ابن بابویه در کتابش: من‌لا یحضره *الفقیه* در باب احکام سهو در نماز به اسنادش از محمّد بن مسلم آورده [معلوم می‌شود که ابن بابویه این حدیث را از همان *کافی* نقل کرده و گر نه چنین نیست که تمام روایات یک راوی در یک سند جمع شود. ابن بابویه چنین می‌گوید: محمّد بن مسلم] از ابو جعفر﷣ نقل می‌کند که فرمود: اذا کثر علیك السهو فدعه[۳] (همهٔ عباراتش با حدیث بالا، یکی است جز کلمهٔ «فدعه».)

خلاصه این روایت دلالت می‌کند که سهو و شک به طور مطلق از شیطان است و این گونه احادیث فراوان است. البته این معنا برطبق اخبار و عبارات درست است، امّا به دلیل نصّ قرآن و حدیث و اعتراف خصم، شیطان هیچ گونه سلطه‌ای بر معصوم نمی‌تواند داشته باشد و سهو حقیقی

۱ـ کسی که در تمام نمازش شک کند و نداند که زیادی انجام داده است یا کم.

۲ـ اذا کثر علیك السهو فامض فی صلاتك فانه یوشك ان یدعك، انّما هو من الشیطان. *الکافی*، جلد ۳۵۹/۳ ح۸.

۳ـ من لایحضره *الفقیه* ۳۳۸/۱.

از طرف خداوند هم هرگز قابل تصوّر نیست، چنان که بحث آن در آینده خواهد آمد ان شاء الله.

حدیث بیست و ششم: نیز حدیثی است که ابن بابویه در باب یاد شده به اسنادش از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام از شک در نماز مغرب شکایت کردم، فرمود: آن را با قل هو الله احد و قل یا ایّها الکافرون، به جای آور، من هم چنین کردم، شکّم از بین رفت.[1]

این معنا در احادیث فراوانی آمده است. حال، وقتی که این بزرگواران، می‌دانند که چه چیز، شک و سهو را از بین می‌برد و آن را به دیگران هم یاد می‌دهند پس چرا خود به علمشان عمل نکنند با این که موضوع بسیار مهمّ است و سستی و غفلت و بی توجّهی نسبت به عبادات واجب، روا نیست.

حدیث بیست و هفتم: نیز حدیثی است که صدوق به اسنادش از اسماعیل بن مسلم از امام صادق از پدران بزرگوارش روایت کرده است که مردی حضور رسول اکرم عرض کرد: ای رسول خدا از وسوسه‌ای که در نمازم افتاده است، چنان که نمی‌دانم زیاد خوانده‌ام یا کم، پیش تو شکوه دارم. حضرت فرمودند: هنگامی که نمازت را آغاز می‌کنی روی ران چپت با انگشت سبّابه دست راستت ضربه‌ای بزن، سپس بگو: «بسم الله و بالله، توکّلت علی الله، اعوذ بالله السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم»، به این

۱ـ من لا یحضره الفقیه ۱/ ۳۳۸.

وسیله، وسوسهٔ شیطانی را از خود دور می‌سازی.[1]

به این مضمون احادیث فراوانی آمده و دلالت آنها هم مانند روایات گذشته بلکه روشن‌تر است. و مثل این روایت راکلینی در بابی که قبلاً به آن اشاره شد، از علیّ بن ابراهیم، از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

حدیث بیست و هشتم: کلینی در باب مذکور از علیّ بن ابراهیم از پدرش و محمّد بن اسماعیل از فضل بن شاذان از حمّاد از حریز از زراره و ابی بصیر، که این دو گفتند: خدمت حضرت (موسی بن جعفر علیه السلام)[2] گفتیم: فلانی در نمازش زیاد شک می‌کند، تا جایی که نمی‌داند چه قدرش را خوانده و چه قدرش مانده است؟

فرمود: نمازش را اعاده کند. عرض کردیم: این امر زیاد واقع می‌شود هر چه اعاده می‌کند باز هم شک می‌کند. فرمود: با همان شک نمازش را ادامه دهد ـ و سپس فرمود: با درهم شکستن نمازتان شیطان را بر خود، جری نسازید، که بر شما طمع نکند، زیرا او موجود پلیدی است و به هر چیز که عادت یافت، پیوسته به آن رو می‌آورد. بنابراین، هر کدام از شما که زیاد شک می‌کند به نماز خود ادامه دهد و زیاد آن را درهم نشکند تا شیطان به سویش برنگردد و شکّ نکند.

زراره می‌گوید: سپس (امام) فرمود[3]: هدف شیطان پلید، این است که

۱ـ من لا یحضره الفقیه ۳۳۸/۱.

۲ـ به اصل منبع مراجعه شود.

۳ـ به اصل منبع مراجعه شود.

اطاعت شود، و چون به او اعتنا نشود، دیگر بر نمی‌گردد.[۱]

این حدیث، صراحت دارد که شک از ناحیهٔ شیطان است. سخن تمام در این باره گذشت و در آینده نیز بر تحقیق در آن می‌افزاییم ان شاء الله.

حدیث بیست و نهم: کلینی در باب: من حافظ علی صلاته اوضیعها، روایت می‌کند: از گروهی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله از حسین بن عثمان، از سماعه، از ابی بصیر از امام باقرﷺ که فرمود: هر سهوی که در نماز واقع شود، کاهشی در آن ایجاد می‌کند، جز این که به وسیلهٔ نوافل جبران می‌گردد.

نخستین چیزی که بنده به آن مورد محاسبه واقع می‌شود، نماز است. اگر نماز پذیرفته شود، اَعمال دیگر نیز پذیرفته می‌شود. نماز اگر در وقت خود بالا رود (خوانده شود) با وضعی سفید و درخشنده به سوی نمازگزار بر می‌گردد، در حالی که می‌گوید: مرا حفظ کردی، خدا تو را حفظ کند، امّا اگر در غیر وقت و بدون رعایت حدودش، بالا رود (خوانده شود) با وضعی سیاه و تاریک (بر می‌گردد) و می‌گوید: مرا ضایع کردی، خدا تو را ضایع کند.[۲]

منظور از این حدیث، این است که هر سهوی در نماز واقع شود نماز را نقض می‌کند، در نتیجه همهٔ نماز قبول نمی‌شود همین طور است اگر در بیرون از وقتش خوانده شود. و بدیهی است که ممکن نیست نماز پیامبر وامام پذیرفته نباشد، از این رو این حدیث با حدیث ذوشمالین منافات

۱ـ الکافی ۳۵۸/۳ ح ۲.
۲ـ الکافی ۲۶۸/۳ ح ۴.

دارد.

حدیث سی ام: کلینی در باب: «ما یقبل من صلاة السّاهی» از محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد از حسن بن سعید از نصربن سوید از هشام بن سالم از محمّد بن مسلم از امام صادق(ع) روایت کرده است که فرمود: کسی که در نمازش توجّه داشته باشد و به فکرهای پریشان نپردازد و سهو نکند، به همان اندازه که او در نمازش توجّه داشته باشد، خدا هم به او توجّه می‌کند. گاهی هست که یک چهارم یا نصف یا یک سوم یا یک پنجم نمازش پذیرفته می‌شود...[1].

آیا می‌توان گفت: نماز پیامبر(ص) ناقص، ناکامل و پذیرفته نشده است و خدا تمام آن را مورد قبول قرار نداده و بلکه چون او در نمازش توجّه نداشته خدا هم از پذیرفتن نماز او اعراض کرده است؟ چرا که با توجّه کامل آن حضرت، سهو حقیقی قابل تصوّر نیست. و چون به قول شما، پیامبر(ص) نیمی از نمازش را ترک کرده، چگونه می‌توان گفت تمام نمازش را به طور شایسته مورد توجّه قرار داده است؟

حدیث سی و یکم: این حدیث را هم کلینی در همین باب روایت کرده است، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمّد بن مسلم از امام باقر(ع) که فرمود گاهی از نماز بنده‌ای نصف یا ثلث یا ربع یا خمس آن پذیرفته می‌شود و جز همان مقداری که بنده در آن، حضور قلب داشته است، پذیرفته نمی‌شود...[2].

۱ـ الکافی ۳/۳۶۳ ح ۱.
۲ـ الکافی ۳/۳۶۳ ح ۲.

حدیث سی و دوم: در همین باب از همین راوی از احمد از حسین بن سعید از قاسم بن محمّد از علیّ بن ابی حمزه از ابو بصیر از امام صادقعليه‌السلام روایت کرده است که مردی به آن حضرت گفت: هیچ کسی را گمان نمی‌کنم که از من بیشتر سهو کند.

امام فرمود: گاهی از بنده‌ای یک سوم نماز و نصف آن و سه چهارم آن و کمتر و بیشتر آن، بالا میرود با توجّه به قدر سهوی که در نمازش کرده است.[1]

حدیث سی و سوم: این حدیث را نیز در باب یاد شده، از علی بن ابراهیم از پدرش و محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همگی از حمّاد بن عیسی از حریز از فضیل بن یسار از امام باقر و صادقعليهما‌السلام روایت کرده است که فرموده‌اند: همان مقدار از نمازت برای تو سودمند است که به آن، توجّه داشته‌ای اگر از حضور قلب در تمام نماز غفلت گردد یا از ادای آن در وقت فضیلت تأخیر شود چون پارچه‌ای به هم پیچیده و بر صورت نمازگزار زده می‌شود.[2]

احادیث به این مضمون نیز فراوان و دلالت آنها هم بر مطلب روشن است.

حدیث سی و چهارم: حدیثی است که ابن بابویه در کتاب *عیون‌الأخبار* باب: «آنچه از حضرت رضاعليه‌السلام در نشانه‌های امام آمده»

۱ـ الکافی ۳/۳۶۳ ح ۳.

۲ـ همان منبع، ح ۴، شرح حدیث، از *مرآت العقول* به نقل پانوشت کافی خلاصه شده است.

روایت کرده است، او پس از آن که حدیث گذشته را در اول فصل ایراد کرده، می‌گوید: حدیث دیگر این است که امام مؤیّد روح القدس است، و میان او و خدای ـ عز وجلّ ـ عمودی از نور، وجود دارد که کارهای بندگان و آنچه را که به آن نیاز دارند، به وسیلهٔ دلیلی که بر آن آگاهی پیدا می‌کند، در آن می‌بیند، امام ولادت می‌یابد و صاحب فرزند می‌شود، تندرستی می‌یابد و بیمار نیز می‌شود، می‌خورد و می‌نوشد، تخلیه و قضای حاجت انجام می‌دهد، با همسرش همبستر می‌شود و به خواب نیز می‌رود، فراموشی، و سهو ندارد، هم شاد می‌شود، هم اندوهگین.[1] و تا پایان حدیث.

اوّل و آخر این حدیث با صراحت، دلالت بر مقصود می‌کند، جز این که در برخی نسخه‌ها، به اثبات فراموشی و سهو آمده امّا نسخهٔ صحیح به نفی این دو فعل است چنان که ما یاد آوری کردیم، در این مورد حذف «لا» از اثبات آن ـ بر خلاف اصل ـ اعتبار بیشتری دارد، به ویژه که جمله‌های سابق و لاحق آن، نیز همه مثبت‌اند، از این رو، نویسندهٔ برخی نسخها، این را هم مطابق جمله‌های قبل و بعد مثبت آورده، با این که نسخه‌های درست چنان که گفتیم در این دو فعل، نفی است.

امّا در کتاب *الخصال* که این عبارات وجود ندارد به هیچ وجه متعرّض نفی و اثبات آن هم نشده است.[2] بر فرض پذیرفتن اثبات، نسیان و سهو

۱ـ *عیون اخبارالرضا*ؑ ۲۱۴/۱ به تفصیل آمده؛ *بحارالانوار* نیز ۳۳۸/۱۴ ح ۱۱ ۱۱۷/۲۵ ح ۲؛ *البرهان*، ۲۸۵/۱ ح ۳؛ *کشف الغمه* ۸۱/۳.

۲ـ *الخصال* /۵۲۸ ح ۲.

باید تأویل و توجیه شود، به دلیلی که گذشته و نیز خواهد آمد. و معلوم است که نسیان، در بسیاری از موارد به معنای ترک آمده و سهو هم فراوان به معنای نسیان وارد شده است.[۱]

صاحب *قاموس*[۲] می‌گوید: در فلان کار سهو کرد، یعنی آن را فراموش کرد.

همچنین گفته است: «نسیان و نسوه» به معنای ترک است.

در احادیث بسیاری نسیان در این قول خداوند: (ما، پیش از این با آدم عهد و پیمان بستیم امّا او فراموش کرد)[۳] و جز آن را به معنای «ترک» تفسیر کرده‌اند.

بنابراین، معنای روایتی که صدوق در بارهٔ امام نقل کرده: «ینسی و یسهو» این است که امام به سبب اشتغال به امور دیگر، گاهی چیزی را ترک می‌کند، و این را امام رضا علیه السلام بر ردّ غلوّ، فرموده است که می‌گفتند اشتغال به امری امام را از امر دیگری باز نمی‌دارد و صفت خداوند را به او

۱ـ صدوق در کتاب اعتقاداتش می‌گوید: عقیدهٔ ما در بارهٔ پیامبران و رسولان و امامان و فرشتگان، این است که ایشان معصوم‌اند و از هر پلیدی، پاک و پاکیزه‌اند، و آنان گناه نمی‌کنند چه گناه کوچک و چه بزرگ باشد و (چنان که خدا فرموده است: از فرمان او سرپیچی نمی‌کنند و آنچه او دستور می‌دهد، انجام می‌دهند) تحریم / آیه ۶، و هر کس در اندک جزیی از زندگی، از آنها نفی عصمت کند در شناخت آنها جاهل و از نظر اعتقادی، کافر است. و اعتقاد ما در بارهٔ آنها این است که از آغاز تا پایان زندگانی شان معصوم و به کمال و تمام دانش موصوف‌اند. و در هیچ لحظه‌ای از زندگانی به هیچ گونه نقص و عصیان و جهل متصف نمی‌باشند. الاعتقادات /۹۹.

۲ـ *القاموس المحیط*، فیروز آبادی، ۳۴۶/۴.

۳ـ سورهٔ طه، ۱۱۵.

نسبت می‌دادند: (یا من لا یشغله سمعٌ عن سمع).* احتمال می‌رود که این روایت حمل بر تقیّه شود و احتمال دیگر این است که نسیان و سهو از قول صدوق باشد، نه از حدیث مرسل و در این صورت دلیل نمی‌شود، امّا اوّل آن بدون تردید از حدیث است و گواه بر مطلب می‌باشد.

حدیث سی و پنجم: ابن بابویه در *خصال* از احمد بن محمّد بن هیثم عجلی از احمد بن زکریا[القطّان] از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول از معاویه، از سلیمان بن مهران از ابی عبدالله جعفر بن محمّدعليه‌السلام نقل کرده که فرمود: برای امام ده صفت وجود دارد:

۱ ـ عصمت
۲ ـ نصّی که (از امام پیشین)، دارد
۳ ـ داناترین مردم است
۴ ـ پرهیزکارترین مردم از معصیت خداوند است
۵ ـ از همه نسبت به کتاب خدا داناتر است،
۶ ـ وصایتش (از امام پیشین) روشن است
۷ ـ دارای معجزه است
۸ ـ چشمش می‌خوابد
۹ ـ دلش نمی‌خوابد،
۱۰ ـ از پشت سر، مثل جلو رویش می‌بیند[1]...

---

* ای خدایی که شنیدن سخنی تو را از شنیدن سخنان دیگر باز نمی‌دارد. دعای صحیفهٔ علویه در تعقیب نماز. *مفاتیح الجنان*/۲۶.

۱ ـ الخصال/۳۹۷.

حدیث سی و ششم: کلینی در باب ولادت امام حسن عسکری علیه السلام... از اسحاق بن محمّد نخعی از اقرع روایت می‌کند که نامه‌ای به ابی محمّد علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که آیا امام هم محتلم می‌شود؟ و پس از آن که نامه از دستم خارج شد، با خود گفتم: احتلام، امری است شیطانی و خدای تبارک و تعالی اولیایش را از آن بر کنار داشته است.

در پاسخ، امام فرموده بودند: حال امامان در خواب همانند بیداری است. خواب، حال آنان را دگرگون نکند و خدا اولیای خود را از برخورد شیطان محفوظ داشته است، چنان که به خاطرت گذشت.[1]

حدیث سی وهفتم: ابن بابویه در *عیون الأخبار* در اوائل جزء دوم به اسنادش از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بال پرنده‌ای در هوا به حرکت نمی‌آید، مگر این که ما از آن آگاهیم.[2]

حال بر چنین شخصی چگونه جایز است که نسبت به کار خود جاهل باشد؟!

حدیث سی و هشتم: علیّ بن عیسی در کشف *الغمه* از کتاب دلایل عبدالله‌بن جعفر حمیری در بارهٔ امامت امام رضا علیه السلام در حدیث حسن بن علی وشاء از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: منا مُنا وَ یقظتنا واحد.[3]

حدیث سی و نهم: ابن بابویه در، من لا یحضره *الفقیه* باب صفت

۱ـ *الکافی* ۵۰۹/۱ ح۱۲.

۲ـ مایتقلّب جناح طائر فی الهواء الاّ و عندنا منه علم، *عیون اخبارالرضا* علیه السلام ۳۳۳/۲؛ *بحارالانوار* ۱۹/۲۶.

۳ـ خواب و بیداری ما، یکسان است، *کشف الغمه* ۳۰۳/۲.

وضوء رسول الله ﷺ روایت کرده است که رسول خدا ﷺ وضو گرفت و روی نعلین مسح کشید. مغیره عرض کرد: ای رسول گرامی آیا فراموش کردی؟ فرمود: تو فراموش کردی، پروردگارم مرا چنین دستور داده است.[1]

حضرت در این حدیث به طور مطلق فراموشی را از خود نفی کرده و خشمگینانه آن را منکر شده است، چون اگر چنین نبود این گونه افکار و خشم از آن حضرت بر کسی که چنین پرسشی از او کرد، روا نبود؛ به او فرمود: بلکه تو فراموش کردی، با این که به حسب ظاهر از پرسش کننده فراموشی واقع نشده بود. بنابراین، سخن پیامبر ﷺ در جواب سؤال کننده، یا به این معنا است که نسیان از تو رواست نه از من، یا به این معنا است که فراموشی در شأن تو است نه در شأن من وشاید معنای دوم به صحّت نزدیکتر باشد.

حدیث چهلم: سیّد مرتضی در *رسالة المحکم والمتشابه*[2] به نقل از تفسیر النّعمانی به اسنادش از اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام در حدیث صفات امام روایت کرده است که فرمود: از جملهٔ آنها این است که امام دوستانش را آگاه کند که از تمام گناهان کوچک و بزرگ در امان است و در هیچ فتوایی نمی‌لغزد و در هیچ پاسخی نمی‌ماند، سهو و نسیان بر او عارض نمی‌شود و با هیچ امری از

۱ـ بل انت نسیت، هکذا امرنی ربّی، من لایحضره الفقیه ۳۷/۱.

۲ـ رسالة المحکم والمتشابه /۱۸۱ و آنچه ضمن جمع الأخبار والآثار از سیّد ابطحی اصفهانی چاپ شده است.

امور دنیا فریب نمی‌خورد ـ تا آن جاکه فرمود ـ مردم کناره‌گیری کردند از این که احکام خود را از کسانی بیاموزند که نَه می‌لغزند و نَه خطا و فراموشی دارند و خدا پیروی از آنها را واجب دانسته است.

حدیث چهل و یکم: محمّد بن مسعود عیّاشی در تفسیرش از جمیل بن درّاج از برخی اصحاب، از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما‌السلام نقل کرده که گفت: سؤال کردم چگونه خداوند آدم را به فراموش کردن دستورش مؤاخذه کرد؟

فرمود: آدم فراموش نکرد، چگونه فراموش کند در حالی که خداوند به او یادآوری می‌کند، بلکه ابلیس به او می‌گوید: «پروردگارتان، شما را از این درخت نهی نکرده مگر این که دو فرشته می‌شوید و یا در بهشت، جاویدان خواهید ماند.»[1]

یاد آوری :

تمام احادیثِ دالّ بر عصمت بر نفی سهو نیز دلالت دارد واین احادیث، از شماره بیرون است، و عصمت در لغت و عرف، و تبادر ذهنی سهو را به طور مطلق نفی می‌کند. به دلیل این که از عصمت، نفی سهو به ذهن تبادر می‌کند و برای تفصیل در این مورد دلیلی وجود ندارد. در آینده به خواست خدا توضیحی پیرامون این مطلب خواهد آمد.

۱ـ اعراف /۲۰؛ تفسیر عیاشی ۲/۱۰؛ البرهان ۲/۶؛ بحارالانوار ۱۱/۱۸۷ ح ۴۳.

فصل پنجم

بیان ادلّهٔ عقلی، بر عدم صدورِ خطا، غلط، سهو، شک و نسیان به طور مطلق، از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام اگر چه برخی از این دلیلها، با مقدّمهٔ نقلی نیز همراه می‌باشد. و این بر چند وجه است

اوّل: اگر یکی از این عیبها بر معصومان روا باشد، باعث می‌شود که مردم از آنان نفرت داشته باشند و گفتار و کردارشان را نپذیرند و نقض غرض لازم می‌آید.

حال اگر کسی اشکال کند که چگونه این امر موجب نفرت مردم از آنها می‌شود، در حالی که تجویز کنندگان سهو در عبادت بر آنان، این تنفّر را احساس نمی‌کنند؟ در پاسخ می‌گوییم: همین که برای اکثر یا حتی برخی، این نفرت پیدا شود، درمخالفت باوجود عصمت، کافی است با این که هر کس به سهو در عبادت قایل نیست، از آنها تنفّر ندارد.

این وجهی است که سیّد مرتضی[1] و دیگران به آن استدلال کرده و

۱ـ تنزیه الانبیاء /۱۱۹.

برایش چنین نظیری آورده‌اند که شخصی سرِ سفرهٔ غِذا چهره را در هم می‌کشد، دیگران را از آن طعام مشمئزّ می‌کند امّا آنها را از خوردن آن مانع نمی‌شود، به دلیل این که برخی متنفّر نمی‌شوند و از آن می‌خورند.

دوم: ما دستور داریم از پیامبر ﷺ و امامان ﷺ بدون اعتراض پیروی کنیم، حال اگر خطا و سهو و فراموشی از آنها جایز و بر ما واجب باشد که از آنها پیروی کنیم و به این کار مأمور باشیم، لازم می‌آید که از خطاکار پیروی کنیم، در حالی که امر به پیروی از خطاکار زشت است، امّا این اشکال در مورد راوی و مفتی و شاهد وارد نیست، زیرا حکم(اطاعت) از آنها عمومیّت ندارد و عصمت هم در آنها، شرط نیست.

سوم: دلیل نیازمندی مردم به پیامبر ﷺ و امام ﷺ این است که مردم، جایزالخطا هستند. حال، اگر این بزرگواران هم جایز الخطا باشند خود نیاز به پیامبر یا امامی پیدا می‌کنند، چون در هر دو مورد، دلیل یکی است و گرنه ترجیح بلا مرجح است. و سپس، دور یا تسلسل لازم می‌آید که هر دو چنان که ثابت شده، باطل است.

چهارم: کارهای تبلیغی پیامبر و امام، نوعی عبادت است و عبادت آنها نیز تبلیغ است، زیرا معلوم است که پیروی از آنها واجب است و فعل و قول آنها هم حجّت است و چون هر دو مقدّمه، قطعی است، پس در آنها سهو و نسیان نیست.

پنجم: اگر بر پیامبر و امام، خطا و نسیان روا باشد، احتیاج به مردم پیدا می‌کنند تا آنها را از خطایشان باز دارند و در این صورت، معصوم و غیر معصوم، یکسان خواهند شد، پس گفتار ابوبکر که «هر وقت کج رفتم، مرا

راست کنید» مانع از امامت او نخواهد بود، اگر چه به رعیّت خود محتاج است، در حالی که این عقیده به طور قطع، باطل است.

ششم: اگر در عبادت سهو و فراموشی بر معصوم روا باشد، در تبلیغ نیز روا خواهد بود، زیرا دلیل محکمی بر تفاوت میان این دو نیست وهیچ کسی فرق میان آنها را احساس نمی‌کند، بلکه هر چه در یکی از این دو روا باشد در دیگری هم به طور قطع رواست، کمترین حدّش این است که بیشتر مردم میان آنها فرقی نمی‌گذارند، پس به هیچ یک از گفته‌ها و کارهای معصوم اطمینانی نمی‌ماند، در نتیجه، عصمت او مختل می‌شود و این هم قطعاً باطل است.

هفتم: معصوم، حافظ شریعت است. پس اگر بر او خطا و سهو و نسیان روا باشد، به نادانی کشاندن و گمراه ساختن و تغییر دادن (حقایق) لازم می‌آید و احتمال نسخ با احتمال سهو، یکسان می‌شود و احتمال درستی، احتمال تباهی را تقویت می‌کند و این سخن، نقض غرض مطلوب از عصمت را در پی دارد.

هشتم: اگر سهو بر معصوم جایز باشد، به هیچ کدام از گفته‌ها و کردارهایش اطمینان حاصل نمی‌شود و این موجب نقض غرض از نصب او می‌گردد.

توضیح این که در مرحلهٔ نخست، تبلیغ، از عمل و گفتهٔ معصوم حاصل می‌شود، امّا این امر برای کسانی که بعد از او هستند و همچنین بیشتر صحابه، نامعلوم است، زیرا گفته‌ها و کردارهای او و قرآن خواندنش که خود، عبادتی است بدون تاریخ نقل می‌شود، پس لازم می‌آید که بر

پیامبرﷺ غلط و تبدیل در آنها را جایز بدانیم و این سخن به طور قطع باطل است.

نُهم: اگر بر معصوم، سهو و نسیان روا باشد، ترک واجبات وعمل محرّمات سهواً بر او روا خواهد بود، زیرا فعل واجب و ترک حرام، عبادت است و چون سهو در ترک برخی عبادات روا باشد، در ترک تمام آنها نیز رواخواهد بود، و عصمتی که لازمه‌اش، نفی عموم گناهان است، صدق نمی‌کند، و اگر بخواهیم تفصیل قایل شویم که ترک بعضی واجبات را روا بدانیم، نیاز به دلیل داریم و به طور قطع با عصمت نمی‌سازد.

دهم: اگر سهو و نسیان و ترک واجبات و انجام دادن محرّمات بدون تعمّد روا باشد، چنان که حدیث ذوشمالین اقتضامی‌کند، یعنی ترک دو رکعتی که در واقع واجب بوده و انجام دادن سلام و کلامی که در واقع حرام بوده، این عمل، ظلم است، زیرا ظلم عبارت است از وضع شئ در غیر موضعش، و ظالم امام نخواهد بود، به دلیل این که خدای تعالی می‌فرماید: (عهد من به ستمکاران نمی‌رسد)[1] و مراد از «عهد» امامت است، چنان که از ضمن آیه و حدیثی که در تفسیرش آمده، بر می‌آید و یکی از محقّقان نیز در استدلالش، به این مطلب اشاره کرده است.

یازدهم: اگر سهو و نسیان و خطا، بر معصوم هر چند در عبادت نه در تبلیغ روا باشد، تمام معاصی حتی کفر، پیش از آن که پیامبر یا امام باشد، بر او روا خواهد بود. و چون این مطلب که لازمهٔ استدلال است با دلائل عقلی و نقلی واعتراف خصم در این خصوص، باطل است ملزوم آن هم

۱ـ بقره /۱۲۴.

که جواز سهو و نسیان و خطا باشد، باطل خواهد بود.

بیان ملازمه: چنان که مدّعای شماست، در هر دو مورد نیازی به عصمت نیست، زیرا اگر محال بودن خطا و سهو ونسیان بر معصوم، مخصوص به مورد تبلیغ باشد، «حالت اوّلیه که پیش از نبوت و امامت است، تبلیغی نیست، و این امری است روشن بلکه این حالت شایسته‌تر به جواز این امور است، در حالی که بطلانش ظاهر است، پس ملزوم هم (که جواز این امور در عبادت است نه تبلیغ) باطل می‌باشد.

دوازدهم: اگر خطا و سهو بر معصوم روا باشد، باید به کلّی دم فروبندد و لب به سخن نگشاید، زیرا مردم از او پیروی نمی‌کنند مگر در مواردی که به درستیِ آن علم داشته باشند و درستیِ آن هم معلوم نمی‌شود مگر از خودِ او پس دور لازم می‌آید.

سیزدهم: اگر این امور بر معصوم روا باشد، از گفتار او هم که بگوید: من این کار را از روی سهو یا عمد انجام داده‌ام، علم به دست نمی‌آید زیرا در خود این گفتار هم که بیرون از تبلیغ است، احتمال سهو وجود دارد، چنان که در حدیث ذوشمالین پیامبرﷺ سهو را از خود نفی کرد، در حالی که به قول شما، مطابق با واقع نبود (بلکه شما معتقد که به وجود سهو هستید).

چهاردهم: اگر بر معصوم در غیر تبلیغ، سهو و نسیان روا باشد، کذب هم سهواً در غیر تبلیغ از او روا خواهد بود و در این صورت به هیچ کدام از گفته‌های او در غیر تبلیغ، اطمینانی نیست، و بطلان این قول، قطعی است.

پانزدهم: اگر عصمت مخصوص به تبلیغ باشد، بعد از بیان عملی که

معصیت است نیز جایز است که آن را سهواً انجام دهد و بر ما واجب است که او را امر به معروف و نهی از منکر کنیم، در حالی که این مطلب با نصبِ (او از طرف خدا برای هدایت ما) و با سقوطِ امر به معروف و نهی از منکر منافات دارد و برخلاف ادلّه است.

شانزدهم: اگر این که عصمت ویژهٔ تبلیغ است برای معصومین جایز باشد، دیگر، احتجاج و استدلال، به گفته‌ها و کرده‌های ایشان امکان ندارد، چون در این مورد هم به قول خود شما احتمال سهو و نسیان وجود دارد، و این احتمال قطعاً باطل است، زیرا استدلال به این امور، اجماعی است بدون این که میان تبلیغ و غیر آن فرقی باشد و خود معصومان نیز در احادیث متواتر ضمن ارشاد و هدایت عمومی مسلمانان و شیعیان، به این امور، استدلال کرده‌اند، و این روشن‌تر از آن است که پوشیده بماند و بیشتر از آن است که به شماره در آید، در حالی که با نخستین استدلال به قول یا فعل، تبلیغ حاصل می‌شود، به علاوه که اگر استدلالها را تبلیغی بگیریم نیاز به ثبوت قصد تبلیغ دارد، و در این موارد، نقل نشده است که مقصود از اینها تبلیغ بوده است و در این زمان هم به طور قطع شناخت آن ممکن نیست.

هفدهم: هر گاه از معصوم، به طور سهو یا فراموشی عملی صادر شود، اگر پیروی از او راواجب بدانیم، به طور قطع، باطل است و با غرض از انتصاب او منافات دارد، امّا اگر پیروی از او را واجب ندانیم، برخلاف نصّ این قول خداوند است: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی

کنید».[1]

هجدهم: اگر چنان که شما می‌گویید: (در غیر تبلیغ) سهو، نسیان و خطا و غلط بر معصوم روا باشد، گواهی‌اش به تنهایی پذیرفته نیست، چه رسد به این که برای خودش اقامهٔ دعوا کند، بلکه جایز است که او را تکذیب کنند یا دست کم در تصدیقش توقّف کنند.

در کتاب من لا یحضره *الفقیه* باب «ادّعاهایی که بدون بیّنه پذیرفته می‌شود» و جز آن، احادیثی دالّ بر وجوب قتل کسی که ادّعای پیامبرﷺ را بدون شاهد نپذیرد، آمده است. با این که به طور قطع از باب تبلیغ نیست.

نوزدهم: اگر نصب پیامبر و امام بر خداوند واجب باشد، به طور مطلق، خطا و سهو و نسیان از آن دو محال می‌باشد و چون مقدّمه واقعیّت دارد، نتیجه هم مثل آن است.

توضیح جملهٔ شرطیه این است که اگر خطا بر معصوم روا باشد در تمام عباداتش روا خواهد بود، و این فساد بزرگی است، در حالی که خدا حکیم است و به هیچ وجه مفسده بر او روا نیست.

بیستم: اگر این امور بر اهل عصمت روا باشد، اتلاف مال غیر و غصب آن هم از روی فراموشی ممکن است ونیز امکان دارد اگر حقی از دیگران بر ذمّهٔ آنها باشد، فراموش کنند، بلکه ممکن است از روی فراموشی برخی مؤمنان را به قتل برسانند و دیه بر آنان واجب شود، و وقتی که صاحبان این حقوق، حق خود را بخواهند، نیاز به حاکم دیگری احساس

۱ـ آل عمران /۳۱.

می‌شود که علیه آنان حکم دهد و در این صورت، دور یا تسلسل لازم می‌آید، در حالی که به طور قطع تمام اینها باطل است.

بیست و یکم: وقتی که پیامبر و امام از روی فراموشی مقدّمات قتل و نهب و غصب را آغاز کنند، پس یا بر مردم واجب است که این کارها را بر آنان ایراد بگیرند و آنها را تقبیح کنند، در این صورت موقعیّتشان از دلها می‌رود، و رئیس، مرؤوس می‌شود و معصوم (در ارشاد) نیاز به غیر پیدا می‌کند یا تقبیح و انکار بر مردم واجب نیست واین بر خلاف نصّ و اجماع بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر است. همچنین است در صورتی که معصوم از روی فراموشی ترک واجب کند.

بیست و دوم: امر به معروف و نهی از منکر ـ عبادتی واجب و از ضروریّات دینی است و شایسته‌ترین انسان به این دستور پیامبر ﷺ و پیشوایان معصوم هستند و این حکم، از اقسام تبلیغ نیست، زیرا عبادتی است ویژهٔ افراد و به جزئیات اختصاص دارد، در حالی که تبلیغ مربوط به قواعد کلّی در مورد احکام شرعی است، و بر فرضی که آن را کاری تبلیغی بدانیم، لیکن امر و نهی با دست از قبیل کتک زدن و امور دیگر به طور قطع خارج از تبلیغ است و خطا و سهو و نسیان وغلط بر پیامبر و امام در این صورت جایز می‌شود. بنابراین، امر به منکر ونهی از معروف خواهند کرد که فسادش آشکار وبطلانش ضروری است.

بیست و سوم: جهاد عبادت است و تبلیغ نیست، پس به قول شما، سهو و غلط و نسیان در این عمل بر اهل عصمت، جایز است، به این طریق که جهاد با کفار را ترک کنند و با مؤمنان بلکه با معصومان بجنگند وبدون

عمد آنها را بکشند، هر چند به این باشد که پیامبر و امام نیزه یا تیری رها کنند تا کافری را بکشند، اشتباه یا فراموش شود، و به مؤمنی یا معصومی اصابت کند، و از این قبیل حوادث دیگر با فسادی بیشتر که در فساد، میان عمد و خطای آن فرقی نیست.

اگر کسی ادّعا کند که برای خدا محال است که بگذارد معصوم به چنین خطا و نسیانی مبتلا شود، در پاسخ می‌گوییم: این ادّعایی بدون دلیل است. بلکه بر طبق گفتار ما این مطلب صحیح است که می‌گوییم خداوند مکلّفان را در تعمّد به این خطاها آزاد گذاشته است.

بیست و چهارم: اگر پیامبرﷺ از سهو و نسیان مصون نباشد، نمی‌تواند بر کارهای مردم گواه باشد، زیرا احتمال می‌رود که در مشاهداتش فراموشی دخالت داشته باشد، چون شهادت به هیچ وجه از نوع تبلیغ نیست، و با آیهٔ قرآن منافات خواهد داشت که می‌فرماید (این چنین ما شما را امّتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبرﷺ بر شما گواه باشد).[1]

بیست و پنجم: مردم باید از امام حساب ببرند وگرنه فایدهٔ بعثت او و امر به اطاعتش از ناحیهٔ خدا منتفی می‌شود. چون قرآن می‌گوید: (کسانی که فرمان خدا را مخالفت می‌کنند باید از این بترسند که بلا، یا عذابی دردناک آنان را فراگیرد.)[2]

کسی که از روی سهو گناه کند و همچنین هر کسی که عملی را از روی

۱ـ بقره /۱۴۳.

۲ـ نور /۶۳.

سهو انجام دهد، ستمکار است، زیرا او شیء را در غیر موضعش قرار داده است و ترس از ستمگر جایز نیست، چون خدا می‌فرماید: (مگر ستمکارانشان، پس از آنها نترسید...)[1].

بیست و ششم: اگر در غیر تبلیغ، بر معصوم، سهو و نسیان روا باشد، تجاوز از حدود خداوند نیز از روی سهو بر او جایز خواهد بود، و هرگاه این کار از او صادر شود، ظالم خواهد بود، چنان که می‌فرماید: (هر کس که از حدود الهی تجاوز کند، به خویشتن ستم کرده است)[2] (و آنان که از مرزهای خدا تجاوز کنند ستمکارانند)[3]، همچنین گذشت که عهد امامت به ستمکار نمی‌رسد.

بیست و هفتم: اگر سهو ونسیان در غیر تبلیغ بر معصوم روا باشد، جنگ با مؤمنان بلکه، با اهل عصمت و محاربه با آنها نیز از روی سهو و نسیان روا خواهد بود. وقتی که چنین باشد، برای مؤمنان جایز است که به عنوان دفاع به محاربه با معصوم برخیزند، چرا که ادلّهٔ عقلی و نقلی بر این امر قائم است، چنان که خداوند می‌فرماید (هر کس بر شما ستم کند، همان اندازه که بر شما ستم کرده شما از او تلافی کنید)[4] و (در راه خدا بجنگید باکسانی که با شما می‌جنگند)[5] و جز اینها در قرآن، و احادیث نیز در این باره فراوان است، وقتی که چنین امری روا باشد و منجر بـه قتل

۱ـ بقره /۱۵۰.
۲ـ طلاق /۱.
۳ـ بقره /۲۲۹.
۴ـ بقره /۱۹۴.
۵ـ بقره /۱۹۰.

گردد، کشتن معصوم جایز، بلکه واجب می‌شود و این سخن به طور قطع باطل است.

بیست و هشتم: اگر سهو و نسیان بر معصوم جایز باشد، دروغ هم از روی سهو در غیر تبلیغ بنا به قول شما بر او روا خواهد بود و هر دروغگویی ظالم است، زیرا خداوند می‌فرماید: (بعد از این کسانی که بر خداوند دروغ ببندند ستمکارانند)[1] کاذب در لغت نیز به معنای ظالم می‌آید. و ظالم امام نمی‌شود، چنان که گذشت، تصوّر نشود که افترایِ کذب همه جا به معنای تعمّد است، زیرا از نظر لغت چنین اختصاصی در آن نیست، بلکه اعمّ از آن است، چنان که از کتاب صحاح و جز آن بر می‌آید. و تخصیص به مورد عمد که در این آیه آمده: (به خدا دروغ بسته است یا این که او دیوانه است)[2] چنان که برخی از علمای معانی آن را ذکر کرده‌اند، برخلاف آنچه ما گفته‌ایم، دلالت نمی‌کند، زیرا چنان که روشن است به قرینهٔ مقابله و سیاق مقام، ممکن است این معنا در آن جا اراده شود.

بیست و نهم: اگر فراموشی بر معصوم روا باشد، حقوق واجبه‌ای را که بر ذمّهٔ او است از قبیل قرض و بهای کالاهایی راکه خریده و جز اینها را نیز جایز است فراموش کند و هنگامی که از او مطالبه کنند، نپذیرد، زیرا که علم به ثبوت آنها بر ذمّه‌اش ندارد و معلوم است که اینها جزو تبلیغ هم نیست. بنابراین لازم می‌آید که نسبت به حقوق مردم ظلم کند، و ظالم امام

۱ـ آل عمران /۹۴.
۲ـ سبأ/۸.

نخواهد بود، به دلیلی که گذشت. واضح است که ترک واجب در این جا، عمدی است، پس صدق ظلم روشن‌تر است، وبه طور قطع جهل، دلیل برعدم صدق ظلم نیست.

سی ام: روشن است که اقامهٔ حدود، عبادت است، نَه تبلیغ. پس اگر سهو ونسیان و غلط و خطای در عبادت بر معصوم روا باشد، جایز است که به کلّی اقامهٔ حدود را از یاد ببرد و حتّی آنها را تغییر دهد و از مرزهای الهی تجاوز کند و زیادی و نقصان بر آنها وارد سازد، بلکه به خاطر فراموشی و غلط و سهو، جایز است، حتی حدّ قتل را بر غیر مستحقّ اجرا کند و این، موجب نهایت فساد است و نقض غرض از نصب پیامبر و امام لازم می‌آید.

سی و یکم: اگر معصوم در نماز جماعت سهو کند و مردم پشت سر او اختلاف کنند؛ بعضی بگویند: دو رکعت خوانده و دیگری بگوید: چهار رکعت، حال اگر بر امام واجب باشد که میان آنها داوری کند، راهی ندارد، زیرا نمی‌داند و هر دو طرف برای او یکسان است نمی‌تواند یکی را ترجیح دهد. و اگر داوری میان آنها بر او واجب نباشد، مردم می‌توانند به منازعه با یکدیگر بپردازند، اگر چه منتهی به جنگ و خون ریزی و کشت و کشتار شود، در حالی که این فساد بزرگی است و بر حکیم روا نیست که به آن دستور دهد و متعرّض آن شود، علاوه بر این موجب نقض غرض از نصب معصوم می‌شود.

سی و دوم: لازمهٔ جواز این نقیصه بر معصوم این است که بر مردم واجب نیست که او را در اختلافات خود به‌حکمیّت بپذیرند، زیرا او

دانش و توانِ بر این امر را ندارد و اگر بر مردم واجب باشد، عبث و محال است و هر دو باطل‌اند، چنان که خداوند می‌فرماید: «نه، سوگند به پروردگارت آنها (منافقان) اهل ایمان واقعی نمی‌شوند، مگر این که در نزاعهایشان تنها تو را حاکم کنند و سپس بر هر حکمی که تو، کنی در دلشان هیچ اعتراضی به آن نداشته، تسلیم فرمان تو باشند».[۱]

سی و سوم: اگر سهو و فراموشی بر معصوم روا باشد، می‌تواند فراموشکار و کثیرالسّهو باشد، چرا که در امکان آن، فرقی میان کم و زیادی آن نیست و کسی که در آن فرقی قایل شود، اجماع را به هم زده است، زیرا کسی که سهو را روا دانسته، آن را مقیّد به قلّت نکرده است و همچنین است نفی کنندهٔ سهو، و اگر حالِ معصوم چنین باشد، نه گواهی‌اش پذیرفتنی است و نه روایتش، و موقعیّت او از بسیاری از رعیّت بدتر می‌باشد، در نتیجه، تقدیم مفضول بر فاضل لازم می‌آید که از دیدگاه عقل و نقل مردود و باطل است.

سی و چهارم: حدیث جنود عقل و جهل، که دومین حدیث (در فصل چهارم)[۲] بود وگذشت، دلالت می‌کند که غیر معصوم، به سبب پیروی از عقل و عمل به مقتضای آن و نیز با عبادات فراوان و به کار گرفتن جنود عقل و استفادهٔ از آن، می‌تواند تا حدّی ترقّی کند که سهو و نسیان از او به کلی منتفی شود و در این باره نمونه‌های فراوانی را از سخنوران و اهل فضل و دانشمندان نام برده‌اند، چنان که در کتابهای تاریخ و رجال نام

۱ـ نساء /۶۵.

۲ـ برخی عبارات آن در ص ۸۳ (از کتاب) ذکر شد.

بسیاری آمده است، از جملهٔ آنها: عبدالکریم، فرزند احمد بن طاووس[1] است که در کتابهای رجال چنین گفته‌اند: او هرگز چیزی را نشنید که آن را فراموش کند، و جز اینها.

بنابراین، به قول آنان که سهو را بر معصوم روا می‌دارند، لازم می‌آید که همهٔ این گونه افراد، برتر و بهتر از معصوم باشند، و تقدّم او بر آنها محال باشد، چنان که گذشت.

سی و پنجم: هر گفتار و کرداری از پیامبر ﷺ و امام علیه السلام حجّت و دلیل قطعی بر حکمی از احکام شریعت است و هر دلیلی به خاطر حفظ دلیل بودنش، نقیض مدلولش را ردّ می‌کند وگرنه، دلیل نیست. بنابراین، قولِ پیامبر وامام وعمل آنها، نقیضش را ردّ می‌کند، وخطا ونادرست بودن آن، محال است. و این مطلب، عصمت و نفی سهو به قول مطلق را نتیجه می‌دهد.

سی و ششم: تمام دلیلهای عقلی و نقلی، بر عصمت دلالت دارند و اینها از حدّ شمارش بیرون‌اند. همین مقدار بس که شما به کتاب: *الفین*[2] و

۱ـ شریف نقیب، غیاث الدین، عبدالکریم، فرزند جلال الدین، احمد، فرزند سعدالدین، ابراهیم، فرزند موسی بن جعفر، فرزند محمّد فرزند احمد بن محمّد بن ابی عبدالله، مشهور به «الطاووس» در کربلای حسینی در ماه شعبان، سال ۶۴۸هـ. به دنیا آمد و در شهر حلّهٔ مزیدیّه جایی که وطن پدرانش بود، رشد یافت و در سال ۶۹۳هـ در کاظمین، مشهد امام کاظم علیه السلام وفات یافت و جنازه‌اش به نجف اشرف کنار مرقد امیر مؤمنان علیه السلام برده و همان جا دفن شد.

همزمانهایش گفته‌اند: وی عالم، فقیه، هوشمند و از جهت نیروی حافظه، ممتاز بود، هرگز مطلبی به ذهنش وارد نشد که آن را فراموش کند. او در یازده سالگی قرآن را حفظ کرد. ر.ک: *مجمع الرّجال* ۴/ ۱۰۰ و*الحوادث الجامعه*، *ابن فوطی*/ ۴۸۰.

۲ـ کتاب: *الفین* در بارهٔ امامت امیر مؤمنان علیه السلام از علامهٔ حلّی، دلایلی که در این

امثال آن مراجعه کنید، این نیز معلوم است که عصمت، موجب نفی معصیت است، چه عمدی باشد و چه از روی سهو، و نفی سهو به طور مطلق، نسیان را هم شامل می‌شود چنان که از معنای لغوی و عرفی آن به ذهن تبادر می‌کند و قول به تفصیل، قطعاً از آن، فهمیده نمی‌شود و دلیل برتفصیل، ناتمام است چنان که به زودی اگر خدا بخواهد با آن آشنا می‌شوید.

کتاب آمده است، حدود یکهزار و سی وهشت دلیل می‌باشد.

فصل ششم

در بیان برخی از مفاسدی که بر جواز سهو در معصوم مترتّب است

در گذشته با بسیاری از این مفاسد آشنا شدیم و در این جا به اختصار به شمّه‌ای از آنها اشاره و به دوازده مورد اکتفا می‌کنیم:

اوّل : تنزّل مقامی و سقوط موقعیّت معصوم از دلها، با این که از بیماریهایِ جذام و برص و جز اینها که موجب از نظر افتادن او می‌شود و نیز از پستی در نسب و کفرِ پدر و مادر منزّه گردیده و حتی از دیده شدنِ ادرار و مدفوعش، دور نگه داشته شده است، در حالی که همهٔ اینها از سهو در عبادت، که باعث نقصان و بطلان آن می‌شود، کم اهمیّت‌تر است.

دوم : معصوم، نیاز به پیروانش پیدا می‌کند، چنان که گذشت.

سوم : میان سهو و نسخ، فرقی گذاشته نمی‌شود.

چهارم: هیچ یک از گفتار و کردارش، حجّت نخواهد بود و در بیشتر امور، تبلیغ با غیر تبلیغ اشتباه می‌شود.

پنجم: لازم می‌آید که وقوع گناه و عمل حرام و ترک واجب از روی

سهو امکان یابد، در حالی که به اجماع امامیّه، باطل است.

ششم: عصمت به وقت تبلیغ اختصاص می‌یابد و در غیر آن، معصیت چه عملاً و چه سهواً جایز می‌شود که بطلانش روشن‌تر است.

هفتم: بر مردم واجب می‌شود که معصوم را امر به معروف ونهی از منکر کنند، چنان که گذشت.

هشتم: در برخی صورتها، گواهی و روایتش می‌تواند پذیرفته نشود.

نُهم: با سهو و نسیان ممکن است مؤمنان بلکه معصومان را به قتل رساند و جهاد را ترک کند.

دهم: از روی سهو تجاوز به حدود بر او جایز می‌شود.

یازدهم: در صورتهای جزئی از روی سهو امر به منکر و نهی از معروف بر او جایز می‌شود.

دوازدهم: جایز می‌شود که برخی افراد در برخی صور از او افضل باشند و تقدیم مفضول بر فاضل لازم می‌آید که امری باطل می‌باشد و خدا دانا است.

فصل هفتم

اشکال کسانی که سهو بر معصوم را در عبادت، نه در تبلیغ، روا می‌دانند

این گروه به اخبار اندک و معدودی استدلال کرده‌اند که هم متزلزل و قابل تاویلها و توجیهات فراوانی است و هم به وسیلهٔ روایاتی زیادتر و قوی‌تر مورد مخالفت و تعارض می‌باشد.

شیخ در *التهذیب* به سندش از *سعدی بن عبدالله*، از *احمد بن محمّد* از حسین، از *فضاله*، از *سیف بن عمیره*، از *ابی بکر حضرمی*، از *ابی عبدالله*ﷺ در حدیثی نقل کرده که آخرش این است: رسول خداﷺ سهو کرد و در رکعت دوم سلام داد. سپس سخن ذوشمالین را ذکر کرده است که گفت: پس پیامبرﷺ بلند شد و دو رکعت به آن افزود.[1]

۱ـ *التهذیب* ۱۸۰/۲ ح۷۲۴ به تفصیل؛ *الاستبصار* ۳۶۶/۱؛ *بحارالانوار* ۱۰۱/۱۷ ح۴. اوّل حدیث این است: پیامبر فرمود: نماز مغرب را با یارانم می‌خواندم، وقتی که دو رکعت خواندم، سلام دادم، برخی گفتند: دو رکعت خواندی، من نماز را اعاده کردم. راویَ می‌گوید این خبر را که به امام گفتم، فرمود: شاید تو هم نمازت را اعاده کردی گفتم: آری، پس امام خندید و فرمود: تو را کافی بود که بر خیزی و یک رکعت دیگر انجام دهی.

از سعد، از محمّد بن حسین از جعفر بن بشیر، از حارث بن مغیرهٔ نصری، از امام صادقعليه السلام نقل شده است که در حدیثی فرمود: آیا چنین نبود که رسول خدا در دو رکعت از نماز خارج شد و نماز را به دو رکعت تمام کرد؟[1]

همچنین به اسنادش از احمد بن محمّد از برقی، از منصور بن عبّاس، از عمروبن سعید، از حسن بن صدقه نقل کرده که گفت: به ابی الحسن اوّلعليه السلام گفتم: آیا رسول خداصلى الله عليه وآله در دو رکعت اوّل سلام داد؟ فرمود: آری.

من گفتم: این، چه حالتی بود، آیا رسول خدا سهو کرد؟!

فرمود: خدا می‌خواست حکم خود را به مردم بیاموزد.[2]

از علی بن نعمان از سعید اعرج از امام صادقعليه السلام... رسول خداصلى الله عليه وآله در رکعت دوم سلام داد، یکی از پشت سر پرسید: یا رسول الله آیا در نماز امر تازه‌ای آمده است؟ فرمود: منظورت چیست؟، برخی گفتند: شما، دو رکعت خواندید، پیامبرصلى الله عليه وآله به ذوالیدین که ذوشمالین هم نامیده می‌شد فرمودند: آیا همین طور است؟ گفت: آری یا رسول الله.

پیامبرصلى الله عليه وآله بر مبنای آنچه خوانده بود، نمازش را به چهار رکعت تمام کرد و فرمود: این خدای ـ عزّ و جل ـ بود که به منظور رحمت نسبت به

۱ـ *التهذیب* ۲/ ۱۸۰ ح۲۷۵؛ *بحارالانوار* ۱۷/ ۱ ح۳.

شیخ طوسی در باره این حدیث و حدیث پیشین گفته است: این دو حدیث شامل چیزی است که مانع از تمسّک به آنها است یعنی حدیث ذوشمالین و سهوالنبیصلى الله عليه وآله که عقل از آن امتناع دارد.

۲ـ *التهذیب* ۲/۳۴۵ ح ۱۴۳۲؛ *فروع الکافی* کتاب الصلاة باب من تکلّم فی صلاته... ج۳، ح۳.

امّت، فراموشی را بر پیامبرش مسلّط کرد، چرا که اگر شخص دیگری چنین کند، ممکن است او را سرزنش کنند که نمازت قبول نیست، امّا اکنون می‌گوید سنّت رسول خدا و روش او است، سپس رسول خدا دو سجده سهو برای کلام بی جا انجام داد.[1]

از حسین بن سعید، از ابن عمیر، از جمیل از امام صادقعليه‌السلام نقل شده در بارهٔ شخصی که دو رکعت نماز انجام داد، سپس برخاست و پی کار خود رفت، فرمود: بر گردد، نمازش را از نو بخواند. من گفتم: مردم در این باره چه روایت می‌کنند؟ حضرت حدیث ذوشمالین را یادآوری کرد و فرمود: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله از جای خود بلند نشد واگر بر می‌خاست و می‌رفت نماز خو را دوباره می خواند.[2]

از فضاله، از حسین بن عثمان، از سماعه، از ابی بصیر نقل شده که گفت از امام صادقعليه‌السلام پرسیدم در بارهٔ شخصی که دو رکعت نماز خواند، سپس بلند شد و پی کار خود رفت، امام فرمود نماز را از سر بگیرد، من گفتم چرا رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله وقتی که نماز را دو رکعتی خوانده بود آن را از سر نگرفت؟ فرمود: چون آن حضرت نماز خوانده و از جای خود بیرون نرفته بود.[3]

از حسن، از زرعه، از سماعه از ابی عبداللهعليه‌السلام نقل شده است که فرمود: کسی که آنچه از نمازش را سهو کرده تکمیل کند، سجدهٔ سهو بر

۱ـ التهذیب ۲/۳۴۵ ح ۱۴۳۳؛ الکافی باب مذکور ح۶؛ بحارالانور ۸۸/۲۱۸ و ۱۷/۱۰۵ ح۱۳.

۲ـ التهذیب ۲/۲۴۵، بحارالانوار ۱۷/۱۰۰ ح ۱.

۳ـ التهذیب ۲/۳۴۶؛ بحارالانور ۱۷/۱۰۰ ح ۲.

او واجب نیست، زیرا رسول خدا ﷺ با مردم دو رکعت نماز خواند و سهو کرد، پس ذوشمالین گفت: آیا در بارهٔ نماز چیزی نازل شده است؟ پیامبر فرمود: چه چیزی؟ گفت: دو رکعت خواندید.

رسول اکرم به مردم فرمود: شما همین را می‌گویید؟ گفتند: آری.

پیامبر ﷺ بلند شد و نماز را با آنها کامل کرد و دو سجدهٔ سهو انجام داد (برای سلام و کلام بی جا) تا آخر حدیث.[1]

از سعد از ابی الجوزاء، از حسین بن علوان، از عمروبن خالد، از زید بن علی از پدرش از پدرانش، از علی علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: رسول خدا ﷺ نماز ظهر را با ما، پنج رکعت خواند و از نماز خارج شد، پس یکی از میان مردم گفت: یا رسول الله آیا در نماز چیزی افزوده شده است؟ فرمود: چه چیزی؟ او گفت: نماز را پنج رکعت خواندید. امام فرمود: پیامبر ﷺ رو به قبله کرد و همان طور نشسته تکبیر گفت و دو سجده بدون قراءت و رکوع، انجام و سپس سلام داد، در حالی که می‌گفت: این دو سجده «مُرغمتان»: خوار کنندهٔ (شیطان)اند[2].*

شیخ می‌فرماید: این روایت، خبر واحد است و به آن عمل نمی‌شود،

۱ـ *التهذیب* ۲۴۶/۲، *بحارالانوار*؛ ۱۰۵/۱۷ ح ۱۱ و ۱۴۸/۸۸.

۲ـ *التهذیب* ۲۴۹/۲؛ *بحارالانوار* ۱۰۱/۱۷ ح ۵.

* مُرغمتان، در حدیث مراد، دو سجدهٔ سهو است، زیرا این دو سجده دماغ شیطان را به خاک می‌مالند واو را خوار می‌کنند، او آدمی را در نماز به اشتباه می‌اندازد، خدا تلاش او را باطل می‌کند و با این دو سجده ذلیلش می‌سازد. در حدیث آمده: وقتی که نماز خواندید، پیشانی و بینی را بر خاک گذارید تا تکبّر از شما بیرون رود *مجمع البحرین*: رغ ـم. پیامبر ﷺ سه بار فرمود: رغم انفه، گفتند: منظور چه کسی است؟ فرمود کسی که پدر و مادر یا یکی از آنها را زنده درک کند و داخل در بهشت نشود. لسان العرب، رغم ـ م.

زیرا ما توضیح دادیم که هر کس با علم و عمد چیزی برنمازش بیفزاید باید نمازش را از سر بگیرد و اگر شک کند در این که چیزی بر آن افزوده، باید دو سجدهٔ سهو انجام دهد.[۱]

ممکن است پیامبرﷺ به این دلیل این کار را کرده است که قول آن یک نفر یقین آور نبوده بلکه ممکن است آن شخص اشتباه کرده باشد و پیامبرﷺ احتیاطاً این دو سجده را انجام داده است.

شیخ پس از گفتار، حدیثی را که در اوّل این کتاب بر نفی سهو گذشت، یادآوری کرده است و همان ایرادهای گذشته و نظایر آنها را بازگو، می‌کند.

از احمد بن محمّد، از حسن بن علی بن فضال، از ابی جمیله از زید شحّام که گفت: از امام در بارهٔ مردی پرسیدم و حدیث را نقل کرده تا این‌جا که امام فرمود: پیامبرﷺ نماز را با مردم دو رکعت خواند پس فراموش کرد و از نماز خارج شد، ذوشمالین گفت: ای رسول خدا، آیا در بارهٔ نماز، امر تازه‌ای پدید آمده است؟ پیامبرﷺ فرمود: ای مردم آیا ذوشمالین، درست می‌گوید؟ مردم گفتند: آری، شما فقط دو رکعت خواندید، حضرت بلند شدو باقیماندهٔ نمازش را تکمیل کرد.[۲]

از علیّ بن حکم از عبدالرّحمان عزرمی [از پدرش] از ابی عبداللهؑ نقل شده است که فرمود: امام علیؑ نماز ظهر را بدون طهارت با مردم

۱ـ ص ۴۹ همین کتاب به نقل از التهذیب که پیامبرﷺ هرگز دو سجدهٔ سهو را انجام نداد....

۲ـ *التهذیب*؛ ۳۵۲/۲ *بحارالانوار* ۱۰۱/۱۷ ح ۶.

انجام داد، سپس وارد (خانه) شد و منادیش را فرستاد که اعلام دارد: علی‌علیه‌السلام نمازش را بدون طهارت خوانده، شما نماز خود را اعاده کنید و این پیام را حاضران به غایبان برسانند.[1]

عبارتی از شیخ در مورد اشکال بر این حدیث در اوّل کتاب گذشت.[2]

از محمّد بن علیّ بن محبوب، از احمد، از حسین، از فضاله، از ابن مسکان، از ابی بصیر از امام صادق‌علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: پدرم غسل جنابت کرد، کسی به آن حضرت گفت: قدری از جانب پشت‌تان مانده که آب به آن نرسیده است، امام به او فرمود: اگر سکوت می‌کردی، چیزی بر تو نبود، سپس آن جا را با دست خود مسح کرد.[3]

کلینی، از محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران نقل کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم در بارهٔ مردی که فراموش کرده ونماز بامدادش را نخوانده تا خورشید بر آمده است، فرمود: هر وقت به یادش آمد آن را انجام دهد، زیرا رسول خدا تا بر آمدن خورشید خوابش برد و نمازصبح را نخوانده بود پس وقتی که بیدار شد، از آن مکان دور شد و سپس نمازش را خواند.[4]

از محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد، از علیّ بن نعمان از سعید اعرج که گفت: از امام صادق‌علیه‌السلام شنیدم که فرمود: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به هنگام نماز بامداد خوابش برد و خدای ـ عزّ وجلّ ـ تا طلوع خورشید خوابش را

۱ـ *التهذیب* ۴۳۳/۲ ح۵۲.

۲ـ ص ۴۹ کتاب، این خبر واحد است و مخالف با احادیث می‌باشد.

۳ـ *التهذیب* ۳۶۵/۱ ح۱.

۴ـ الکافی ۱۹۴/۳؛ *بحارالانوار* ۱۰۳/۱۷ ح ۹.

طولانی ساخت و این رحمت از پروردگار برای مردم بود، زیرا اگر دیگری تا طلوع خورشید خواب باشد، مردم او را سرزنش می‌کنند که: رعایت نمازش را نمی‌کند. از اینرو، این امر پیش آمد که اگر کسی به کسی بگوید هنگام نماز خوابت ربود، می‌گوید برای رسول خدا هم چنین پیش آمد واین امری عادی به حساب آمد که خداوند به این وسیله این امّت را تسلّی و مورد رحمت قرار داد.[1]

همچنین کلینی دو حدیث سماعه راکه قبلاً گذشت[2]، نقل کرده و آن دو را یک حدیث قرار داده است.[3]

همین گونه حدیث حسن بن صدقه راکه قبلاً گذشت، روایت کرده است.[4]

ابن بابویه در عیون الأخبار باب «ماجاء عن الرّضا ﷺ فی وجه دلائل الائمّه و فی ردّ الغلاة والمفوضة» می‌گوید:

از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی، از پدرش، از احمد بن علیّ انصاری، از عبدالسّلام بن صالح هروی نقل شده است که گفت: به امام رضا ﷺ گفتم: در نواحی کوفه، گروهی هستند که گمان می‌کنند پیامبر ﷺ در نمازش سهو نمی‌کند. فرمود: دروغ می‌گویند خدا لعنتشان کند، تنها

۱ـ الکافی ۲۹۴/۳ ح ۹، الفقیه ۲۳۳/۱ ح ۱۰۳۱ به طریقی دیگر والفاظی نزدیک به آن.

۲ـ الف ـ از سماعه از ابی بصیر، ب ـ از سماعه از ابی عبدالله ص ۱۵۵ دستنوشت ـم.

۳ـ الکافی ۲۹۴/۳ ح ۹.

۴ـ الکافی ۳۵۶/۳ ح ۳.

کسی که سهو نمی‌کند، خداست که جز او معبود (برحقی) نیست...[۱]

ابن ادریس در آخر سرائر نقل کرده است از کتاب محمّد بن علیّ بن محبوب، از عباس از حمّاد از ربعی از فضیل، گفت از امام صادق علیه السلام راجع به سهو در نماز پرسیدم، فرمود: گاهی چنین اتّفاق می‌افتد، بسا بوده است که خدمتگزارم را پشت سرم نشانده‌ام تا از سهو در نماز محفوظ بمانم.[۲]

در حدیثی از *الکافی* آمده است: نخستین کتابی که در زمین نوشته شد، این بود که خداوند ذرّیهٔ آدم را بر اوعرضه داشت، وقتی که آدم زندگی داود را نگریست و به کوتاهی عمر او پی برد، گفت، چهل سال از عمرم را به او بخشیدم، خداوند به جبرئیل و میکائیل فرمود: نوشته‌ای از او بگیرید، زیرا او به زودی فراموش می‌کند.[۳]

این است نهایت آنچه ممکن است کسی که سهو را بر معصوم روا می‌دادند، به آن استدلال کند و شرح آن در آینده به خواست خدا خواهد آمد.

۱ـ *عیون اخبارالرضا* علیه السلام ۲۰۳/۲؛ *بحارالانوار* ۱۰۵/۱۷ ح ۱۴.

۲ـ *السرائر* ۴۸۶، *وسائل* ۲۴۷/۳

۳ـ ترجمه *الکافی* ۳۷۸/۷ در پانوشت آخر همین حدیث از مرآت العقول دو وجه اشکال بر این حدیث نقل شده است.

فصل هشتم

بیان این که این روایات ضعیف‌اند و نمی‌شود به ظاهر آنها عمل کرد

گر چه با توجّه به آنچه گذشت مطلب روشن است امّا برای توضیح بیشتر می‌گوییم: در بیان ضعف این اخبار دوازده وجه ذکر شده است:

نخست این که با ظاهر آیات قرآن که برخی از آنها گذشت، مخالف‌اند، و پیشوایان معصوم ما، دستور داده‌اند که در دو حدیث متعارض به قرآن رجوع شود آنچه موافق قرآن است مورد عمل واقع شود و احادیثی که مخالف قرآن‌اند، دور ریخته شود.

حال اگر اشکال شود که این روایات نیز با برخی از آیات موافق‌اند، در پاسخ می‌گوییم از گذشته متوجّه شدید که این گونه آیات هم بسیار اندک‌اند و هم به وسیلهٔ احادیث دیگری تأویل و توجیه شده‌اند و چون امامان علیهم السلام آیات ظاهر در سهو را به وسیلهٔ روایات موافق با آیات عدم سهو، تفسیر کرده‌اند، معلوم می‌شود که آن آیات از محکمات نیست، بلکه از متشابهات است و طبق نصّ قرآن و حدیث باید به حدیثی عمل

کرد که موافق با آیات محکمات باشد.

دوم: احادیث سهو، با احادیث فراوان و قوی‌تر از خود مخالفت دارند که مقداری از آنها را معرّفی کردیم و به بسیاری دیگر اشاره کردیم، که اگر گردآوری شود به چندین برابرِ آنچه ذکر کردیم می‌رسد، پس باید به احادیثی که قوی‌تر و فراوان‌تر است، عمل شود.

سوم: این احادیث با اجماع شیعهٔ امامیّه تعارض دارد، در حالی که طبق نصّ مشهور، رأی معصومین در اجماع داخل است. علاوه بر این که می‌توان سخن مخالف را در این مورد بر توجیه درستی حمل کرد که از مخالفت بیرون آید، چنان که به خواست خدا بیان خواهد شد.

این که کلینی برخی از این احادیث سهو را در کتابش آورده، دلیل بر این نیست که او به ظاهر آنها اعتقاد داشته است، زیرا چنان که همه می‌دانند کلینی روایات مخالف بسیاری را آورده و شاید همان را فهمیده که ما از روایاتی که می‌آید فهمیده‌ایم.

چهارم: احادیث سهو بر فرض عدم ثبوت اجماع، با آنچه بین امامیّه مشهور است تعارض دارد و امامان علیهم السلام حدیث موافق با اجماع امامیّه بلکه مشهور میان آنها را ترجیح داده‌اند مثل حدیث عمر بن حنظله و غیر آن.

پنجم: بیشتر این احادیث از لحاظ سند ضعیف‌اند، زیرا در سند حدیث اوّل، سیف بن عمیره وجود دارد که در توثیق و تضعیفش، اختلاف است: شهید در شرح *ارشاد*[1] ضعف او را از گروهی از اصحاب نقل کرده، و

۱ـ *روض الجنان فی شرح ارشاد الأذهان* / ۳۴۰، چاپ سنگی.

نیز نقل کرده‌اند که او، فاسد المذهب و واقفی بوده،[1] وکسی که حالش این است چگونه می‌توان در امری که مخالف با مذهب است به حدیثش عمل کرد؟

ابوبکر حضرمی هم حالش معلوم نیست، نه توثیقی برایش تحقّق یافته، نه مدحی مورد اعتماد، ونه درستی مذهبش ثابت شده است.

در حدث سوم، محمّد بن خالد برقی وجود دارد که گفته‌اند: هم خودش ضعیف است و هم از ضعفا روایت می‌کند، منصور بن عباس هم ضعیف و اهل غلوّ است. عمر و بن سعید نیز فاسد المذهب و فطحی است. و حسن بن صدقه، حالش، نامعلوم، و حدیث ابو بصیر هم به دلیل فساد مذهب خودش و فساد مذهب سماعه، ضعیف است. همچنین حدیث سماعه که زرعه از او نقل می‌کند. و حدیث زید، از آن هم ضعیف‌تر است، زیرا در سند آن، کسی وجود دارد که ضعیف، فاسد المذهب و زیدی است.

همچنین حدیث زید شحّام ضعیف‌تر است، چراکه ابو جمیله، مفضّل بن صالح، بسیار ضعیف و ابن فضّال، فاسدالمذهب، است.

حدیث عزرمی ضعیف و مجهول است. و حدیث ابو بصیر هم، مشترک است [اگر ابن مسکان گاهی این روایت را از لیث مرادی آورده، موجب تعیّن همیشگی آن نیست و اشتراک میان ثقه و ضعیف را از بین نمی‌برد]، در عین حال، این حدیث تصریح به سهو نیز ندارد.

حدیث سماعه نیز با فاسد بودن مذهب راویش به هیچ وجه دلالت بر

۱ـ معجم رجال الحدیث ۵۴۱/۸.

سهو و تقصیر ندارد، همچنین است حدیث اعرج. و حدیث عبدالسلام بن صالح به طور جدّی ضعیف است [برای هیچ کس از راویان این حدیث توثیق و مدحی ذکر نشده است، بلکه همهٔ آنها از مجهول الحال‌ها و ضعیفان هستند] و خودِ عبدالسّلام از رجال عامه و به کلّی منکر عصمت است وهمین قرینه بر این است که به فرض صحّت این روایت از امام، از روی تقیّه گفته شده است.

خبر داستان داوود نیز با قطع نظر از سندش، نسیان در آن، مثل «نسیان» در این آیه است: ﴿و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی﴾[1] که امامان(ع) آن را به معنای «ترک» گرفته‌اند[2] یعنی داوود بزودی از این پیمانش بر می‌گردد.

امّا روایتی که امام، خادمش را برای حفظ نمازش پشت سرش می‌نشاند، دلالت بر جواز سهو نمی‌کند تا چه رسد به وقوع آن، بلکه حکمتش این بوده که یا برای خدمتگزار پاداشی باشد یا نمازرا تعلیم بگیرد یا قراءت و اذکار را مورد دقّت قرار دهد یا اهمیّت توجّه به نماز را به مردم بیاموزد یا اشاره به این باشد که در عدد رکعات اعتماد به قول دیگران جایز است یا این که در خانه تنها نباشد، چنان که در حدیث آمده است، یا این باشد که کسی دیگری را به خاطر سهو سرزنش نکند، چنان که به این هم تصریح شده است یا این که توجّه به سهو را به مردم بیاموزد،

۱- ما از پیش با آدم پیمان بستیم پس او آن را ترک کرد. طه /۱۱۵.

۲- این معنا از ابن عباس از ابی بن کعب از رسول خدا نقل شده است که موسی(ع) گفت: لا تؤاخذنی بما نسیت، یعنی مرا به آنچه از عهد تو ترک کردم مؤاخذه مکن، بحارالانوار ۱۷/ ۱۱۹.

یا حکمتها ومصالح دیگری داشته است، چنان که خداوند فرشتگان را مأمور نوشتن و حفظ کارهای بنی آدم می‌کند در حالی که در قرآن می فرماید ﴿وَ ما کانَ ربُّك نسیّاً﴾ [1] ﴿لا یضلّ ربّی و لا ینسیٰ﴾ [2] هر پاسخی که در این مورد دارید، جواب ما همان است.

تاکنون روشن شد: احادیثی که در این مورد ممکن است، حاکم به صحّت آنها شود، تنها سه حدیث است. [3]

حال این معدود احادیث، با آن همه احادیثی که ما به آن اشاره کردیم و درآینده یادآوری خواهیم کرد چگونه می‌تواند مقاومت کند؟

ششم: وجه دیگری که راجع به توضیح ضعف روایات سهو ذکر شده، این است که این گونه روایات با بسیاری از دلیلهای عقلی که ما بیان کردیم و به برخی از آنها اشاره داشتیم در تعارض‌اند و در عوض، آنچه با این روایات مخالفت دارد، با ادلّه‌ای که ما بیان داشتیم، هماهنگ است.

هفتم: این احادیث اگر به ظاهرشان مورد توجّه واقع شوند، مستلزم همان مفاسد گذشته و جز آنها می‌باشند.

هشتم: این احادیث هماهنگ با تقیّه‌اند، زیرا همهٔ علمای عامّه در مسأله عصمت با امامیّه مخالف‌اند و احادیثی که با اینهاتعارض دارند، شامل تقیّه نمی‌شوند، در حالی که امامان‌ﷺ در احادیث بسیاری دستور داده‌اند که هر حدیث مورد تردید برمذهب عامه عرضه شود، آنچه با آنها

۱ـ پروردگار تو فراموشکار نیست، مریم /۶۴

۲ـ پرودگار من راه را گم نمی‌کند و فراموش نمی‌نماید، طه /۵۲.

۳ـ ظاهراً اینهاباشد: ۱ ـ حدیث سعد از محمّد بن حسین ۲ ـ از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر ۳ ـ روایت کلینی از محمّد بن یحیی‌ـ م.

مخالف باشد مورد عمل قرار گیرد و آنچه با آنها موافق باشد، دور ریخته شود.

بدیهی است که بیشترین مایهٔ اختلاف در احادیث اهل بیت عصمت علیهم‌السلام ملاحظهٔ تقیّه است، همچنین بدیهی است که تقیّه، همان طور که انگیزهٔ صدور فتوای موافق با عامّه است، انگیزهٔ صدور روایت موافق با آنها نیز می‌باشد، نظایر این امر به خواست خداوند در آینده خواهد آمد.

نهم: احادیث سهو تأویل پذیرند، نه یکی بلکه برخی از آنها چندین احتمال و توجیه و تفسیر را پذیرا هستند، بر خلاف احادیث مخالفشان که چنین نیستند، زیرا تعدادشان زیاد است و پشتیبان یکدیگر نیز هستند و با دلایل عقلی واجماع و جز آنها هماهنگ می‌باشند. از این رو، این احادیث باید توجیه و تأویل شوند تا با آن احادیثی که پذیرای توجیه نیستند، هماهنگ گردند.

دهم: این احادیث در موارد بسیاری خالی از اجمال و اشکال نیست و همین دلیل بر تقیّه بودن اینهاست.

یازدهم: در احادیث سهو آشفتگی و تناقضاتی وجود دارد که به خواست خداوند برخی از آنها در آینده خواهد آمد.

دوازدهم: بیشترین راویان این احادیث فاسدالمذهب هستند و همین مطلب نیز دلیل بر تقیّه بودن این روایات است، زیرا وقتی که بررسی می‌کنیم، می‌فهمیم که اکثر آنها را کسانی که فاسد المذهب یا ضعیف هستند، روایت کرده‌اند.

با توجّه به این مطلب، روشن شد که بیشتر مرجحاتی که در حدیث

مورد توجّه است، در احادث نفی سهو وجود دارد، هر چند همهٔ آنها نباشد. و این احادیث با تمام دلایل شرعی معتبر نزد اصولی‌ها و اخباری‌ها هماهنگی دارند و احادیث مخالف با اینها اگر بر ظاهرشان حمل شوند، نزد هر دو گروه ضعیف‌اند و خدا داناتر است.

دنبالهٔ مطلب: برخی از پژوهشگرانِ اخیر گفته‌اند: روایاتی چند از طریق عامه با آشفتگی و اختلافاتی که در متن آن وجود دارد به عنوان دلیل بر سهو پیامبرﷺ نقل شده است:

در روایتی آمده است که ذوالیدین به آن حضرت عرض کرد: آیا نماز کوتاه شده است یا این که شما فراموش کرده‌اید؟ حضرت فرمود: هیچ کدام نبوده است، باز او گفت: یک چیزی بود.[۱]

در صحیح بخاری نقل شده است که پیامبرﷺ در پاسخ فرمود: نه نماز کوتاه شده ونه من آن را فراموش کردم.[۲]

در هر دو صحیح آمده[۳]: وقتی که خِرباق این حرف را گفت و یکی از یاران بر آن گواهی داد، پیامبر برخاست در حالی که عبایش روی زمین کشیده می‌شد وارد حجره شد، سپس به سوی مردم بیرون آمد و دو رکعت نماز خواند و سلام داد و دو سجدهٔ سهو هم به جای آورد.

در نقل این قضیّه اختلافاتی دیده می‌شود: یک بار گفته‌اند: در نماز ظهر بوده، بار دیگر گفته‌اند، نماز عصر بوده است.

۱ـ صحیح بخاری ۱۲۳/۱؛ صحیح مسلم ۴۰۳/۱ ح ۵۷۳؛ سنن النسائی ۳/ ۲۰ ـ ۲۵؛ سنن ابو داوود ۱۱۸/۱ ـ ۱۲۲ ح ۴۳۵ ـ۴۴۷.

۲ـ صحیح بخاری ۱۷۵/۱.

۳ـ صحیح البخاری ۱۲۴/۱، صحیح مسلم ۴۰۳/۱.

این حدیثهایی که از طریق عامه آمده افترا نسبت بـه پیامبر است، از چند جهت: نخست، مغشوش بودن متن داستان.

دوم، گفتار پیامبرﷺ: «هیچ کدام نبوده است» اگر با توجّه به این است که سهو و وقوع آن را برخود جایز می‌دانسته پس چگونه بـه طور جزم می‌گوید: هیچ کدام نبوده، یا این که نه نماز کوتاه شده ونه فراموشی تحقّق یافته است؟ بلکه دست کم باید می‌گفت: گمانم این است که هیچ کـدام نبوده، یا گمان نمی‌کنم که نماز کوتاه شده یا من فراموش کرده باشم. و آیا شایستهٔ مقام پیامبرﷺ هست که با احتمال سهو در خود، آن را انکار کند و تا حدّی در پایین آوردن رتبه‌اش ستم شود که به منظور اثبات سهو بر او، گفتارش را تأویل کنند که مراد از «كلّ ذلك لم يكن» نفی کـلّی و اثـبات جزیی است؟

آری، این گونه سخن سزاوار کسی است که در پاسخ گویی حیله به کار بـرد تـا بـه آنـچه انـجام داده است، اعـتراف نکـند و از روشـن شـدن خلافکاری‌اش رسوا نشود. آیا این معنا شایستهٔ چنین شخصی می‌باشد، با این که این گفته‌اش: «نه نماز کوتاه شده ونه من فراموش کرده‌ام» همراه قول ذوالیدین: «یکـی از ایـنها بـوده است» بـر ایـن دلالت دارنـد کـه آن حضرت از سخن خود، سلب کلّی را اراده کرده، نَه جزیی را، و این معنا حیلهٔ در جواب را رفع می‌کند.

برخی از این هم فراتر رفته و با صحّه گذاشتن روی تأویل غلط خود از سخن رسول خداﷺ این را نیز سهو دیگری دانسته‌اند و بسیار شگفت است که بر پیامبر خداﷺ دو سهو روا می‌دارند، ولی بر ذوالیـدین یک

سهو هم روا نمی‌دارند، پیامبرﷺ را تکذیب می‌کنند و ذوالیدین را تصدیق، بنابراین، ذوالیدین از آن حضرت به پیامبری شایسته‌تر است، زیرا بر او و کسی که گواه اوست، یک سهو روا نیست، در حالی که بر رسول خداﷺ دو سهو در یک زمان جایز است.

سوم: پیامبرﷺ بلند شد در حالی که از خشم عبایش بر زمین کشیده می‌شد، بر فرضی که خبر این خشم درست باشد، آیا برای کسی که خدا در باره‌اش گفته است: ﴿إنّكَ لعلى خُلُقٍ عظيم﴾[1] و مأمورِ اظهار حق و ارشاد مردم بوده، شایسته است که از چنین موضوعی خشمگین شود؟ در حالی که اگر می‌بایست خشمگین شود، سزاوار بود به دلیل افترایی که بر او بسته بودند و برخی به برخی شان بر ضرر او گواهی دادند، خشمگین باشد و همین مناسب با خشم او و شایستهٔ غضب آن حضرت می‌باشد، امّا خشمی که اهل سهو ذکر کردند، یا برای افترای آنها بر اوست یا از خجالت به دلیل انکارش از سهو بوده و یا به خاطر ردّ آنها بر او بوده است که دو تای اخیر را هرگز کسی که به نبوّت او قایل است، به آن حضرت نسبت نمی‌دهد و قبیح‌تر از این کار، بیرون آمدن بار دیگر به سوی آنها و تمام کردن نماز است، زیرا وقتی که آن حضرت توانست ادّعای آنها را انکار کند، می‌توانست همچنان انکار را ادامه دهد، و این از اعترافِ پس از انکار قدری بهتر بود.

این بود حاصل احادیث قایلان به سهو معصوم.

امّا احادیثی (که از طریق شیعه در بارهٔ سهو نقل شده) اگر چه

۱ـ همانا تو، دارای خویی با عظمت هستی، قلم /۴.

اشکالات آن احادیث را ندارد، ولی چون موافق با چیزی است که میان عامّه شهرت دارد و علمای امامیه جز گروه اندکی به آن عمل نمی‌کنند و با ادلّهٔ عقلی مخالف است، عمل به آنها را ترک کرده‌اند.

ما نیز سخن علامه از تذکره را قبلاً ذکر کردیم[1]، همچنین آنچه را که در تضعیف حدیث ذوالشمالین گفته است در اوّل این رساله بیان داشتیم.

۱ـ ص ۵۳ کتاب.

فصل نهم

آشفتگی حدیث سهو و ضعف آن و این که حمل بر ظاهر و اعتماد به آن جایز نیست. علاوه بر آنچه در گذشته از آن بیان داشتیم.

تمام این فصل از سخنان شیخ مفید در رساله‌ای است که ابتدای آن را در گذشته آوردیم و در این جا تمامش را نقل می‌کنیم. و این سخن مشتمل بر چند فصل است چنان که شیخ در بیشتر رساله‌هایش عادت بر این دارد.

فصل ۱

علاوه بر اشکالات گذشته در قول به سهو، خودِ آنها در بارهٔ نمازی که ادّعا کرده‌اند پیامبرﷺ در آن سهو کرده است، اختلاف دارند: برخی گفته‌اند نماز ظهر بوده، برخی گفته‌اند، نماز عصر بوده و برخی بر آنند که نماز عشا بوده است. و همین اختلاف، دلیل بر ضعف این حدیث و برهان بر سقوط آن و ترک عمل به آن وطرد کردن آن است.

فصل ۲

به علاوه در خودِ این حدیث، دلیل بر اختلافش وجود دارد، زیرا طرفدارانش روایت کرده‌اند که وقتی پیامبرﷺ در دو رکعت اوّل نماز چهار رکعتی سلام داد، ذوالیدین گفت: ای رسول خداﷺ آیا نماز را کوتاه خواندی یا فراموش کردی؟

رسول اکرم ـ چنان که ادّعا کرده‌اند ـ فرمود: هیچ یک از اینها نبود.[۱]

پس پیامبرﷺ هم کوتاه شدن نماز را نفی کرد وهم فراموشی خود را در آن منتفی دانست.

بنابراین، هم نزد ما و هم نزد حشویه که سهو را بر پیامبرﷺ روا می‌دارند، خلاف واقع بر آن حضرت جایز نیست، خواه از روی عمد باشد یا سهو. و چون پیامبرﷺ ـ که در خبرش صادق است ـ خبر داده است که سهو نکرده، پس کذب ذوالیدین و هر کس به آن حضرت نسبت سهو دهد، ثابت می‌شود و نیز بطلان ادّعای ذوالیدین در این مورد، بدون هیچ شکّ و ریبی روشن می‌گردد.

فصل ۳

برخی از راویان این حدیث، این سخن را که فرمود: «کلّ ذلك لم یکن» به چیزی تأویل کرده‌اند که با اثبات سهو بر آن حضرت، سخنش را از کذب بیرون کنند، آنان گفته‌اند: پیامبرﷺ جمع این دو را با هم نفی کرده،

۱ـ خلاف شیخ طوسی ۴۰۲/۱ ـ ۴۰۷؛ مسأله ۱۵۴ از کتاب الصلاة، که در آن به مناقشه پرداخته و بر کسی که به سهو قائل شده ایراد گرفته است.

بنابراین، یکی از این دو، حتماً وجود داشته است.

امّا این تأویل به دو جهت باطل است:

اوّل، اگر پیامبرﷺ این معنا را اراده کرده باشد، این سخن پاسخ آن پرسش نیست، بلکه لغو و بیهوده می‌باشد و چنین کاری بر پیامبر خداﷺ روا نیست.

دوم، اگر مراد، آن باشد که اینها ادّعا می‌کنند، پس اشتباهی واقع نشده و پیامبرﷺ فراموش نکرده است، زیرا می‌داند که یکی واقع شده بدون دیگری و سهوی که آنها مدّعی هستند واقع نشده، و بدون شکّ ادّعای آنها باطل است. و در فرض علم آن حضرت به وقوع یکی از دو امر، جایی برای سؤال از مردم که آنچه ذوالیدین می‌گوید درست است یا نه، باقی نمی‌ماند، زیرا این سؤال، دلیل بر این است که آنچه ذوالیدین ادّعا کرده موجب اشتباه پیامبرﷺ بوده است و از کسی که خود یقین به واقعیّت امری دارد، سؤال در بارهٔ آن صحیح نیست.

فصل ۴

چیز دیگری که دلالت بر بطلان این حدیث می‌کند، اختلاف راویان در بارهٔ نمازی است که سهو در آن واقع شده که پیامبرﷺ بنا را بر گذشته گذاشت یا آن را اعاده کرد.

اهل عراق می‌گویند نماز را اعاده کرد، زیرا در میان نماز سخن گفته و سخن در میان نماز نزد آنها موجب اعاده است. امّا اهل حجاز و کسانی که پیرو آنهایند، ادّعا می‌کنند که بنا را بر گذشته نهاده است، نه اعاده کرده و

نه قضا نموده، بلکه تنها دو سجدهٔ سهو انجام داده است.

ازشیعه کسانی که به این حدیث عمل کرده‌اند مذهب اهل عراق را پذیرفته‌اند، زیرا حدیث، حکایت از آن دارد که پیامبرﷺ عمداً در نماز سخن گفت و پشت به قبله کرده و از مردم در بارهٔ حقیقت امر پرسید و فقها بدون اختلاف در این موارد، اعادهٔ نماز را واجب می‌دانند. به علاوه، این حدیث اشاره دارد به این که پیامبرﷺ بنا را بر گذشته قرار داد و نماز را اعاده نکرد. و این اختلافی که در این حدیث، یادآور شدیم، بهترین دلیل بر بطلان آن و روشنترین برهان بر ساختگی بودن و نادرستی آن است.

فصل ۵

این روایت که از طریق خاصه و عامه روایت شده مانند روایتی است که آن نیز از هر دو طریق با هم نقل شده است که پیامبرﷺ در نماز بامداد،[1] سهو کرد، به این صورت که دررکعت اوّل سورهٔ نجم را قراءت کرد تا به این آیه رسید: **﴿افرأیتم اللات والعزّی و مناة الثالثة الأُخری﴾**[2] این جا شیطان بر زبان او چنین آورد: «تلك‌الغرانیق العلی وانّ شفاعتهم لترتجی»[3]. سپس بر سهوش آگاه شد؛ از این رو، پیامبرﷺ به سجده افتاد

۱ـ *الکافی* ۲۹۴/۳ ح۹ و ۳۵۷ ح ۶؛ *التهذیب* ۳۴۵/۲ ح ۱۴۲۳؛ *من لایحضره الفقیه* ۲۳۳/ ح ۱۰۳۱.

۲ـ (ای مشرکان) آیا لات و عزّا (دو بت بزرگ خود) را و منات، سوّمین بت دیگرتان را دیدید که جمادی بی اثر است)؟ نجم/۱۸ و ۱۹.

۳ـ این بتها، پرندگان زیبای بلند مقامی هستند که از آنها امید شفاعت می‌رود.

و مسلمانان نیز سجده کردند؛ سجدهٔ مسلمانان به دلیل اقتدا به او بود وامّا مشرکان از خوشحالی این که پیامبر داخل در دین آنها شده است، سجده کردند.[۱] گفته‌اند: خداوند در این باره نازل کرده است: ﴿و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبی الاّ اذاتمنی القی الشیطان فی امنیّته﴾[۲] منظورشان، در قراءت او بود، و بر این مطلب به بیتی از شعر استشهاد کرده‌اند:

تمنّی کتاب الله یتلوه قـائماً   واصبح ظمآناً و مسّد قاریاً.[۳]

فصل ۶

حدیث سهو النّبی در نماز میان فریقین مشهورتر از آن نیست کـه در بارهٔ حضرت یونس روایت کرده‌اند که گمان کـرد خـدا از پیروزی بـر او

۱ـ در احکام القرآن ۳/۲۴۶ ـ ۲۴۷ خبر جصّاص ذکر شده و صاحب کتاب آن را از ارزش و اعتبار انداخته و نیز قرطبی در تفسیرش ۸۱/۱۲ ـ ۸۵، آن را آورده است.

۲ـ حجّ /۵۲، ما پیش از تو هیچ رسول و پیامبری نفرستادیم، مگر این که چون آیاتی برای هدایت خلق تلاوت می‌کرد، شیطان (جنّ و انس) در آن آیات الهی القـاء دسیسه می‌کرد.

شیخ طبرسی در مجمع البیان ۹/۴ در تفسیر آیه از قول سیّد مرتضی چنین می‌گوید: تمنّی در این آیه به معنای «تلاوت» است چنان که حسّان بن ثابت سروده است:

تمنّی کتاب الله اوّل لیله‌و آخره   لاقـی حـمام المـقادر

در اوّل شب کتاب خدا را تلاوت کرد و در آخر شب مرگ مقدّر را ملاقات کرد. ابن منظور در لسان العرب، مادّهٔ «منی» این شعر را به حسّان نسبت نداده، بلکه آن را با دو لفظ یکی به صورت قبل و سپس چنین ذکر کرده است:

تمنی کتاب الله آخر لیله تـمنّی   داودالزبـور عـلی رسـل

آخر شب کتاب خدا را تلاوت می‌کرد مانند خواندن داوود زبو را به آرامش و تأنّی.

۳ـ آرزو کرد کتاب خدا را ایستاده بخواند   پس صبح کرد در حالی که تشنه بـود و در حال قراءت بر بالش تکیه داشت.

عاجز است و نمی‌تواند بر او سخت بگیرد و این آیهٔ قرآن را هم ﴿فظنّ ان لن نقدر علیه﴾[1] بر آنچه روایت کرده و در بارهٔ او عقیده دارند، تفسیر و تأویل کردند.[2]

همچنین در بیشتر روایاتِ این گروه آمده است که حضرت داوود پیامبر به همسر اوریا عاشق شد و با نیرنگ، شوهرش راکشت و زن او را به همسری خود در آورد.[3]

و نیز روایت کرده‌اند یوسف فرزند یعقوب تصمیم به زنا گرفت و به آن اقدام کرد[4] و امثال اینها.

دیگر از جملهٔ روایات آنها تشبیه خداست بـه آفـریدگانش و نسبت دادن ستمکاری به اوست در حکمش.[5]

پس ای برادر، بر شیخ که ما از او حکایت کردیم،[6] واجب است که به هر چه این اخبار[7] در بر دارد، ملتزم شود، تا به این سبب چنان که ادّعا می‌کند از غلوّ بیرون آید. حال اگر به این اخبار ملتزم شود، از اصل توحید و قانون شریعت بیرون رفته، و اگر این اخبار را ردّ کـند اعـتدال خـود را

۱ـ پس یونس گمان کرد که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت. سورهٔ انبیاء /۸۷.

۲ـ تفسیر قرطبی ۳۳۱/۱۱.

۳ـ تفسیر قرطبی ۱۸۱/۱۵.

۴ـ احکام القرآن ابن العربی ۱۶۲۶/۴.

۵ـ تفسیر قرطبی ۱۶۶/۹.

۶ـ صدوق در من لا یحضر، چنان که در پانوشت شمارهٔ ۲ ص ۵۰ این کتاب آمده است ـ م.

۷ـ شیخ صدوق، در کتاب *امالی* /۹۲، مجلس ۲۲ ضمن حدیث شماره ۳ تعدادی از این گونه اخبار راکه از راویان جمهور مسلمین روایت شده آورده و همچنین آنچه راکه در ردّ این اخبار از امام صادق نقل شده ذکر کرده است.

درهم شکسته است و اگر التزام به این احادیث خوب نیست، تناقضی که او میان احادیث احساس می‌کند، از ضعف بصیرت اوست.

فصل ۷

خبری هم که در بارهٔ خواب پیامبرﷺ از نماز بامداد روایت شد،[1] از

۱ـ کلینی در «الکافی» ۲۹۴/۳ ح۹ و صدوق در *الفقیه* ۲۳۳/۱ ح ۱۰۳۱ از سعید اعرج نقل کرد، که گفت: از امام صادقؑ شنیدم که فرمود: خدای تبارک و تعالی پیامبرﷺ را برای نماز صبح تا بر آمدن خورشید در خواب داشت... تا آخر حدیث.

در صحیح مسلم و بخاری با اسناد به ابی هریره، از لفظ صحیح مسلم ۱/ ۲۵۴ باب قضاء الصلاة الفائتة) چنین آمده: شبی با پیامبرﷺ در مکانی خوابیدم تا طلوع آفتاب خوابمان برد، بامدادان، حضرت فرمود: هر کدام بر مرکب خود سوار شوید و از این سرزمین فرار کنید چرا که این جا، جایگاه شیطان است. ابو هریره گوید: ما چنین کردیم. آن گاه پیامبرﷺ آب خواست و وضو گرفت و دو سجده به جای آورد، سپس نماز بر پا شد و نماز صبح را خواند.

علامه سیّد شرف الدین در بارهٔ این حدیث، نکات ارزشمندی گفته است که ما به منظور تکمیل فایده، برخی از آنها را می‌آوریم:

۱ ـ جمهور علمای مسلمین از ویژگیهای پیامبرﷺ چنین نوشته‌اند که چشمهایش می‌خوابید امّا دلش نمی‌خوابید، و اخبار صحیح آنها در این باره صراحت دارد، و این از نشانه‌های پیامبری و علایم اسلام است. بنابراین، ممکن نیست به سبب خوابیدن، نماز بامدادش فوت شود، زیرا اگر چشمش بخوابد، قلبش از هرگونه غفلتی در امان است به ویژه از پروردگارش، و خواب، چه سبک و چه سنگین او را از واجباتش باز نمی‌دارد. یک بار در نماز شب قبل از نماز وتر خوابید، یکی از همسرانش گفت: یا رسول الله پیش از وتر می‌خوابی؟ فرمود: چشمم می‌خوابد امّا دلم نمی‌خوابد، منظورش این بود که به خاطر اشتیاقش به نماز وَتر از فوت آن در امان است، بیداری دلش باعث توجّه اوست، دیده‌اش در خواب است و دلش بیدار و به نماز وترش نگران است. وقتی که در خواب پیش از نماز وتر حالش چنین باشد، در خواب پیش از نماز صبح چه حالتی خواهد داشت؟

۲ ـ چنان که در صحیح مسلم آمده، ابو هریره به صراحت گفته است که این داستان برای رسول خداﷺ وقتی اتّفاق افتاد که از جنگ خیبر بر می‌گشت. حال، ابوهریره، چگونه ادّعای حضور در خیبر را دارد، ابوهریره کجا و غزوه خیبر کجا؟ با این که به اتّفاق

جنس خبرِ سهو آن حضرت در نماز و از اخبار آحادی است که موجب علم نمی‌شود ودلیلی برای عمل به آن وجود ندارد و اگر کسی به آن عمل کند، به گمان اعتماد کرده است، نَه به یقین و ما، در گذشته، نظیر این را به اندازه‌ای که نیازی به اعاده در این باب نباشد، بیان کردیم، با این که این مطلب، شاملِ خلافِ چیزی است که عموم مسلمانان بر آن هستند، زیرا هیچ گروهی در این اختلاف ندارند که هر کس نماز واجبش فوت شود، هر وقت که به یادش آید باید قضای آن را انجام دهد، چه در شب باشد و چه در روز، مشروط به این که وقت ادای نمازِ واجب تنگ نباشد.

وقتی که اقامهٔ نماز واجب، قبل از قضای نمازی که (همان روز) فوت شده بر انسان حرام باشد، خواندن نوافل، پیش از قضای نمازی که فوت

اهل علم و اجماعِ اهل اخبار، ابوهریره پس از خروج پیامبرﷺ از غزوهٔ خیبر اسلام آورده است.

۳ ـ ابو هریره در این حدیث از پیامبرﷺ نقل کرده که هر کدام مرکب خود را سوار شوید و بروید که این جا جایگاه شیطان است. و ما هم این کار را کردیم. با این که معلوم است که هرگز شیطان به پیامبرﷺ نزدیک نمی‌شود، و نیز همهٔ مردم می‌دانند که ابو هریره در آن زمان برای سیر کردن شکمش چیزی نداشته مرکبش کجا بوده که گفته باشد ما هم این کار را کردیم!؟

۴ ـ در این حدیث آمده: پیامبرﷺ آب خواست و وضو گرفت، سپس دو سجده کرد و نماز صبح را خواند، حال نماز صبح که قضای فوت شده بود لیکن برای دو سجده توجیهی و محلّی از اعراب نمی‌شناسیم.

۵ ـ پیامبرﷺ آن روز در لشکری متشکل از هزار و ششصد نفر بود که دویست نفر مردان سوار کار بودند و ممکن نیست که همگی در خواب بمانند و حتی یکی هم وقت نماز بیدار نشود و بر فرضی که خودشان بیدار نشوند، از شیههٔ دویست اسب و پا به زمین زدنهایشان در طلب علوفه هنگام صبح باید بیدار می‌شدند، پس این سکوت مرگبار که همهٔ انسانها و حیوانات آنجا را فراگرفته بود از کجا بود؟ و شاید این از خوارق عادات ابو هریره بوده است! «ابو هریره/۱۰۸ ـ ۱۱۴».

شده به طریق اولی ممنوع است.

امّا روایت پیامبر ﷺ که فرمود «لا صلاة لمن علیه صلاة»[1] به معنای این است که نافله نیست برای کسی که بر ذمّهٔ او نماز فریضه است.

فصل ۸

ما منکر این نیستیم که خواب بر انبیاء علیهم السلام در اوقات نمازشان مسلّط گردد تا وقت بگذرد و نمازشان قضا شود، و این هم بر آنها عیب و نقصی نیست، زیرا بشر از غلبهٔ خواب بیرون نمی‌باشد و خوابیده تکلیفی ندارد، امّا سهو چنین نیست، زیرا سهو در انسان نقص او است و بر کسی که عارض می‌شود، عیب او به حساب می‌آید و سهو، گاهی از عمل خودِ سهو کننده است (کم توجّهی می‌کند) و گاهی از غیر او (کسی یا چیز دیگری حواس او را) پرت کند. امّا خواب فقط از طرف خداست، از این رو، تحت قدرت بندگان نیست، بر فرضی هم که تحت قدرت بنده‌ای قرار گیرد، نقص و عیبی برای صاحبش به حساب نمی‌آید، زیرا شامل همهٔ انسانها می‌باشد، امّا سهو چنین نیست، زیرا (با توجّه کامل) می‌توان خود را از آن نگه داشت.

ما دیده‌ایم که حکیمان از امانت گذاردن اموال و اسرارشان نزد ساهیان و فراموشکاران پرهیز می‌کنند، امّا از امانت سپردن نزد کسانی که گاهی خواب بر آنها غلبه می‌کند باکی ندارند، چنان که از سپردن امانت نزد صاحبان امراض و اسقام خودداری نمی‌کنند. و فقها را دیده‌ام که روایات

۱ـ کتاب نصب الرّایه ۱۶۶/۲.

صاحبان سهو را دور می‌ریزند، مگر وقتی که غیر آنها از قبیل بیدار دلان و هوشمندان و اهل ذکاوت و مهارت به آنها ضمیمه شوند. از آنچه گفتیم، فرق میان سهو و خواب معلوم شد.

حال اگر بر پیامبر در حالی که امام جماعت است، جایز باشد که سهو کند و پیش از تمام شدن نماز، سلام دهد و آن را ترک کند، در حالی که مردم به آن توجّه دارند، جایز خواهد بود که در روزه نیز سهو کند: روز ماه رمضان در میان اصحابش، بخورد و بیاشامد و آنها او را ببینند و مورد سرزنش قرار دهند و به خاطر دست برداشتن از این امر خلاف، او را تنبیه کنند...

همچنین ممکن است در زکات سهو کند و آن را از وقتش به تأخیر اندازد و به سبب سهو زکات را به غیر اهلش بدهد و از روی فراموشی برخی از مستحقان را از قلم بیندازد.

ممکن است در اعمال حج سهو کند، حتی... پیش از طواف سعی کند، شمارهٔ رمی جمرات را فراموش کند، از این هم گذشته، در همهٔ اعمال شرع، او را فراموشی بگیرد، از حدود آنها تجاوز کند و در غیر اوقات و به ناحق آنها را انجام دهد.

بعید نیست که از تحریم خمر نیز فراموش کند، سهواً آن را بیاشامد یا به گمان این که نوشیدنیِ حلالی است، بنوشد و پس از احساس مستی بفهمد که حرام بوده است.

همچنین پس از آن که از جانب خدا منصوب و اختصاص یافتهٔ به ادای وظیفه است، ممکن است، سهو کند و آنچه را خبر می‌دهد، از خودش

باشد یا از غیر خودش، نه از خداوند.

علّت جواز همهٔ اینها که گفتیم، این است که اینها عباداتی است مشترک میان پیامبر وامتش ـ ای برادر ـ[1] چنان که نماز بر حسب علّتی که از آن مرد صدوق نقل کردی، عبادتی مشترک است. و نیز برای این است که به مردم اعلام شود که پیامبر نیز مخلوق است، نه قدیم و معبود، و هم حجّتی در مقابل اهل غلوّ باشد که او را پروردگار ندانند، همچنین سبب آموزش احکام سهو، در تمام مسائل دینی مثل احکام سهو در نماز به مردم باشد.

این گونه کارهای خلاف را هیچ مسلمان و نه اهل غلوّ ونه موحّدی روا نمی‌دارد و بر فرض این که روا دارد، هیچ ملحدی اینها را بر مقام نبوّت جایز نمی‌داند، امّا همهٔ اینها بنا بر قول کسی که حکایت کردی از او آنچه حکایت کردی، در آن جا لازم آید که به سهو النّبی فتوا داده و علّتش را هم ذکر کرده است و تمام اینها بر ناتوانی عقل و بدی اختیار و تباهی اندیشهٔ او دلالت دارد.

آری، به قول او هر کس پیامبر را از سهو منزّه بدارد، باید اهل غلوّ و از حدّ اعتدال بیرون باشد، و هر کس به چنین عقیده‌ای قایل باشد، خزیان او همین بس است.

فصل ۹

عجیب است، که قایل به سهو می‌گوید: سهو پیامبرﷺ از جانب خداست و سهو غیر او از سوی شیطان است، بدون این که هیچ علمی

۱ـ شیخ مفید.

برای ادّعای خود وحتّی هیچ دلیل و شبه دلیلی داشته باشد که مستمسک یکی از خردمندان باشد، مگر این که خود، مدّعی وحی باشد که در این صورت، تمام خردمندان به ضعف عقل او پی خواهند برد.

همچنین عجیب است که نخست می‌گوید: سهو پیامبرﷺ از جانب خداست، نَه از جانب شیطان، زیرا شیطان بر پیامبرﷺ چیره نمی‌شود، چرا که (شیطان بر کسانی تسلّط می‌یابد که دوست او باشند و به خداوند شرک آورند)[1] و همچنین بر گمراهانی تسلّط دارد که از او پیروی می‌کنند.

سپس می‌گوید: این سهو که از جانب شیطان است [همهٔ افراد بشر را به جز پیامبران و امامان فرا می‌گیرد، پس همهٔ آنان که از دوستان شیطانند] گمراهان و مشرکانند، زیرا شیطان بر آنها راه و سلطه دارد و سهو آنها از سوی اوست، نَه از جانب رحمان. و کسی که در این باب از خواب غفلت و نادانی بیدار نشود، درزمرهٔ مردگان قرار دارد.

فصل ۱۰

امّا گفتار مرد مذکور ذوالیدین شخص معروفی است و به ابو محمّد بن عبد عمرو مشهور است و مردم از او روایت کرده‌اند، درست نیست بلکه کسی راکه درگذشته تعریف کرده، کنیه و نامی غیر از آنچه معروف است به او داده، در حالی که اگر به ذوالیدین او را معرّفی می‌کرد از تعریف و نامگذاری او به عمرو، شایسته‌تر بود، زیرا کسی که او را نمی‌شناسد، می‌گوید: ذوالیدین کیست؟ و عمرو کیست؟ و پسر عبد عمرو کیست؟ و

۱ـ النحل / ۱۰۰.

همهٔ اینها ناآشنا و مجهولند.

ادّعای این که مردم از ذوالیدین روایت نقل کرده‌اند، سخن بی دلیلی است و ما در اصول فقها و راویان، حدیثی از این مرد نشنیده و نامی از او ندیده‌ایم.

تازه اگر معروف هم باشد، مثل معاذبن جبل و عبدالله بن مسعود و ابو هریره و امثال اینها، باز هم خبری که او تنها نقل کند، مورد عمل قرار نمی‌گیرد چرا که بیان کردیم: عمل به خبر واحد از درجهٔ اعتبار ساقط است، با این که توضیح دادیم که این مرد، ناشناخته و مجهول الحال است. از این رو، این سخنی است که متناقض و بدون هیچ شبهه‌ای نزد عقلا باطل است.

شگفت‌انگیزتر این که خبر ذوالیدین این را در بر دارد که پیامبرﷺ سهو کرد و هیچ کس از بنی هاشم و مهاجران و انصار و آبرومندان صحابه و بزرگان قوم که با آن حضرت نماز می‌خواندند، آن را احساس نکردند و به آن توجّه ننمودند و او را آگاه نساختند، به جز ذوالیدین مجهول الهویه که هیچ کس او را نمی‌شناخت و شاید یکی از اعراب بیابانی بوده است. یا این که مأمومین آن را احساس کردند و آن حضرت را به این اشتباه آگاه نساختند! و من صلاح دین و دنیا را در هیچ کس نمی‌بینم که چنین مطلبی در بارهٔ پیامبر اکرم ﷺ بگوید، مگر شخصی که مجهول الحال در میان مردم باشد.

پس از همهٔ اینها، وقتی که ذوالیدین پیامبرﷺ را از سهوش آگاه می‌سازد، آن حضرت برای تصدیقِ خبرِ او از عمر و ابوبکر سؤال می‌کند و به هیچ کس جز آن دو در این امر اطمینان نمی‌کند و جز به قول آنها دلش

آرام نمی‌گیرد!

هر شیعه‌ای که بر این حدیث اعتماد ورزد و عقیدهٔ به سهو و نقص و برداشتن عصمت از پیامبر را امضا کند، کم خرد دارای اندیشهٔ ضعیف و شبیه به بیمارانی است که تکلیف از آنها برداشته شده است.

از خدا کمک می‌خواهیم و او ما را بس و نیکو نماینده است.

پاسخ اهل حائر، راجع به آنچه از او در بارهٔ سهو پیامبر ﷺ پرسیدند، تمام شد.

سخن شیخ مفید در رساله‌ای که در گذشته به آن اشاره شد و گاهی به سیّد مرتضی نسبت داده می‌شود، نیز به پایان رسید.[1]

شاید آنچه از سقوط عمل به خبر واحد که ذکر شد دلیل بر این باشد (که این رساله از سیّد مرتضی است) البته در این سخن اشکال است زیراشیخ مفید نیز درمثل این مورد، به خبر واحد عمل نمی‌کند، بلکه پژوهشگران، هم به مفید و هم به اکثر علمای شیعه نسبت می‌دهند که عمل به خبر واحد خالی از قرینه را جایز نمی‌دانند.

۱ـ مجلسی تمام این رساله را در بحار ۱۲۲/۱۷ ـ ۱۲۹ آورده و در اوّلش گفته: این باب را ختم می‌کنیم به رساله‌ای منسوب به شیخ بزرگوار، مفید یا سیّد نقیب و جلیل، مرتضی ﷺ که به ما رسیده است و به شیخ مفید مناسبتر است.

و در آخر آن گفته است: این بود آخرین مطلبی که از این رساله دریافت کردیم، گر چه نسخهٔ آن نادرست بوده و آنچه نسخه بردار رحمت خدا بر او باد در این رساله آورده با درستی و استحکام آنها، خالی از اعتراضات نیست که برخی از آنها از آنچه در گذشته بیان داشتیم روشن می‌شود و بر کسی که با بینش در آن بنگرد پوشیده نمی‌ماند. خدا راهنمای خوبیهاست.

فصل دهم

بیان، تأویل احادیث سهو

در گذشته دانستیم که احادیث سهو نسبت به احادیث مخالف خود، ضعیف هستند، از این رو باید از ظاهرشان صرف نظر شود تا با حقیقتِ درست و نصّ صریح جمع شود، زیرا احادیث، محکم و متشابه دارند و برگرداندن متشابه به محکم، بی تردید واجب است و در بیشتر اوقات وقوع آشوبهای دینی و اختلافات در مسائل شرعی، به علّت غفلت از وجود مخالف و نشناختن محکم و متشابه بوده است.

چنان که سرآمد اهل حدیث در عیون الأخبار باب «الأخبار المتفرّقه» در پایان باب هاروت و ماروت، از پدرش، از علیّ بن ابراهیم از ابی حیون، غلام امام رضا علیه السلام و او از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «هر کس متشابه قرآن را به محکمش بر گرداند، به راه راست هدایت می‌شود» سپس فرمود: در میان اخبار ما، متشابهاتی وجود دارد مثل متشابهات قرآن، و محکماتی وجود دارد مثل محکمات قرآن، پس احادیث متشابه ما را به محکمات آنها برگردانید و بدون محکمات از متشابهات پیروی

نکنید که گمراه می‌شوید.[1]

با توجّه به مطالب گذشته، می‌گوییم: توجیه احادیث سهو و جمع میان آنها و آنچه از کتاب و سنّت و اجماع و ادلّهٔ عقلی که دلالت بر نفی سهو می‌کند، به دوازده وجه ممکن است:

اوّل ـ روایات سهو را حمل بر تقیّه کرده‌اند زیرا چنان که معلوم شد مخالفان امامیّه، بر نفی عصمت اجماع کرده‌اند و چه بسا حدیث سهو را که روایت کرده‌اند، اصلی نداشته و از اختراعات و ساختگیهای آنها باشد. از سوی دیگر، امامان معصوم، گاهی به انگیزهٔ تقیّه، فتوا می‌دهند و گاهی به مقتضای حال و پرهیز از فساد و گرفتن جلو ضرر از جان خود و شیعیانشان، در بیان روایت با عامّه موافقت می‌کنند، که نظایر آن به خواست خدا می‌آید.

این توجیهی است نزدیک به حقیقت، قابل توجه که از ناحیهٔ معصومین، نصّ بر آن وارد شده که هنگام اختلاف، وجهی که سببش معلوم است، ترجیح داده می‌شود، و در گذشته به آن اشاره شد. از جملهٔ قراین بر این توجیه، روایت گروهی از عامّه است که در سابق از آن آگاهی یافتی. و شیخ طوسی در تهذیب اشاره کرده است که باید احادیث سهو بر تقیه حمل شود، چنان که در اوّل رساله گذشت.[2]

دوم ـ حدیث سهو بر این حمل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در واقع چهار رکعت خوانده بود، امّا وقتی آن چند نفر او را متهم به سهو کردند یا با

۱ـ *عیون اخبار الرضا* علیه السلام ۱/۲۹۰.

۲ـ صفحهٔ ۸۴.

گمانی چنین علیه او اتّفاق کردند، آن حضرت بلند شد و دو رکعت نماز خواند، با یقین به این که نمازش کامل بوده، امّا به دلیل مصلحتی حقیقت حال را بیان نکرد، زیرا مفسده دیگری به بار می‌آورد، دست کم این که چون آنها منافق بودند ادّعای محال بودن سهو بر پیامبر را از او نمی‌پذیرفتند، و معلوم است بیشتر کسانی که در اوایل امر، اظهار اسلام کردند، چنین بودند و پیامبرﷺ هم مأمور به مدارای با آنها بود، چنان که باب «المداراة» در *اصول کافی* و غیر آن، از این حکایت می‌کند. و به تدریج بر حسب آن که اسلام را می‌پذیرفتند، قوانین در دلهای آنان، قرار می‌گرفت، چنان که این نیز در احادیث فراوانی از *اصول کافی* و جز آن وجود دارد.

کلینی در کتاب (العقل) از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: رسول خداﷺ با مردم هرگز به حقیقت عقلش سخن نگفت.[1] و می‌فرمود: ما گروه پیامبران دستور داریم که با مردم به اندازهٔ خردهایشان سخن بگوییم.[2]

پوشیده نیست که جز در یک روایت تصریح به این ندارد که پیامبر اکرم دو رکعت آخر نماز را خوانده باشد، و ظاهر این است که هر کدام از مأمومین نماز خود را به تنهایی خوانده، و بر فرضی که پیامبرﷺ دو رکعت آخر را هم با جماعت خوانده باشد، بعید نیست که مأموریّت داشته و این حکم مخصوص آن حضرت بوده، بعضی گفته‌اند: مشروعیّت

۱ـ *الکافی* ۲۳/۱ ح ۱.
۲ـ *الکافی* ۲۳/۱ ح ۱۵ و ح ۸ /۲۶۸ ح ۳۹۴.

نماز جماعت به فرایض اختصاص دارد، زیرا چنان که در احادیث بسیاری آمده، قبل از وجوب نماز، آن را به جماعت می‌خواندند.

سوم - روایت بر این حمل شود که حضرت در واقع چهار رکعت را خواند، امّا چون مأمومین، گمان سهو بر او بردند و بر این اتّفاق داشتند، خدا به او امر کرد که واقعیّت حالش را برای آنها آشکار نکند و نمازش را با آنها تکمیل نماید و دو سجده انجام دهد تا احکام سهو را یاد گیرند و کس دیگری را به وسیلهٔ سهو سرزنش نکند.

فرق میان این وجه و وجه اوّل، این است که آنچه این جا شناخته شده است امر خاصی است ولی در آن جا عام است (تقیه)، و از فواید دیگرش این است که اگر حقیقت حال خود را روشن می‌کرد و اشاره به استحالهٔ سهو بر خود می‌نمود، بسیاری از آنها به دلیل ضعف جدّی ایمان که در آن زمان داشتند، اهل غلوّ می‌شدند.

چهارم - این که پیامبرﷺ از روی عمد دو رکعت خواند پیش از آن که چهار رکعت واجب شده باشد، زیرا روایت شده است که نمازها در اوّل، دو رکعتی و در هر پنج وقت نماز، ده رکعت واجب بوده وسپس رسول خداﷺ هفت رکعت بر آن افزوده و خداوند آنها را بر مردم واجب کرد؛[1] و نیز سخن گفتن در بین نماز حرام نبوده و سپس حرام شده است.

یکی از کسانی که به این وجه تصریح کرده، سیّد مرتضی در کتاب تنزیه الأنبیاء[2] و جز آن می‌باشد. بنابراین، شاید پیامبرﷺ دو رکعت

۱- الکافی ۳۲۰/۸ ح ۵۳۶؛ الوسائل ۳۴/۳ باب عدد الفرائض ح ۱۲.

۲- تنزیه الانبیاء، /۱۸۰.

خوانده است پیش از آن که دو رکعت اخیر واجب شده باشد و بر وجه استحباب مردم را به آن امر کرده بود و چون مردم مرتّب آن را انجام می‌دادند، خیال می‌کردند که واجب است، و این جا که هنوز امر به وجوب نیامده بود، حضرت به منظور دفع مفسده نسبت به گذشته و جلب مصلحت نسبت به آینده و جز اینها، نماز را دو رکعتی خوانده و دو رکعت آخر را درواقع به عمد و در ظاهر به سهو ترک کرده است.

پنجم ـ ممکن است پس از واجب شدن دو رکعت اخیر پیامبر ﷺ مأمور شده باشد به امر خاصی که نماز را دو رکعت بخواند تا به دلیل مصالح گذشته و حکمی که به آن اشاره شد، صورت سهو در او پیدا شود. از این رو، چنان که در پیش به آن تصریح شد و ابن بابویه نیز از روایت همین را فهمیده، این امر از ناحیهٔ خداوند بوده، یعنی به صورت ظاهر مأمور به سهو و درواقع عمدی بوده، زیرا دستور به سهو حقیقی از جانب خداوند قابل تصوّر نیست، و تنها چیزی که می‌توان فرض کرد، این است که خداوند به منظور مصلحتی آشکار یا پنهان دستور انجام دادن آن کار را صادر فرماید.

ششم ـ می‌توان گفت: پیامبر ﷺ در آن وقت مجبور به ترک دو رکعت آخر بود [یا قدرتش سلب شده یا این که دو رکعت به کلّی از خاطرش محو شده بود] و تکلیف به انجام دادن آنها نداشت، این نیز در رخداد ویژه‌ای، بر طبق حکم گذشته و به منظور ردّ بر غلات و مفوضه بوده است.

بدیهی است که از جملهٔ غلوّ در تفویض، قول گروهی است که معتقدند بنده قدرتی چنان کامل دارد که هیچ کس توان سلب آن را از وی

ندارد، حتی خدا هم اگر بخواهد او را از انجام کارش باز دارد، نمی‌تواند! من در رسالهٔ «خلق الکافر» این موضوع را یاد آوری کرده‌ام.

ظاهر جمله‌ای که: «سهو پیامبرﷺ از خداست» اقتضا می‌کند که خدا او را به آن کار دستور داده یا مجبورش کرده باشد.

به هر حال سهوی که از پیامبر واقع شده، حقیقی نیست بلکه مجاز است و باب مجاز بسی گسترده است و هر چند مشابهت به سهو حقیقی در این مجاز، خیلی روشن است امّا جبر هم در این جا باطل است.

همچنین می‌توان گفت: چنین سهوی بر خلاف است، و جبر هم با بقای تکلیف باطل است، پس اگر خداوند قدرت بنده‌اش را از انجام دادن امر واجبی سلب کند و وجوبش را از اوساقط نماید، مفسده‌ای بر آن مترتب نمی‌شود.

هفتم ـ می‌توان سهو ونسیان را به معنای ترک گرفت، زیرا یکی از معانی لغوی آن همین است و چنان که در گذشته به آن اشاره کردیم، در این معنا بسیار به کار رفته است.

در کتاب قاموس و جز آن آمده است[1]: سها فی الأمر سهواً: نسیه؛ یعنی آن کار را فراموش کرد. ونیز گفته است: نسیان و نسوه به معنای ترک است. وقتی که یکی از معانی لغوی آن چنین باشد و با وضع پیامبر هم مناسبت دارد، واجب است بر همین معنا حمل شود. و این حکم مخصوص آن حضرت است به دلیل مصالح گذشته و این که امامانﷺ نسیان منسوب به حضرت آدم وغیر او از اهل عصمت را در قرآن به ترک

۱ـ القاموس المحیط، فیروز آبادی ۳۴۶/۴.

تفسیر کرده‌اند و همین معنای درستی است و یکی از وجوه گذشته باید به این معنا یا غیر آن ضمیمه شود.

هشتم ـ می‌توان گفت: پیامبرﷺ عمداً دو رکعت خوانده و این پیش از وجوب نماز و مدّتی دراز پیش از شب معراج بوده است که در آن زمان نماز مستحب را با جماعت می‌خواندند وگویا نمازگزاران این نماز مخصوص را همیشه چهار رکعت می‌خواندند و این امر مستلزم وجوب نبود، اگر چه ذوالشمالین و برخی منافقان که نادان بودند، چهار رکعت خواندن آن را دلیل وجوب آن می‌دانستند. بنابراین، ترک دو رکعت آخر به منظور درک مصالح گذشته بوده، نه به خاطر سهو و فراموشی، بلکه برای نفی غلوّ و ابطال تفویض و آموزش احکام سهو و نهی از سرزنش سهو کنندگان یا نهی از افراط در سرزنش دیگران و یا مبالغه در اثبات بشریت آن حضرت و جز اینها از حکمتهای آشکار یا پنهان بوده است.

به علاوه در احادیث سهو، هرگز نقل نشده است که امیر مؤمنان و حسن و حسین‌علیهما السلام یا یکی از مؤمنان با اخلاص یا دانشمندانِ با اعتبار در آن جا حضور داشته باشند.

با این توجیه و توجیهات گذشته، نقل داستان سهو به طور مجمل و بیان نکردن حقیقت حال و مطلق آوردن لفظ «سهو» همه به لحاظ تقیّه است و نیز برای این است که تا حدّ امکان مصالح اهل تکلیف رعایت شود، با این که خودِ معصومین در احادیث فراوانی از طریق سنّی و شیعه که در مخالفت با سهو صراحت دارد، این مطلب را بیان کرده‌اند که برخی از آنها گذشت.

نهم ـ ممکن است که پیامبر در واقع دو رکعت نافله خوانده ولی آنها گمان وجوب برده و به او اقتدا کرده‌اند و چون حضرت سلام داده است، آنها چنین گفته‌اند و چنین گمان کرده‌اند و آن حضرت فرصتی برای بیان قضیّه پیدا نکرده، و پس از آن بلند شده و دو رکعت نافلهٔ دیگر خوانده واین هم از نافلهٔ ظهر یاغیر آن بوده است، پیامبرﷺ با حقیقت عقلش با آنها سخن نگفت، زیرا چنان که گذشت او مأمور است که با مردم به اندازهٔ عقلشان سخن بگوید، و برای این که مفسده‌ای پیدا نشود، این کار راکرد و دو سجدهٔ شکر انجام داد، پس آنها گمان کردند که او سهو کرده، نمازش را به آخر رسانده و دو سجدهٔ سهو هم انجام داده است.

این احادیث سهو را عامّه بر مبنای عقیدهٔ اهل نفاق نقل کرده‌اند و امامانعليهم‌السلام برای رعایت تقیّه گفته‌اند، البته از منافقان چنین کار جاهلانه‌ای زشت نیست، بلکه تعمّد در آن، باعث سوءظنّ به پیامبر ﷺ می‌شود و این که بر پیامبرﷺ واجب است که حق را بیان کند، مخالف با آنچه که ما گفتیم، نیست، زیرا گاهی بیان حقّ موجب مفسده است و گاهی پیامبر می‌داند که حقّ پذیرفته نمی‌شود و از باب تقیّه هم نیست، بلکه مأمور بوده است که چنین بگوید و از این قبیل در کارها و گفتارهای پیامبرﷺ آن اندازه وجود دارد که قابل حدّ و حصر نیست.

کلینی در باب روضه به سند خود از پیامبر اکرم نقل کرده است که فرمود: به خدا سوگند، اگر نه این بود که مردم بگویند: محمّدﷺ از گروهی کمک می‌گیرد تا بر دشمنش پیروز شود یارانش را به قتل

می‌رساند، بسیاری از یارانم را پیش می‌خواندم و گردنهایشان را می‌زدم.[۱]

عامه و خاصه از آن حضرت روایت کرده‌اند که به علی علیه السلام فرمود: یا علی، به خدا سوگند، اگر بیم از آن نداشتم که گروههایی از امّت من، چیزی را در بارهٔ تو بگویند که نصرانیان در بارهٔ مسیح علیه السلام گفتند، من اکنون در بارهٔ تو سخنانی می‌گفتم که از هر جا بگذری مردم خاکِ زیر پایت را به تبرّک برگیرند.[۲] آری، از این گونه روایات فراوان است.

دهم ـ می‌توان گفت: دو رکعت آخر، اصولاً بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب نبوده است، زیرا خود آن حضرت آن را افزوده و بر امّت واجب ساخته و خدا هم این اجازه را به او داده است چنان که گذشت و نیز احتمال می‌رود که عدم وجوب این دو رکعت بر او از خواص او باشد، هر چند که تصریح به این امر به ما نرسیده باشد، زیرا ما، از تمام ویژگیهای آن حضرت باخبر نیستیم.

وقتی که دو رکعت آخر بر او واجب نباشد، پس بعید نیست که از روی عمد آنها را ترک کند و سپس به دلیل حکمت و مصلحت گذشته یا غیر آن آنها را انجام دهد.

یازدهم ـ این که حدیث ذوشمالین، اصلی نداشته و از ساختگیهای عامه می‌باشد که بدون هیچ اصل و ریشه‌ای آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت

۱ـ والله لولا ان یقول النّاس: انّ محمّداً استعان بقوم فلمّا ظفر بعدوّه قتلهم لقدّمت کثیراً من اصحابی فضربت اعناقهم. *الکافی* ۳۴۵/۸ ح ۵۴۲، *بحارالانوار* ۱۴۱/۲۲ ح ۱۲۳.

۲ـ یا علی، والله لولا انّی اخاف ان تقول فیك طوائف من امّتی ما قالت النصاری فی المسیح، لقلت فیك الیوم قولاً، لا تمر بملاءٍ الا اخذوا التراب من تحت قدمیك یتبرّکون به. *الکافی* ۵۷/۸ ح ۱۸؛ *تفسیر برهان بحرانی*، ۱۵۰/۴ ـ ۱۵۱؛ *نورالثقلین* ۶۰۹/۴.

داده‌اند و روایت امامان شیعه و نقل آنها این حدیث را به این منظور است که به شیعه تعلیم دهند تا در احکام شرعی که بسیاری از عامه مخالف آنها هستند، در برابر آنها احتجاج کنند، چرا که احتجاج امامان و اصحاب خاص آنها در مقابل احادیث ساختگی و اختراعی عامه که اعتقاد به حجیّت آنها دارند، به منظور اقناع والزام آنان در احادیث بسیاری نقل شده است.

این وجه، هیچ یک از احادیث سهو را ردّ نمی‌کند، زیرا امامان برای یارانشان به این گونه مسائل اشاره، بلکه در برخی روایات به آن تصریح کرده‌اند. پس اگر در برخی از احادیث سهو این مطلب بعید به نظر آید، شاید از باب نقل به معنا باشد.

من در گذشته از برخی علمای شیعه این را ناپسند می‌دانستم که در کتابهای استدلالی گاهی برای اثبات مطلبی، ابتدا به برخی اندیشه‌های ظنّی حتّی قیاس استدلال می‌کنند و سپس از باب مثال می‌گویند: این را صحیحهٔ زراره نیز تأیید می‌کند. وگاهی نخست به روایتی که عامّه از عایشه و عمر و ابی هریره و امثال آنها روایت کرده‌اند، استدلال می‌کنند و سپس به احادیث خاصه برای آن تأیید می‌آورند، در حالی که باید امر به عکس این باشد. امّا بعدها متوجّه شدم که این کار، به منظور احتجاج بر عامه است، زیرا آنها نخست گفته‌های خود و گفته‌های شیعه را نقل می‌کنند و سپس قولی را بر می‌گزینند و بر آن استدلال می‌آورند.

سپس از سید مرتضی در یکی از نوشته‌هایش به این گونه تصریحی بر خوردم که چنین خلاصه می‌شود: ما، در ظاهر به روش عامه و چه بسا به

احادیث آنها استدلال می‌کنیم، امّا در واقع و حقیقت امر، دلیل ما، اجماع طایفهٔ حقّه است.

چنان که در مواردی از کلام سیّد بر می‌آید، مرادش از اجماع در این جا، اعمّ از اجماع در فتواست که هیچ کس از عامه مخالف آن نباشد و اجماع بر نقل، به این که حدیثی را از امامان علیهم السلام در بعضی از اصول چهارگانه که بر صحّت و ثبوت آن از ائمّه علیهم السلام اجماع شده است، روایت می‌کنند.

این گمان از این جا به برخی از متأخّران نیز سرایت کرده است وایشان گمان برده‌اند که استدلال علمای شیعه به این اندیشه‌های ظنّی واقعیّت و حقیقت دارد، با این که شیخ در عُدّه[1] و سیّد مرتضی در مواردی از سخنانش و جز این دو نفر از محقّقان تصریح به خلاف آن دارند.

دوازدهم ـ این که حدیث ذوالشمالین و احادیث سهو از متشابهاتی است که با محکمات مخالف است، بلکه برای آنها معنای دیگری است که ما بر آن اطلاعی نیافته‌ایم و به ذهن ما نیامده است، چراکه بسیاری از متشابهات از این گونه‌اند، و بر ما واجب است که در آنها توقّف کنیم و امر آن را به خدا و معصومین واگذار نماییم و آنچه ما از روی احتمال و صرف کوشش در ردّ متشابه به محکم یادآوری می‌کنیم به اندازه‌ای است که امکان دارد چنان که ائمّه علیهم السلام به ما دستور داده‌اند.

روشن است که با وجود مخالفتهای بسیاری که برخی از آنها گذشت و به باقی ماندهٔ آنها اشاره کردیم و یا وجود ترتّب مفاسد فراوان چنان که

۱ـ عدّة الأصول ۱/۲۷۶.

گذشت، برای حمل احادیث سهو بر ظاهرشان، و قطع به امکان سهو از معصوم و صدور سهو از او وجهی نیست و راهی برای سوء ظن نسبت به گفته‌ها و کردارهای او وجود ندارد، پناه بر خدا از شک در این امر.

فصل یازدهم

پاسخ از استدلال ابن بابویه در سخن گذشته‌اش و از احادیث سهو به تفصیل

گر چه مطلب روشن است امّا ما برای توضیح بیشتر چنین می‌گوییم:

از خبری که سعید اعرج آن را ابراز کرده تحقّق سهو واقعی از پیامبرﷺ فهمیده نمی‌شود، بلکه بر عکس، چنین فهمیده می‌شود که این سهو از او واقع نشده واز ناحیهٔ خداوند بوده است. پس این حدیث، دلیل بر عقیدهٔ ما است ونه عقیدهٔ شما، زیرا پیامبر را از سهو، پاک می‌داند و سبب آن را به خدا نسبت می‌دهد. حال، وقوع این فعل از خدا یا از راهِ أمرِ به آن است یا جبر بر آن ﴿و ما کان ربُّكَ نَسيًّا﴾[1]. به هر حال نه سهوی در پیامبرﷺ وجود دارد، ونه خوابی، بلکه لفظ «انا رسُولَه اوّلاً»[2] و سپس لفظ: «اسهاه ثانیاً»[3] دلالت دارد که در هر دو مورد، حکم یکی است و

۱ـ و پروردگار تو، فراموشکار نبوده است، مریم /۶۴.

۲ـ خداوند خواب را بر پیامبرش مسلّط کرد.

۳ـ خداوند فراموشی را بر او چیره ساخت.

پیامبر را اختیاری در هیچ یک از این دو مورد نبوده و عمل واقعی انجام نداده، و همین قرینهٔ بسیار نیرومندی است.

نسبت دادن انکار این سهو به غلات و مفوّضه نیز دلیل بر بطلان این قول نمی‌شود، زیرا دانستی که اختصاص به آنها ندارد بلکه دانشمندان بزرگ امامیّه هم این سهو را منکرند و شاید غلات و مفوّضه به طور اجمال از این رخداد یادی به میان می‌آورند.

غلات، که سهو را منکرند، چون عقیده دارند که هیچ کس نمی‌تواند پیامبر ﷺ و امامان معصوم را از چیزی منع کند و یا به چیزی آنها را امر کند.

امّا مفوّضه، برخی می‌گویند: خداوند، کار آفرینش و روزی دادن را به پیامبر و امامان ﷺ واگذار کرده. و برخی گویند: بندهٔ خدا دارای چنان قدرتی است که خداوند نمی‌تواند آن را از او سلب کند و او را از هیچ یک از کارهایش بازدارد و بر فرض پذیرفتن حدیث سهو، ردّ بر آنها به نفس این واقعه آشکار می‌شود، زیرا اگر این داستان پذیرفته شود، یا دستوری از جانب خدا آمده و یا اجباری از طرف او واقع شده است و این با اعتقاد هر دو گروه منافات دارد.

امّا اگر حمل بر سهو مجازی و ظاهری شود، سخن ابن بابویه نیز درست می‌شود و بحث فقط صورت لفظی پیدا می‌کند که هر دو نامش سهو است، زیرا از سخن ابن بابویه سهو حقیقی استفاده نمی‌شود و این توجیه مورد توجه است.

فرق میان عبادت مشترک، با تبلیغ به عنوان عبادت مخصوص، نیز

چیزی است که هیچ کس آن را نمی‌پذیرد و اکثر مردم بین این دو فرق نمی‌گذارند، بلکه هر کس مطلق سهو را بر معصوم بپذیرد، آن را در تبلیغ نیز روا می‌دارد.

امّا بنا بر تفسیری که برای سخن او (صدوق) گفتیم[1] در این جا مطلب درست است زیرا فرض جبر بر تبلیغِ باطل و امر به آن، محال قطعی، ظاهر البطلان، مخالف با حکمت و موجب نقض غرض است.

امّا گفتار او (ابن بابویه) که سهو معصوم از جانب خدا و سهو غیر او از ناحیهٔ شیطان است، نزدیک به همان چیزی است که ما گفتیم، زیرا لازمهٔ نسبت دادن سهو به خدا و رسول، آن است که یکی فاعل حقیقی و دیگری مجازی باشد.

حال اگر فاعل حقیقی، سهو پیامبرﷺ باشد بدون این که امری از خداوند داشته باشد، پس میان سهو ما و سهو آن حضرت فرقی نخواهد بود، مگر همین اندازه که سهو او از سوی خودش بدون دخالت شیطان است و دراین صورت انتساب سهو به خدا باطل می‌شود، زیرا بنابراین فرض، معنای انتساب سهو، آزاد گذاشتن و توان بخشیدن و رفع مانع است و این امر، درسهو ما نیز موجود است. پس امتیاز، به کلّی برداشته می‌شود و چنان که پوشیده نیست، فرق میان سهو پیامبر و سهو ما باطل می‌شود، زیرا دلیلی که یاد شده صلاحیّت برای فرق ندارد و دلیلی برای انتساب حقیقی فعل به خدا وجود ندارد، بلکه لازم آید که پیامبرﷺ در مورد سهو از ما بدحال‌تر باشد، زیرا ما دو عذر داریم وپیامبرﷺ یک عذر

۱ـ سهو مجازی باشد نه حقیقی، آخر صفحهٔ ۳۰۱ دستنوشت، ششم از فصل دهم.

دارد.

امّا اگر فاعل حقیقی خدا باشد ـ خواه به وسیلهٔ خبر مخصوصی بر فرض قبولی آن، یا دستوری خاص از خدا به او برسد که آن کار را انجام دهد، بر نفی سهو از معصوم صراحت دارد، در حالی که این، عین مدّعا است (نه دلیل بر آن).

لیکن چون ما، تنها سهو حقیقی را از معصوم نفی کردیم، مانعی از اطلاق سهو مجازی بر او نیست، اگر چه بهتر آن است که اطلاق مجازی براو، نیز ترک شود، مگر در مورد ضرورت مثل نقل این گونه اخبار و توجیه آنها.

این مطلب به جای خود، امّا پوشیده نیست که فرض وقوع سهو، اسناد مجازی رانیز در پی دارد و شکّی در آن نیست، قرینهٔ آن هم، این گفتار ابن بابویه است که سهو پیامبرﷺ ازخدا است و سهو ما از شیطان. و روشن است که شیطان انسان را بر سهو و جز آن مجبور نمی‌کند، بلکه شخص را به انجام دادن آنچه می‌خواهد دستور می‌دهد و وسوسه می‌کند. امّا وقتی که خدا در مورد سهو، فرمان داده باشد، نسبت دادن عمل سهو را به خدا، به مراتب نزدیکتر از نسبت دادن به او در مورد آزادی میان انسان و عمل او است و گرنه تمام افعال معصوم و غیر معصوم را می‌توان به خدا نسبت داد.

امّا آنچه را که (شیخ صدوق) از محمّد بن حسن بن ولید نقل کرده[1] با

۱ـ نخستین در جهٔ غلوّ، نفی سهو از پیامبر است همین کتاب ص ۹ ـ ۶۸، من‌لایحضره ۲۳۴/۱ چاپ دارالکتب الاسلامیّه.

پذیرفتن توجیهی که ما گفتیم[1] و محمل درستی که یادآوری کردیم[2] و بیان دلیل آنها، مخالفت از میان برداشته می‌شود.

کتابی هم که وعدهٔ تألیف آن را داده، خبری از آن به ما نرسیده است. حال اگر در آن کتاب تجویز سهو حقیقی یا وقوع آن را تصریح کرده باشد، محمل درستی را که برای سخنش گفتیم، باطل می‌شود، امّا حمل اخبار (سهو) بر این محمل صحیح، به دلیل معارضات و اجمال بسیاری که در آنهاست باطل نمی‌شود.

امّا در حدیث ابی بکر حضرمی[3] با چشم پوشی از ضعف سند آن، راوی، سهو را به رسول خدا نسبت داده که با اجماع فریقین منافات دارد، زیرا کسی که سهو را بر پیامبر جایز می‌داند، می‌گوید: این سهو از سوی خدا بوده است. بنابراین، باید این سهو را حمل بر مجاز کند یا فرقی را که میان سهو ما با سهو پیامبرﷺ گذاشته: (که سهو ما از شیطان و سهو پیامبرﷺ از خداست) باطل بداند و قایل به مساوات میان آن دو بشود.

حدیث حارث هم اصلاً صراحت در سهو ندارد، بلکه ظاهرش عمد است، زیرا اسناد فعل، مطلق است واین فقط بر طبق توجیهات گذشته درست در می‌آید.

حدیث حسن بن صدقه نیز با ضعف سندش مشتمل است بر صدور فعل از پیامبرﷺ بدون تصریح به سهو و سپس فعل را به ارادهٔ خدا نسبت

۱ـ نفی سهو مطلق.

۲ـ در بارهٔ انجام دادن آن، از خدا امر آمده است.

۳ـ ص ۱۲۵ همین کتاب.

داده باز هم بدون تصریح به سهو و ظاهر حال این است که هر دو اسناد بر وجه حقیقی است واین هم تمام نیست چنان که گذشت.

پس نزدیکتر به حقیقت این است که فعل عمداً از رسول خداواقع شده واز طرف خدا امر بر آن آمده است، چنان که گذشت.

حدیث سعید اعرج را هم دانستی و اشکال در آن کمتر از اشکال در روایات گذشته است، و می‌توان لفظ «اسهاه» را به معنای ترک گرفت و بعید نیست که امری بر آن آمده باشد.

حدیث جمیل نیز به چیزی تصریح ندارد فقط می‌گوید: (امام) حدیث ذوالشمالین را ذکر کرد. و توجیه آن همان است که در روایات مثل آن گذشت، بلکه نزدیکترین وجوه از آن چه گذشته و می‌آید در آن ممکن است.

حدیث ابو بصیر هم باچشم پوشی از سند، و فساد مذهب راویش و غیر او از راویان، در آن، نه تصریحی به سهو شده و نه تنبیهی به آن.

حدیث سماعه هم سندش همین طور است و در متن آن نیز، بیشترین وجوه گذشته درست در می‌آید، اگر همه‌اش درست نباشد. با این که قول امام علیه السلام که فرمود: «من حفظ سهوهٔ فأتمّه...»[1] و سپس یادآوری حدیث ذوالشمالین، دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله شمارهٔ رکعات را در نظر داشت و آنها را کامل کرد، پس سجدهٔ سهو بر او واجب نبوده و در نتیجهٔ سهو حقیقی هم نبوده بلکه مجازی بوده، به قرینهٔ کلمهٔ «حفظ» و نیز به قرینهٔ مخالفتهای عقلی و نقلی گذشته. علاوه بر این که این حدیث، با

۱ـ هر کس سهو خود را حفظ و آن را تکمیل کرد، دو سجدهٔ سهو بر او لازم نیست.

بسیاری از احادیث سهو که می‌گویند: رسول خدا ﷺ سجدهٔ سهو نکرد، مخالفت دارد. و با این تناقض، استدلال به این روایت ضعیف است، بلکه اوّل این حدیث با آخرش تناقض دارد.

تعلیلی را که یادآوری کرده است که: (رسول خدا... تا آخر) با اوّل حدیث تناقضی دارد که پوشیده نیست.[1] و اجمال و اشکال، خود از نشانه‌های تقیّه است. و نیز در حدیث عبدالله بن بکیر نفی سجده گذشت و این که آن حضرت هرگز دو سجدهٔ سهو را انجام نداد و هیچ فقیهی هم آنها را انجام نمی‌دهد یعنی کسی که به نمازش توجّه داشته باشد و از فقاهت و دانش بیدار باشد، یا فقیهی باشد دارای فقه و دانش کامل، منظور معصوم است، چنان که برخی از اهل تحقیق گفته‌اند.

همچنین حدیث زید بن علی از همهٔ اینها از حیث سند و دلالت ضعیفتر است، زیرا که مخالف با اجماع است و نیز خبر واحد است و کسی به مضمونش عمل نکرده و موافق با عقیدهٔ امام علی ﷺ و اکثر شیعیان بلکه هیچ یک از آنها نیست. و تنها زیدیّه این روایت را نقل کرده‌اند، و نیز به جهت این که این حدیث دو سجدهٔ سهو را به اعتبار این که دماغ شیطان را به خاک مالیده به لفظ «مرغمتان» آورده است، در صورتی که اگر سهو پیامبر ﷺ بر فرض قبولی ـ از جانب خدا باشد، نه از شیطان، اصلاً اطلاق این لفظ «مرغمتان» جایز نیست، و بر فرضی که سهو پیامبر ﷺ را بپذیریم، چگونه می‌شود که برخی از مردمِ عادی درست بیندیشند ولی پیامبر ﷺ به خطا رفته باشد؟ بلکه عکس آن، قطعی است

۱ـ ص ۱۲۸.

و گرنه امیر مؤمنان‌علیه‌السلام از همه کس سزاوارتر به این بود که متوجه شود. بنابراین، نماز آنها در واقع کامل بوده و سجده‌ای هم که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله انجام داده، بر یکی از وجوه گذشته حمل می‌شود و لفظ «مرغمتان» هم به منظور خوار ساختن منافقان بوده که می‌خواستند نماز پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله باطل شود و آن را اعاده کند.

امّا حدیث زید الشَّحام، با ضعف کامل در سندش، وجهش قبلاً گذشت.

حدیث عزرمی نیز (که علی‌علیه‌السلام بدون وضو برای مردم نماز خواند)[1] عبارت شیخ را در باره‌اش دانستید[2] و همان کافی است. و وجوه گذشته نیز از قبیل تقیّه و جز آن، بیشتر آن را روشن می‌کند، و قوی‌تر از همهٔ وجوه، حمل بر کذب و غلطِ نداکننده است که او به سهو و غلط بلکه به افترا و تعمّد در کذب شایسته است، چراکه شاید او از برخی دشمنان و منافقان بوده که می‌خواستند زشتیهای پیشوایان خود را بپوشانند، زیرا این روایت را از دومی نقل کرده‌اند.

حدیث ابو بصیر[3] نیز هیچ تصریحی به وقوع سهو ندارد، به علاوه نقل آن با لفظ: «قیل» دلیل بر عدم صحّت آن است و گر نه همان اوّل، حکم به آن می‌داد. از این روشن‌تر این است که می‌فرماید: «اگر ساکت می‌بودی، چیزی بر تو نبود» در حالی که اگر راوی راستگو می‌بود این حرف را امام

۱ـ ص ۱۲۹.

۲ـ ص ۴۹؛ خبر واحد و مخالف با احادیث است.

۳ـ ص ۱۳۰.

به او نمی‌گفت، زیرا اگر این سخن واجب می‌بود در سکوتش استحقاق عذاب بود واگر رجحان می‌داشت در ترکش فوت ثواب بود. و جای تصوّر تساوی و مرجوحیّت نیست چرا که گفتن آن، کمک به نیکی و تقوا و نصیحت مؤمن برای مؤمن است.

حدیث سماعه[۱] که هیچ اشکالی در آن نیست «عمل او هم اختیاری نبوده و اگر به این امر تصریح نشده بود، ما یا آن را منع می‌کردیم و یا بر آنچه در گذشته گفتیم آن را حمل می‌کردیم که پیامبرﷺ چشمانش می‌خوابد ولی دلش نمی‌خوابد وچنان که خواهد آمد خبر واحد با این نص منافاتی ندارد.

حدیث سعید اعرج[۲] نیز بی اشکال است، زیرا صراحت دارد در این که خدا، پیامبر را بر این کار مجبور ساخته و ملزمش کرده و خوابش را بر او مسلّط ساخته و از آن حضرت کوتاهی و چیز دیگری واقع نشده است و منافی با عصمت نیست و در این حدیث چنان که گذشت ردّ بر غلات و مفوّضه است و نیز اشاره دارد که سهو بر فرضی که واقع شود چنین است، امّا نزدیک‌تر به حق این است که این جا بر امر حمل شود نه بر جبر.

حدیث عبدالسّلام بن صالح[۳] گر چه سندش ضعیف است امّا با آنچه ما می‌گوییم منافاتی ندارد، بلکه آن را تأیید می‌کند، زیرا نگفته: سهو از او واقع می‌شود بلکه گفته: سهو بر او واقع می‌شود، یعنی او مجبور شده یا مأموریت داشته است.

---

۱ و ۲ـ ص ۱۳۰ ردّبر غلات و مفوّضه.

۳ـ ص ۱۳۱ ردّ بر غلات و مفوّضه.

ظاهر امر این است که این گروه سهو بر معصومین را به کلّی منکر بودند و آن را محال می‌دانستند، زیرا معتقد به غلوّ و تفویض بودند، از این رو وقوع این کار را جایز نمی‌دانستند، نه به عنوان حقیقت، نه مجاز ونه به فرمان خدا ونه منع از طرف او، و نه از روی اکراه. و این حدیث در ردّ آنها و تکذیبشان وارد شد. دست کم جای احتمال آن هست که مانع از استدلال مخالف باشد.

در کتاب *الخصال* از امام باقر علیه السلام نقل شده است که امیر مؤمنان علیه السلام در یک جلسه، چهار صد کلمه که مایهٔ صلاح دین و دنیای مسلمانان است به یارانش آموخت، از جملهٔ آنها این است: از غلوّ در باره ما، دوری کنید، این را بدانید که ما بندگانی مخلوق هستیم و در فضیلت ما آنچه را می‌خواهید، بگویید.[1]

از این حدیث چنین فهمیده می‌شود که مطلق نفی سهو از معصوم، غلوّ نیست، بلکه نفی سهو حقیقی و مجازی با هم غلوّ است، زیرا با عبودیت منافات دارد.

طبرسی در کتاب *الاحتجاج* در باب احتجاج امام رضا علیه السلام در مقابل غلات و مفوّضه آورده است که فرمود: ما را از عبودیّت فراتر ندانید، سپس آنچه می‌خواهید، در بارهٔ ما بگویید و هرگز به عمق آن نخواهید رسید.[2]

۱ـ ایّاکم والغلوّ فینا، قولوا انّا عبید مربوبون... و قولوا فی فضلنا ما شئتم، *الخصال*: ۶۱۱/ ح ۱۰؛ *بحارالانوار* ۸۹/۱۰ ـ ۱۱۶ ح ۱ و۲۷۰/۲۵ ح ۱۵؛ و ۳۶/۷۰ ح ۳۰ و ۳۹۵/۷۵ ح ۱۱.

۲ـ لاتتجاوزوا بنا العبودیّة، ثمّ قولوا فینا ماشئتم ولن تبلغوا، *الاحتجاج* ۴۳۸/۲،

امّا دو حدیث پایانی، و جه آن دو شناخته شد[1] وخدای تعالی داناست.

بحارالانوار ۲۷۳/۲۵ ح ۱۱. عبارت بحار مجلسی چنین است: اصل این خبر بنا به روش قدما، در نهایت وثاقت و اعتبار است، اگر چه به عقیده متأخّران ناصحیح است، کلینی به آن اعتماد کرده و اکثر اجزایش را به طور متفرّق در ابواب کافی آورده و همچنین غیر او از بزرگان محدّثین آن را نقل کرده‌اند.

۱ـ ص ۶ ـ ۱۳۵ فصل هشتم روشن شد.

فصل دوازدهم

در بیان برخی نظایر واشباه برای احادیث سهو که آنها نیز باید تأویل و توجیه شوند و حمل بر ظاهرشان جایز نیست

این روایات گر چه بسیار فراوانند، ولی ما تنها به دوازده مورد از آنها بسنده می‌کنیم.

اوّل ـ خبری است که ابو جعفر، ابن بابویه در کتاب *من لا یحضره الفقیه* در باب لباس نمازگزار روایت کرده است که امام صادق‌علیه‌السلام در تفسیر قول خداوند خطاب به حضرت موسی‌علیه‌السلام ﴿فاخلع نعلیك انّك بالوادالمقدّس طوی﴾[1] فرمود: نعلین‌هایش از پوست الاغ مرده بوده است.[2]

در حالی که ابن بابویه در کتاب *کمال الدّین*[3] و شیخ طبرسی در *احتجاج*[4] و غیر این دو[5]، از سعد بن عبدالله، مطلبی را از حضرت

۱ـ کفشهایت را در آور چرا که در سرزمین مقدّس قرار گرفته‌ای. طه /۱۲.

۲ـ من لایحضره *الفقیه* ۱ /۲۴۸.

۳ـ *کمال الدین* ۲/ ۴۶۰.

۴ـ *الاحتجاج* ۲/۴۶۳.

۵ـ *بحارالانوار*۱۳/۶۵ ح ۴.

صاحب‌الزّمان‌علیه‌السلام نقل کرده‌اند که در انکار این روایت صراحت دارد، و این که حضرت موسی پیامبر خدا شأنش اجلّ است از این که چنین کار جاهلانه‌ای انجام دهد یا اصلاً چنین امری بر او پوشیده باشد. و امام‌علیه‌السلام در ردّ و ابطال این تفسیر زیاد اصرار داشت و فرمود: هر کس این عقیده را داشته باشد، بر موسی‌علیه‌السلام افترا بسته و او را در نبوّتش نادان خوانده است. آن گاه خود می‌فرماید: معنای آیه این است: محبّت خانواده‌ات را از دل بیرون کن... تمام حدیث.

ببینید که معصومین‌علیهم‌السلام گاهی چیزی را که بر طبق تقیّه است روایت می‌کنند و به منظور همراهی با عامّه و رعایت مصلحت و دفع مفسده، خلاف واقعیتی را از انبیا نقل می‌کنند و به خاطر همین که ذکر شد، قرآن را بر طبق آن تفسیر می‌کنند. بنابراین، نقلِ حدیث سهو نیز از آنها جای انکار ندارد به دلیل مصالح و حکمتهای گذشته، اگر چه به طور واقعی تحقق نیافته باشد.

دوم ـ آنچه را که شیخ بزرگوار، علیّ بن ابراهیم بن هاشم قمی در تفسیرش در داستانِ هاروت و ماروت از ائمه‌علیهم‌السلام روایت کرده است چنان که عامّه روایت کرده‌اند، داستان طولانی و در آن کتاب موجود است.[1]

حضرت امام حسن عسکری‌علیه‌السلام این مطلب را انکار فرموده است، چنان که رئیس محدّثان، ابو جعفر ابن بابویه در کتاب *عیون الأخبار*[2] در باب آنچه از امام رضاعلیه‌السلام در بارهٔ هاروت و ماروت آمده، روایت کرده

۱ـ تفسیر قمّی ۱/۵۶ ـ ۵۷.

۲ـ *عیون اخبارالرضا*علیه‌السلام ۱/۲۶۹.

و می‌گوید: محمّد بن قاسم مفسّر از یوسف بن محمّد بن زیاد، و علیّ بن محمّد بن سیّار از پدران خود از حسن بن علی از پدرش از پدرانش‌علیهم‌السلام در این قول خداوند برای ما حدیث کردند ﴿وَ مٰا انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت﴾[1].

تا آن جا که می‌گوید: پس از نوح‌علیه‌السلام ساحران و دروغگویان زیاد شدند، خداوند دو فرشته به سوی پیامبر آن زمان فرستاد با ابزاری که ساحران با آن سحر می‌کنند و آنچه سحر آنها را باطل می‌کند و کید آنان را از بین می‌برد. پیامبر، آن وسایل را از آنها دریافت و به فرمان خدا آنها را تسلیم بندگانش کرد و به آنها امر فرمود تا به آن وسایل با سحر آشنا شوند و آن را باطل کنند و بندگان را نهی کرد از این که مردم را سحر کنند واین دستور به آن می‌ماند که انسان دیگران را نسبت به زبان سمّی آشنا کند و به آنها بیاموزد که چگونه با آن مبارزه کنند. این است که خداوند متعال فرمود: ﴿و ما یعلّمان من احد حتی یقولا: انّما نحن فتنة فلا تکفر﴾[2]. یعنی آن پیامبر به آن دو فرشته دستور داد که برای مردم به صورت دو انسان آشکار شوند و آنچه خداوند ازاین امور به آنها یاد داده است، به مردم بیاموزند. راوی، حدیث را ادامه می‌دهد تا به این جا می‌رسد که یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار به حسن بن ابی القاسم گفتند، نزد ما، گروهی هستند که خیال می‌کنند هاروت و ماروت دو فرشته‌ای

۱ـ و آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شد. بقره /۱۰۲.

۲ـ این دو نفر به کسی چیزی نمی‌آموختند، جز این که می‌گفتند: ما وسیلهٔ آزمایش هستیم، پس مبادا کافر شوید. بقره /۱۰۲.

هستند که وقتی گناه بنی آدم زیاد شد، خداوند آنها را برگزید و بایک فرشتهٔ سومی آنها را به زمین فرستاد، این دو فرشته در روی زمین فریفتهٔ زهره شدند، خواستند با او زنا کنند، شراب آشامیدند و نَفْسِ محترمه‌ای را به قتل رساندند. از این رو، خداوند آنها را در (چاه) بابِل شکنجه می‌دهد، و ساحران از آنها سحر می‌آموزند و خداوند آن زن را که همان ستارهٔ زهره است، مسخ کرده است!

امام(ع) فرمود: پناه بر خدا از این تهمتها، فرشتگان الهی به لطف خداوند، از کفر و زشتیها محفوظ و معصوم‌اند، خداوند فرموده است: ﴿لایعصون الله ما امرهم و یفعلون مایؤمرون﴾[1]

همچنین فرموده است (هر کس در آسمان و زمین است از آن خداوند است و کسانی که نزد او هستند ـ یعنی فرشتگان ـ ازعبادت او سرپیچی نمی‌کنند و خسته و ملول نمی‌شوند).[2] همچنین خدای متعال فرمود: ﴿وله من فی السّمٰوات والأرض و من عنده ـ یعنی ملائکه ـ لایستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون﴾ مقصود از: «و من عنده» فرشتگان هستند. آیات دیگری هم ذکر فرمود، سپس فرمود: اگر سخنی که اینها می‌گویند صحیح بود، خداوند این فرشتگان را جانشینان خود در روی زمین قرار می‌داد و اینها در دنیا مثل پیامبران یا امامان بودند، آیا از انبیا وامامان قتل نفس محترمه و زنا انجام می‌شد؟!

آن گاه فرمود: آیا نمی‌دانی که خداوند هرگز زمین را از بشری که پیامبر

۱ـ مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و آنچه بر آن مأموراند انجام می‌دهند. تحریم /۶.
۲ـ انبیاء /۱۹.

یا امام باشد، خالی نمی‌گذارد. مگر نه چنین است که خداوند می‌فرماید: (ای پیامبر، ما پیش از تو پیامبری(به سوی خلق) نفرستادیم)[۱] (جز این که از مردان بودند)[۲]. پس خداوند خبر داده است که فرشتگان را به منظور این که پیشوایان و حاکمان باشند به زمین نفرستاده و فقط آنها را به سوی پیامبرانش فرستاده است. تا آخر حدیث.

اکنون روشن می‌شود که روایت علیّ بن ابراهیم از باب تقیّه و موافقت با عامه صادر شده به منظور دفع ضرر چنان که موقعیّت اقتضامی‌کند و این هم نزدیک به حدیث سهو است.

سوم ـ خبری است که ابن بابویه در کتاب *عیون الأخبار*[۳] در ضمن احادیثی که دالّ بر مدح زید بن علی و یارانش در بابی جداگانه آورده، نقل کرده است، وی می‌گوید: علیّ بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق از حدیث علیّ بن حسین قاضی و او از حدیث حسن بن علیّ ناصری از احمد بن رشید از عمویش ابو معمّر سعید بن خیثم از برادرش معمّر از امام صادقعليه‌السلام از پدرانش از علیعليه‌السلام حدیث کرده است که فرمود: مردی از فرزندانم قیام می‌کند به نام زید در کوفه کشته می‌شود و در کناسه به دار زده می‌شود، در قیامت که برای حشر از قبر بیرون می‌آید، درهای آسمان برای بالا رفتن روحش باز می‌شود، اهل آسمانها و زمین از دیدن او خوشحال می‌شوند، روحش در چینه‌دان پرندهٔ سبزی قرار می‌گیرد، تا در

۱ـ انبیاء /۲۵ و حج /۵۲.
۲ـ یوسف /۱۰۹ (و ما ارسلنا من قبلك الاّ رجالاً نوحی الیهم...).
۳ـ *عیون اخبارالرّضا*عليه‌السلام ۲۵۱/۱.

میان بهشت به هر جا که بخواهد بپرد.

پوشیده نباشد که این روایت محمول بر تقیّه است چنان که در احادیث سهو، آن را تجویز کردیم (وگر نه این مضمون با موازین صحیح درست در نمی‌آید) چنان که مرحوم کلینی در باب ارواح مؤمنان از علیّ بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از ابی ولّاد حنّاط از امام صادقعليه‌السلام روایت کرده است که گفتم: فدایت شوم، مردم روایت می‌کنند که ارواح مؤمنان در چینه‌دانهای پرندگان سبز در اطراف عرش قرار دارند، امام فرمود نه، مؤمن نزد خداوند بزرگوارتر از آن است که روحش را در چینه‌دان پرنده‌ای قرار دهد، بلکه در بدنهایی مانند بدنهای مادّی شان (قالبهای مثالی) قرار دارند.[۱]

احادیث دیگری نیز، به همین مضمون در این باب و بابهای دیگر موجود است.

چهارم - روایتی است که شیخ در استبصار باب «وجوب مسح علی الرّجلین» آورده به اسنادش از محمّد بن حسن صفّار، از عبدالله بن منبّه، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد از زید بن علی از پدرانش از علیعليه‌السلام که فرمود: نشستم وضو بگیرم، رسول خدا فرمود: دهانت را بشوی، آب به بینی بریز، دندانهایت را بشوی (مسواک بزن). سپس من سه بار صورتم را شستم. پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: یا علی، دو بار برای وضو کافی است. سپس ذراعم را شستم و سرم را دو بار، مسح کردم، فرمود: یک بار بس بود، و پاهایم را شستم، پس فرمود یا علی میان انگشتانت را بشوی تا به آتش

۱- الکافی ۲۴۴/۳ ح ۱ و ۲۴۵ ح ۶ و ۷.

نسوزد.[1]

شیخ می‌گوید: این خبر موافق با عامّه است ودر مورد تقیّه وارد شده است، زیرا بی تردید در مذهب ما، مسح بر دو پا است نه شستن آنها و این مشهورتر از آن است که شکّی در آن واقع شود.

شیخ این روایت را بر تقیه حمل کرده با این که در نظر او وغیر او از شیعیان و حتی هیچ یک از مسلمانان تقیه بر پیامبرﷺ روا نیست، مگر در مواردی بسیار اندک. و در این جا، هیچ وجهی برای تقیّه نیست، مگر این که امیر مؤمنان و امام حسین و علیّ بن حسین‌ﷺ آن را به منظور تقیّه نقل کرده باشند، چنان که عامه آن را نقل می‌کردند. همچنین احادیث سهو نیز از باب تقیّهٔ در روایت است.

پنجم ـ نیز روایتی است که شیخ در *الاستبصار* در باب اکثر ایّام النّفاس به اسنادش از حسین بن سعید، از فضاله از علاء از محمّد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام باقرﷺ در بارهٔ زن تازه زا سؤال کردم که چند روز نماز و روزه را ترک کند؟ فرمود: رسول خداﷺ به اسماء بنت عمیس دستور داد: روز هجدهم غسل کند، و باکی نیست که یک یا دو روز دیگر نیز احتیاط ورزد.[2]

شیخ برای این حدیث و مانند آن، سه توجیه پیرامون جمع میان آن و روایات مخالفش ذکر کرده است، یکی از آنها، حمل بر گونه‌ای از تقیّه است، زیرا که با مذاهب عامّه موافق است.

۱ـ *الاستبصار*، ۱/۶۵ ح ۸.
۲ـ *الاستبصار* ۱/۱۵۵ ح ۲.

هرگاه حدیث صحیح، منقول از کتابهای حسین بن سعید که از ثقات استوار است و از محمّد بن مسلم نقل می‌شود که جامعهٔ شیعه به درستی آنچه از او نقل می‌شود اجماع دارند، جایز باشد که حمل بر تقیه شود ـ با این که تقیه بر پیامبرﷺ جایز نیست ـ پس احادیث سهو، برای حمل بر تقیه، شایسته‌تر می‌باشد، زیرا این احادیث با ادلّهٔ عقلی و نقلی مخالفت دارند، چنان که قبلاً دانستید.

ششم ـ نیز روایتی است که شیخ در *الاستبصار* در باب حکم کسی که در ماه رمضان به حالت جنابت وارد صبح شود ـ پس از ذکر احادیث فراوانی بر عدم جواز آن، روایت کرده است، به اسنادش از سعد بن عبدالله از محمّد بن حسن و محمّد بن علی، از محمّد بن عیسی از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان از حبیب خثعمی، از امام صادقؑ که فرمود: رسول خداﷺ در ماه رمضان نماز شب را می‌خواند، پس جنب می‌شد و عمداً غسل را تا طلوع فجر به تأخیر می‌انداخت.[۱]

شیخ پس از ذکر حدیث دیگری مثل این حدیث، می‌گوید: توجیه در این، دو خبر، این است که بر تقیّه حمل شوند و بر آنچه ما، آن را بیان کردیم، زیرا این روایتی است که عامل از پیامبرﷺ نقل کرده‌اند. و احتمال می‌رود که پیامبرﷺ به دلیلی از قبیل سرما، یا غیر آن، عمداً غسل را به تأخیر انداخته باشد.

سخن در این مورد مثل روایت قبل است، بلکه این جا تجویز وقوع

۱ـ الاستبصار ۲/۹ ح ۳ و ۴ و ص۸۸ ح ۶.

تقیّه در روایت، روشن‌تر است و پوشیده نیست که می‌توان، فجر را بر فجر اوّل (فجر کاذب) حمل کرد واین، خیلی نزدیک به صحّت است.

هفتم ـ نیز روایتی است که در *الاستبصار* در باب حرمت متعه آورده، پس از احادیث فراوانی در اباحهٔ آن، به اسنادش از محمّد بن احمد بن یحیی از ابوالجوزا، از حسین بن علوان، از عمروبن خالد، از زید علی از پدرانش از علی علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشت خر اهلی و نکاح متعه را حرام کرده است.[1]

شیخ می‌گوید: توجیه این روایت این است که آن را بر تقیّه حمل کنیم، زیرا که موافق با عامّه است، ولی روایات نخست با ظاهر کتاب و اجماع طایفهٔ حقّه موافقت دارند.[2]

تمام آنچه شیخ گفته است، دراحادیث سهو مورد توجّه است، چنان که شناختی.

هشتم ـ نیز حدیثی است که در *الاستبصار* در باب حکم گوشت خر اهلی و اسب و قاطر نقل کرده، پس از ذکر احادیث متعدّدی در بارهٔ جواز بر کراهیت آن، به اسنادش از محمّد بن یعقوب، از حسین بن محمّد، از معلیّ بن محمّد از بسطام بن مرّه، از اسحاق بن حسّان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسن عبدی، از ابی هارون، از ابو سعید خدری که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بلال را دستور داد ندا کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ماهی بدون فلس و

۱ـ *الاستبصار* ۱۲۴/۳ ح ۵ حرّم رسول الله صلی الله علیه و آله لحوم حمرالاهلیّه ونکاح المتعه.

۲ـ در هامش نسخهٔ ج چنین نوشته است: عجیب است که شیخ زین الدّین در شرح لمعه می‌گوید: اخبار ما بر اباحهٔ متعه دلالت دارد و هیچ معارضی برای آن‌ها نیست و از این تعجب می‌کند، و از این معارض و جز آن، غفلت کرده است.

سوسمار و خر اهلی را حرام دانسته است.[۱]

شیخ می‌فرماید: بهتر آن است که این حدیث را حمل بر تقیّه کنیم.

از این جا معلوم می‌شود که امثال کلینی و حسین بن محمّد اشعری و جز اینها از علما و راویان ما، از جهت تقیّه در روایت، اقتدا به امامان علیهم‌السلام کرده‌اند، بنابراین، حمل حدیث سهو بر تقیّه، پس از آنچه در مخالفت آنها شناخته شده، قابل انکار نیست.

نهم ـ آنچه این آیهٔ قرآن در بر دارد: **یاد بیاور وقتی را که موسی به جوان رفیقش گفت ـ تا آن جا که می‌گوید: وقتی که آن دو، به تلاقی میان دو دریا رسیدند، ماهیِ خود را فراموش کردند ـ تا آن جا که می‌گوید: آن را از یادم نبرد مگر شیطان**[۲]. این آیه را ابن بابویه هرگز نمی‌تواند بر ظاهرش حمل کند، زیرا او معتقد است که سهو معصوم از شیطان نیست واین جوان یوشع بن نون وصی حضرت موسی و چنان که معلوم است معصوم بوده، پس باید فراموشی را دراین جا به معنای ترک عمدی تأویل کند که به دلیل جنگ با شیطان یا جز آن ماهی را عمداً آن جاگذاشته بود. پس حمل سهو و نسیان در حدیث ذوالشمالین را بر ترک چنان که گذشت نمی‌توان انکار کرد.

دهم ـ آیات فراوانی در قرآن است که نسبت گناه و گمراهی بلکه کفر به پیامبران داده و بر خلاف عصمت است مثل: (آدم معصیت پروردگارش را انجام داد و گمراه شد)[۳] و حکایت از قول حضرت ابراهیم که یک بار

۱ـ الاستبصار ۷۵/۴.

۲ـ کهف ۶۰ـ۶۳.

۳ـ طٰه /۱۲۱.

اشاره کرد به ستاره زهره و بار دیگر به ماه و بار سوم به خورشید و گفت: (این پروردگار من است)[۱] وخطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید: (تا خداوند گناه گذشته وآیندهٔ تو را بیامرزد)[۲] و در آیهٔ دیگر می‌فرماید: (تو را گمراه یافت پس هدایتت کرد)[۳] و جز اینها از چیزهایی که درکتاب تنزیه *الأنبیا* از سید مرتضی و غیر آن کتاب نیز آمده است.[۴]

چون ظاهر این آیات برخلاف ادلّهٔ عقلی ونقلی بوده، آنها را حمل بر مجاز کرده‌اند یا چیزی در تقدیر گرفته‌اند از باب مثال عصیان آدم را حمل بر ترک اولی و نهی‌هایی را که آمده حمل بر تنزیه کرده‌اند، نه بر تحریم و قول ابراهیم را که گفته این پرودگار من است، بر استفهام انکاری یا بر اعتقاد قومش در بارهٔ او حمل کرده‌اند، وگناه پیامبر اسلام را بر گناه امّت یا برخی از آنها یا گناهش در نزد قومش حمل کرده‌اند. وگمراهی او را بر این حمل کرده‌اند که راهش را میان مکه و مدینه هنگام هجرت گم کرده نه گمراهی در دین، و یا (ضلال) را به معنای حبّ و دوستی گرفته‌اند که یکی از معانی لغوی آن است و جز اینها از چیزهایی که در کتاب مذکور بیان شده است.

شگفتا از کسی که تمام اینها را به خاطر جمع بین ادلّه بر وجوهی قریب یا بعید حمل می‌کند، با این که هیچ دخلی در تبلیغ ندارند بلکه از امور مشترک و عبادات عمومی هستند که شامل ما و پیامبران می‌شوند، امّا در

۱ـ انعام /۷۸.
۲ـ فتح /۲.
۳ـ ضحی /۷.
۴ـ مثل کتاب تنزیه *الأنبیا*، از فیض الله بغدادی.

حدیث ذوشمالین توقّف می‌کند با این که همهٔ احتمالات گذشته در آن موجود است و با تمام آنچه ما ذکر کردیم و نکردیم نیز مخالف است و تعارض دارد.

یازدهم ـ احادیث فراوانی آمده که برخی از ذنوب و معاصی را به پیامبران و امامان نسبت داده و خود به آن اقرار کرده‌اند. این بخش نیز حمل بر تقیّه و امثال آن شده است که گذشت.

دوازدهم ـ در دعاهای مأثوره از صحیفهٔ کامله و دعاهای دیگر از انبیا و امامان معصوم علیهم السلام آمده که خودِ آن بزرگواران اقرار به گناه و اعتراف به استحقاق عذاب و دخول در آتش دوزخ کرده و اظهار پشیمانی و توبه و استغفار می‌کنند و این گونه موارد از شماره بیرون است.

تمام اینها قابل توجیهات فراوانی هستند و نیز در مقابل آنها دلایلی وجود دارد که هیچ احتمال توجیه در آنها نیست. دانشمندان شیعه، این موارد را تأویل و توجیه کرده واز ظاهرشان صرف نظر نموده‌اند: گاهی آنها را بر مجاز حمل می‌کنند به این طریق که ترک مستحب یا گذراندن وقت را در عمل غیر عبادی از قبیل خوردن و آشامیدن یا اعمالی مثل اینها را با توجّه به این که خدا ناظر آنهاست و در حضور او انجام می‌شود، همه راگناه نامیده‌اند. یاحمل بر مبالغه در تواضع برای خدا و شکسته نفسی یا برای آموزش به مردم، یا به جهت تقیه و یا این که به منظور شفاعت از گناهان امّت وشیعیان، گناهان آنها را به منزلهٔ گناهان خود قرار داده و توبه کرده‌اند، یا اقرار به گناه را معلّق به فرض عدم محافظت خداوند قرار داده‌اند یعنی این که اگر تو ما را از گناه نگه نداری ما معصیت خواهیم

کرد، و جز اینها از وجوهی که در محل خود گفته شده است.

بنابراین، عجیب است از کسی که همهٔ اینها را تأویل و توجیه می‌کند با این که مربوط به تبلیغ نیستند، امّا در توجیه حدیث ذی‌الشمالین از ظاهرش، تردید دارد با این که در حمل آن بر بعض وجوهی که گفته شد یا امثال آنها هیچ شک و شبه و اشکالی نیست. و خداوند متعال بر همه چیز دانا است.

این جا کتاب: «التنبیه بالمعلوم من البرهان، فی تنزیه المعصوم عن السهو والنسیان» به تاریخ اواخر ماه رمضان ۱۰۷۸ به پایان رسید، تألیف محمّد بن حسن، حرّ عاملی که خداوند با لطف پنهانش با او رفتار کند.

نمایه